سلوة الشیعه

کهن‌ترین مدوّن موجود از سروده‌های منسوب به امیرمؤمنان
علی بن ابی‌طالب (ع)

ابوالحسن علی بن احمد فنجگردی نیشابوری
(درگذشته به سال ۵۱۲ ه‍ ق)

پژوهش و گزارش
جویا جهانبخش



کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی

سلوة الشیعه
ابوالحسن علی بن احمد فنجگردی نیشابوری
پژوهش و گزارش: جویا جهانبخش



ISBN: 964-6690-41-6

بسم الله الرحمن الرحیم

۹۸

علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق

سلوة‌الشیعة: کهن‌ترین تدوین موجود از سروده‌های منسوب به امیرالمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیهاالسلام/ تألیف ابوالحسن علی بن احمد فنجگردی نیشابوری؛ پژوهش و گزارش جویا جهانبخش. - تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۴.

۲۲۳ ص.

ISBN 964-6690-41-6 : ۲۰۰۰۰ ریال

فارسی - عربی.

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. شعر عربی - قرن ۱ ق. الف. فنجگردی نیشاپوری، علی بن احمد، ۴۳۳؟-۵۱۲ ق. ب. جهانبخش، جویا، ۱۳۵۶ - ج. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی. د. عنوان.

PJA ۳۱۰۶/ ۸۰۴۱ س — ۸۹۲/۷۱

۱۳۸۴

کتابخانهٔ ملّی ایران — ۱۳۳۶۵ - ۸۴ م

سَلْوَةُ الشّیعة

کهن‌ترین تدوینِ موجود از سروده‌های

منسوب به امیر مؤمنان علیّ بن ابی‌طالب علیهما السّلام

تألیف

ابوالحسن علیّ بن احمد فَنْجکِردی نیشابوری

(درگذشته به ۱۳ رمضان ۵۱۳ هـ. ق.)

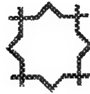
پژوهش و گزارش

جویا جهانبخش

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد

مجلس شورای اسلامی

تهران ۱۳۸۴



کتابخانه، موزه و مرکز اسناد

مجلس شورای اسلامی

سلوة الشیعة

Salwat-alšī'ah

پژوهش و گزارش: جویا جهانبخش

حروفچین: محمود خانی

صفحه‌آرا: مرکز پژوهش

قلم‌های استفاده شده: لوتوس بدر زر Times

کاغذ مورد استفاده: ۷۰ گرمی تحریر خارجی

ناظر چاپ: نیکی ایوبی‌زاده

لیتوگرافی: پارسیان

چاپ: چاپخانهٔ مجلس شورای اسلامی

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۰۰۰

بها: ۲۰۰۰۰ ریال

تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر در انحصار کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی است.

شابک: ۶-۴۱-۶۶۹۰-۹۶۴

انتشارات و توزیع:

خیابان انقلاب، بین خیابان دانشگاه و ابوریحان، ساختمان فروردین، شمارهٔ ۱۳۰۴، طبقهٔ هفتم، مرکز پژوهش کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

تلفن: ۶۴۰۸۵۷۶ - ۶۴۰۸۷۶۸ دورنگار: ۶۴۶۲۹۵۹

نشانی سایت اینترنتی: ***WWW.Majlislib.com (org)***

نشانی پست الکترونیکی: ***Pajoohesh@Majlislib.com***

بسم اللّه الرحمن الرحیم

بعد از حمد خداوند متعال و درود بر خاتم پیامبران او، محمد مصطفی (ص)، باید سلام و صلوات خود را به پیشگاه امیر مؤمنان علی علیه‌السلام که صاحب اصلی رسالهٔ «سلوةالشیعه» است تقدیم نمائیم و برای دانشمند ادیب، ابوالحسن علی بن احمد الفنجکردی که این رساله نزدیک به نهصد سال پیش به همت او صورت تألیف یافته، طلب رحمت و مغفرت کنیم و سپاسگزار مصحح محترم و ناشر این اثر شریف باشیم.

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی به جهت انتساب به یکی از ارکان قویم حکومت و همچنین به اعتبار سابقه‌ای که به حدود یک قرن بالغ می‌شود از جمله کتابخانه‌های معتبر و مورد اعتماد کشور ماست. این کتابخانه دریایی است که در خود گوهرهای ناشناخته و مرواریدهای ناسفتهٔ فراوانی دارد که از آن جمله یکی نسخهٔ خطی رسالهٔ سلوةالشیعه است که اکنون به همت دانش‌پژوه فاضل جناب آقای جویا جهانبخش به چاپ رسیده و در دست و دسترس علاقه‌مندان به معارف اسلامی و مآثر علوی قرار گرفته است.

مصحح این رساله، که این بنده را با او سابقهٔ دوستی و آشنایی دیرینه است، دربارهٔ این اثر و گردآورندهٔ آن و مشخصات و خصوصیات نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس، یک بار در مقدمه‌ای، بالنسبه به اصل رساله، مفصل، با روشی عالمانه و بیانی روشن و دلپذیر توضیح کافی داده‌اند و اکنون نیز خوشبختانه توانسته‌اند متن انتقادی سلوةالشیعه را با تقدیم و تعلیق شایسته به بازار فضل و ادب روانه سازند.

هر کس با خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار حکیمانه علی علیه‌السلام آشنا باشد و بلاغت و فصاحت آن امام بزرگوار را لمس کرده باشد و استشهاد مولا را از شعر شاعران دیگر در نهج‌البلاغه دیده باشد، از انتساب شعر به آن پیشوای ارجمند تعجب نخواهد کرد. در باب کمّ و کیف این اشعار از دیرباز تاکنون تحقیقات و تألیفات عالمانه‌ای به دست دانشمندان ارادتمند به ساحت امیر مومنان صورت گرفته که رسالهٔ سلوةالشیعه یکی از آنهاست و می‌توان گفت با انتشار آن نوری تازه بر این صحنه تابیده و گامی دیگر درین راه برداشته شده است.

اشعار منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام همواره مورد توجه و علاقهٔ ادبای دوستدار اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده و دانشمندان ما از عهد آن حضرت تا امروز این اشعار را نسخه به نسخه و سینه به سینه نقل کرده و زینت ضمیر خویشتن و زیور مقالات و کتب خود ساخته‌اند.

طلاب علوم دینی و همهٔ کسانی که در حال و هوای معارف اسلامی نشو و نما یافته‌اند با بسیاری از این اشعار آشنا هستند و ابیاتی نظیر

اَلنّاسُ مِنْ جِهَةِ التِّمثالِ أکْفاءُ — أبُوهُمْ آدَمُ وَ الأُمُّ حَوّاءُ

.... — ....

مَاالْفَخْرُ إلّا لِأَهْلِ الْعِلْمِ انَّهُم — عَلَی الْهُدی لِمَنِ اسْتَهْدی أدِلّاءُ

(شماره ۷)

و یا

یَا مَن بِدُنیاهُ اشتَغَلَ — وَ غَرَّهُ طُولُ الأَمَلِ

المَوْتُ یَأتِی بَغْتَةً — وَالقَبْرُ صُنْدُوقُ العَمَلِ

(شماره ۳۵)

نزد آنها معروف است. حتی عامهٔ مردم که عربی‌دان و عربی‌خوان نیستند با حضور در مجالس عزاداری حضرت فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام، بارها با شنیدن شعر

نَفْسی عَلَی زَفَرَاتِهَا مَحبُوسَةٌ — یا لَیْتَها خَرجَتْ مَعَ الزَّفَراتِ

لا خَیْرَ بَعْدَکَ فی الحَیوةِ وإنَّما — أُبْکِی مَخَافَةَ أنْ تَطُولَ حَیاتِی

(شماره ۹)

و یا

مَا لِی وَقَفْتُ عَلَی القُبُورِ مُسَلِّماً — قَبْرَ الحَبِیبِ فَلَمْ یَرُدَّ جَوَابِی

(شماره ۱۷)

به درد گریسته‌اند و بسا که این اشعار را حفظ کرده باشند. آشنایان با معارف اسلام و ماثورات شیعی نیز از لابلای این اشعار عطر دلاویز احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام را استشمام می‌کنند و این همان نکته‌ای است که مصحح محترم تحت عنوان «حدیث‌پژوهی تطبیقی» بدان اشاره کرده‌اند. علاوه بر این با ملاحظه و مطالعهٔ این اشعار می‌توان به میدان وسیع دیگری نیز قدم نهاد که «مضمون‌پژوهی تطبیقی» است و مراد از آن یافتن و نمودن اشعاری است که شاعران عرب و عجم یا با اقتباس یا به توارد در همان مضامین و معانی موجود در اشعار منسوب به علی علیه‌السلام سروده‌اند، چنانکه این بنده به چند نمونه از این قبیل استفاده‌ها که در ضمن مطالعه سلوة‌الشیعه به خاطر رسیده اشاره می‌کنم.

دو بیت مندرج در ذیل شمارهٔ ۳۹ چنین است:

دَعْ ذِكْرَهُنَّ فَمَالَهُنَّ وَفَاءٌ ‌‌‌‌‌‌ رِيحُ الصَّبَا وَ عُهُودُهُنَّ سَوَاءٌ

يَكْسِرْنَ قَلْبَكَ ثُمَّ لا يَجْبُرْنَهُ ‌‌‌‌‌‌ وَ قُلُوبُهُنَّ مِنَ الدَّوَاءِ خَلاءٌ

آیا بیت اول، خواننده را به یاد مطلع این غزل از حافظ نمی‌اندازد که:

دست در حلقهٔ آن زلف دو تا نتوان کرد ‌‌‌‌‌‌ تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد

دو بیت دیگر که ذیل شمارهٔ ۴۸ آمده می‌گوید:

هَوِّنِ الأَمْرَ تَعِشْ فِي رَاحَةٍ ‌‌‌‌‌‌ قَلَّمَا هَوَّنْتَ الَّا سَيَهُونَ

تَطْلُبُ الرَّاحَةَ فِي دَارِ العَنَا ‌‌‌‌‌‌ خَابَ مَن يَطْلُبُ شَيْئاً لا يَكُونُ

و با خواندن آن خواننده به یاد ابیات متعددی از شاعران و از آن جمله حافظ می‌افتد، آنجا که گفته است:

دوش با من گفت پنهان کاردانی تیزهوش ‌‌‌‌‌‌ وز شما پنهان نشاید داشت راز میفروش

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع ‌‌‌‌‌‌ سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش

یا آنجا که مولا در آغاز ابیات ذیل شمارهٔ ۶۳ می‌فرماید:

تَغَيَّرَتِ المَوَدَّةُ وَ الإِخَاءُ ‌‌‌‌‌‌ وَ قَلَّ الصِّدْقُ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ

وَأَسْلَمَنِي الزَّمَانُ إِلى صَدِيقٍ ‌‌‌‌‌‌ كَثِيرِ الْغدْرِ لَيْسَ لَهُ وَفَاءٌ

خواننده بی‌اختیار مطلع قصیدهٔ معروف عبدالواسع جبلی (درگذشته به سال ۵۵۵ هـ. ق) را به یاد می‌آورد که می‌گوید:

معدوم شد مروت و منسوخ شد وفا ‌‌‌‌‌‌ زین هر دو نام مانده چو سیمرغ و کیمیا

شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه ‌‌‌‌‌‌ شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا

و آنجا که مولا می‌فرماید:

مَا اعْتَاضَ بَاذِلُ وَجْهِهِ بِسُؤَالِهِ ‌‌‌‌‌‌ عِوَضاً وَلَوْ نَالَ المُنىَ بِسُؤَالٍ

وَ إِذَا السُّؤَالُ مَعَ النَّوَالِ وَزِنْتَهُ ‌‌‌‌‌‌ رَجَحَ السُّؤَالُ وَ خَفَّ كُلُّ نَوَالٍ

(شماره ۵۶)

این بیت صائب، کم و بیش به خاطر می‌آید که:

دست طلب چو پیش کسان می‌کنی دراز ‌‌‌‌‌‌ پل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش

و یا آنجا که می‌فرماید:

واجعل فُـؤادَکَ لِـلتّواضُـعِ مَـنْزِلا   إنَّ التَّـواضُـعَ بِـالشَّرِيفِ جَـمِيلُ
(شماره ۵۳)

این بیت به خاطر می‌رسد که:

تـواضـع ز گـردن فـرازان نکـوست   گدا گر تواضع کـند خـوی اوست

نکتهٔ کم‌اهمیت دیگری که به ذهن این بنده رسیده و اشاره بدان را در این مقدمه خالی از وجه نمی‌بینم به تأملی در وجه تسمیهٔ «فنجکرد» مربوط می‌شود. چنانچه مصحح محترم در مقدمهٔ محققانهٔ خود به نقل از الانساب سمعانی آورده‌اند:

«الفنجکردی، بفتح الفاء و سکون النون و ضم الجیم او سکونها و کسر الکاف و سکون الراء و فی آخرها الدّال المهلمه، هذه النسبه الی فنجکرد و هی قریه من نواحی نیسابور...».

به هر حال نام مولد و موطن گردآورندهٔ این اشعار در این رساله «فَنْجِکردی» آمده و به نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا گفته شده است که «روستای فنجکرد امروز دیگر وجود ندارد». می‌دانیم که در ایران روستاهای متعددی با نام «دستگرد» یا «دستجرد» و یا «دستکرد» وجود دارد که شاید معروفترین و آبادتر از همهٔ آنها «دستگرد» متصل شده به شهرِ اصفهان امروز باشد که به «دستگرد خیار» نیز معروف است. محققان معتقدند دستگرد یا دستکرد که مرکب از دو کلمهٔ «دست» است و «کِرد»، به معنی شهر یا قریه‌ای است که حاصل تلاش و کار و کردار دست است و به تعبیر امروزی «دستاورد» کسانی است که آن را ساخته‌اند. حال آنچه استحساناً به نظر صاحب این قلم رسیده این است که آیا نمی‌توان به قیاس با «دستگرد»، «فنجکرد» را «فنجه گرد» دانست و آن را معرب «پنجه کرد» محسوب کرد و با نزدیکی معانی دو کلمه «دست» و «پنجه» به همان معنای «دستگرد» گرفت و بر این اساس چنین گفت که نام اصلی مولد مؤلف رسالهٔ سلوة‌الشیعه، «پنجه کرد» بوده او را در فارسی می‌باید «پنجه گردی» یا «پنجه کردی» نامید؟

جا دارد یک بار دیگر از همهٔ کسانی که در شناختن و شناساندن و تصحیح و انتشار این اثر سهیم و مؤثر بوده‌اند به‌ویژه مصحح گرامی آن و مدیریت محترم کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی قدردانی کنم و دعا کنم که خداوند توفیق انتشار آثار بیشتری از مجموعهٔ گرانسنگ نهان مانده در خزانهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی را به مدیران آن کرامت فرماید.

غلامعلی حداد عادل

رئیس مجلس شورای اسلامی

به نام خداوند مهرگستر مهربان

از دیر باز، کتابخانه‌ها به عنوان پایگاه اطّلاعاتی، علمی و فرهنگی، از مهمترین عوامل ترقّی مادّی و معنوی جوامع و شاخصهٔ توسعه‌یافتگی به شمار می‌آمده‌اند. در این میان گنجینه‌های نسخه‌های خطّی از اهمّیتی دو چندان برخوردار بوده و ملّتها به وجود چنین ذخائر معنوی مباهات می‌کرده‌اند.

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، با داشتن بیش از بیست و چهار هزار جلد نسخهٔ خطّی، یکی از ارزشمندترین کتابخانه‌های موجود دنیا است. این کتابخانه در طول حیات خویش، در کنار نگهداری و تهیهٔ نسخ خطّی، تلاشهایی نیز در زمینهٔ تصحیح و احیای آنها داشته و کوشیده است با تصحیح انتقادی و نشر متون بر جای مانده از پیشینیان، بنیادهای رشد و تعالی فرهنگی جامعهٔ خویش را مستحکم، و نسل جوان را با فرهنگ و تمدّن والای ایران و اسلام، بیش از پیش آشنا سازد.

اثر حاضر، سلوة‌الشیعة، کهن‌ترین تدوین موجود از سروده‌های منسوب به امیرمؤمنان علی (ع) است که پیش از این به اهتمام اندیشور گرامی جناب آقای جویا جهانبخش، تصحیح و تحقیق شده و در گنجینهٔ بهارستان ۳ (علوم قرآنی و روایی - ۱) انتشار یافته است.

با توجّه به عنایت ویژهٔ رهبر فرزانهٔ انقلاب اسلامی به این اثر گرانقدر، اینک با افزوده‌ها و یادداشت‌های تکمیلی به صورت مستقل به پیشگاه خوانندگان اندیشمند عرضه می‌گردد. کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، عنایت ویژهٔ رهبر معظم انقلاب اسلامی را سپاس می‌گزارد، از توجّه ریاست فرهیخته و دانشور مجلس شورای اسلامی، جناب آقای حدّاد عادل، که دیباچه‌ای فاضلانه بر این اثر نگاشتند، تشکر می‌نماید و زحمات و تلاشهای عالمانهٔ مصحّح محترم را پاس می‌دارد و ارج می‌نهد.

سیّدمحمّدعلی احمدی ابهری
رئیس کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی

فهرست مطالب

پیشگفتار پژوهنده

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمدُ لِولیّه و الصَّلاةُ علی نَبیّه و وَصیّه و عِترتِهما

کَـــلامُ عَـــليٍّ کَـــلامٌ عَـــليٌّ
وَما قـالَهُ الْـمُرتَضیٰ مُـرتَضیٰ[1]

I - تمهید

پورِ شهرآشوب (درگذشته به ۵۸۶ هـ.ق.) - أعلی اللّه مَقامَه الشَّریف - در کتاب کِرامند و گرانسنگِ مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، در بخشِ درجات امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب - علیهماالسلام - فصلی درازدامن گشوده است در بارهٔ پیشیِ امام - علیه السلام - از دیگران در علم. وی در این فصلِ بلند و مایه‌ور می‌گوید: «ومِن عجبِ أمره في هٰذا الباب

۱. از برای این بیت، نگر: تراثنا، ش ۳۴، ص ۸۰ و ۱۰۴ (مقالهٔ محقّق طباطبائی - ره -).

أنّه لا شَيْء مِن العلوم إلّا و أهله يَجعلونَ عَليًّا قُدوَة».[۱] آنگاه دانشها و دانشورانِ گوناگون را بر می‌شمرد تا به سَرایندگان می‌رسد: «ومنهم الشّعراء وهو أشعرهم. الجاحظ في كتاب البيان و التّبيين وفي كتاب فضائل بني‌هاشم أيضًا، والبَلاذُري في أنساب الأشراف: أنّ عليًّا أشعر الصَّحابة و أفصَحهم و أخطَبهم و أكتَبهم.

تاريخ البَلاذُري: كانَ أبوبكر يَقُولُ الشِّعر وعُمَر يَقُولُ الشِّعر وعُثمان يَقُولُ الشِّعر وكانَ عَليٌّ أشعَرَ الثَّلاثة.»[۲]

---

۱. مناقب آل أبي‌طالب عليهم السّلام، ط. دارالأضواء، ۵۰/۲؛ یعنی: از شگفتی کار او در این باره آن است که هیچ دانشی نیست که اهل آن دانش علی را پیشوای خود ندانند.

ابن أبی‌الحدید مُعتزلی، بدرستی و آگاهی و بینائی و دیده‌وَری، چه مُنصفانه و مُخلصانه، می‌گوید: «... وما أقولُ في رَجُل تُعْزىٰ إليه كلُّ فَضيلة، و تَنتهي إليه كلُّ فِرقة، و تَتجاذَبَه كلُّ طائفة ...» (شرح نهج‌البلاغة، ابن ابی‌الحدید، افست از رویِ ط. ۴ جلدی، دارإحياء التراث العربي، ۶/۱؛ یعنی: ... چه بگویم دربارهٔ مردی که همهٔ فضیلتها به او نسبت داده می‌شود، هر فرقه‌ای به او منتهی می‌گردد، و هر گروهی او را از خود می‌داند و از دیگری می‌رباید ...).

...آری، چگونه چُنین نباشد در جائی که به گفتهٔ همو (همانجا) امیر مؤمنان ـ علیه السلام ـ «سَرکَرده و سرچشمهٔ فضائل» (رئيس الفضائل و ينبوعها) است؟... چگونه چُنین نباشد در جائی که پیشوای حَنبلیان، احمد بن حَنبل، می‌گوید: «ما وَرَدَ لأحدٍ مِن أصحابِ رَسولِ اللّه ـ صلّى اللّهُ عليه [و آله] و سلّم ـ مِن الفضائل ما وَرَدَ لِعليّ رضي اللّهُ عنه»؟ (تاريخ الخلفاء، السيوطي، تحقيق إبراهيم صالح، ص ۲۰۰؛ یعنی: آنقدر که از برای علی ـ رضي اللّهُ عنه ـ فضیلت نقل شده و رسیده است، از برای هیچیک از اصحاب رسول خدا ـ صلّی اللّه علیه [و آله] و سلّم ـ نقل نشده و نرسیده).

یاقوتِ حَمَوی ـ که حتّی متّهم به ناصبیگری است (نگر: الكُنى و الألقاب، ۱۹۴/۲) می‌نویسد: «أخباره ـ عليه السلام ـ كثيرةٌ وفَضائِلُه شَهيرةٌ، إن تَصَدَّيْنا لِاستيعابِها وانتخابِ مُستَحسَنِها كانَتْ أكبرَ حَجمًا مِن جَميعِ كتابِنا هٰذا»(مُعجم الأدباء، تحقيق إحسان عبّاس، ۱۸۰۹/۴؛ یعنی: اخبارِ آن حضرت ـ که بر وی درود باد ـ بسیار و فضیلتهای او نامبُردارست؛ اگر به وارسیِ فراگیرِ آنها و برگزیدنِ بهترینها دست‌یازیم، از همهٔ این کتابِ ما حجیم‌تر خواهد شد). وی این سخن را در کتابی می‌نگارد و حجمِ کتابی را مثال و مقیاس می‌آورد که در طبعِ مشکول و شکیل آن طیّ بیست جلد چاپ شده (نیز سنج: الإسلام و الشيعة، الشهابی، ۳/۲) و در طبع فشرده و ریز حروف‌اش، هشت جلد دارد.

۲. همان، ۵۹/۲؛ یعنی: شاعران از همین شمارند و او شاعرترینِ ایشان است. جاحظ در کتابِ البيان و التّبيين و

اینگونه سَرآمدی و تَفوُّق در سخنِ منظوم، از کسی که بر چَکادِ فصاحت و بلاغت و سخنوری ایستاده است و سخن‌شناس‌ترین مردمِ عرب به پایگاهِ او غبطه می‌خورند، هیچ نابیوسان و شگفت نیست.

عمرو بن بحر جاحِظ بَصری مُعتزلی، با آن مایه نازِش و برخورداری که به نگارشهایش داشت[1] و آن مایه کفایت و کارآمدی که در خویش می‌پنداشت، گفته بود: **«وَدِدتُ أَنّي أَعطَيْتُ جَميعَ مُصَنَّفاتي وقطعتُ أَنسابَها عَنّي، وَأَخَذتُ بدلها ثَلاثَ كلماتٍ منسوبةٍ إلى عَليِّ بنِ أَبي‌طالبٍ عليه السّلام و صارت مَنسوبةً إِلَيّ!»**[2]

→

نیز در کتابِ فضائل بني‌هاشم، و بَلاذُری در أنساب‌الأشراف آورده‌اند که علی [علیه السّلام] شاعرترین و شیواترین و سخنران‌ترین و نویساترینِ صحابه بود.

در تاریخِ بلاذری آمده که أبوبکر شعر می‌گفت و عمر شعر می‌گفت و عثمان شعر می‌گفت و علی [علیه السّلام] شاعرتر از این سه تن بود.

می‌گویم:

به ژرفایِ این برتری، آنگاه می‌توان بیشتر پی بُرد که خاستگاهِ امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ یعنی خاندانِ سخنورِ عبدالمطّلب، و بالیدنگاهِ آن حضرت، یعنی سرایِ شیواترینِ مردمان، رسولِ خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ را فرایاد داشته باشیم.

۱. در برخورداریِ جاحظ از نگارشهایش همین بس که او را گفتند: «آیا تو را در بصره ضَیعتی هست؟» گفت: «چه حاجت به ضَیعت دارم، که چون از بصره بدر آمدم تنها غُلامی و درازگوشی داشتم؛ کتابِ البیان و التّبیین را به ابن أبی‌دؤاد هدیّت کردم و او مرا پنج هزار دینار داد؛ کتاب النّخل و الزّرع رابه محمّد بن عبدالملِک زَیّات هدیّت کردم و او مرا پنج هزار دینار داد؛ و کتاب طبائع الحیوان را به ابراهیم بن عبّاس صولی هدیّت کردم و او مرا پنج هزار دینار داد؛ پس در حالی به بصره بازگشتم که مرا ضَیعتی بود که نه باج و خراجی دارد و نه رنجی آرَد!».

(ترجَمه بنا بر ضبطِ گفتاورد: الإسلام و الشیعة، الشهابي، ۱۱۸/۲؛ با بهره‌گیری از ضبطِ معارج نهج‌البلاغه، تحقیق أسعد الطیّب، ۱۱۱/۱).

۲. معارج نهج البلاغة، تحقیق أسعد الطّیّب، ۱۱۱/۱؛ یعنی: «دوست داشتم همهٔ مُصَنَّفاتم را می‌دادم و نسبتشان را از خویش بازمی‌بُریدم و آنگاه سه کلمه از کلماتِ منسوب به علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام را بَرمی‌گرفتم و به من منسوب می‌گردید!».

با تکیه بر شواهدِ تاریخی، می‌دانیم که یکّه‌تازِ مجالِ سخنوری و أمیرِ بی‌رقیبِ اقلیمِ کلمه، سَرورِ باورداران و پیشوای پرهیزگاران، امام علیّ بن أبی‌طالب ـ علیهما الصّلاة و السّلام ـ، نه تنها به شعر أهمّیت می‌داده و در نقدِ شعر مایه‌وَر و بارِع بوده است، خود نیز شعر می‌سروده. کتابهای تاریخ و سیره و لغت و ادب، و مهمتر از آن: احادیث و سُنن ـ از جمله حدیث‌نامه‌های بُخاری و مُسلم ـ نمونه‌هائی از شعر یا رَجَز را ثبت کرده و به امیرالمؤمنین علی ـ علیه السّلام ـ نسبت داده‌اند.[1]

از دیرباز در شمار و کدامینگیِ اشعارِ مسلّم‌الانتساب به مولی الموحّدین ـ علیه الصّلاة و السّلام ـ، جای درنگ و اختلاف دیده شده است.[2]

این اختلاف نیز چندان نابیوسیده و دور از انتظار نیست. چه، می‌دانیم در درازنای تاریخ و به تناسبِ فراز و فرودهای فراوانِ سیاسی و عقیدتیِ اقالیمِ قبله، دواعیِ بسیار در برخی مردمان پدید آمد تا سخنانی را ـ از سرِ مُسامحت و بی‌مُبالاتی یا عمد و قصد ـ به آن حضرت نسبت دهند یا نسبتِ پاره‌ای از سخنانِ آن حضرت را مخدوش سازند و بلکه کثیری از اقوال و آثارِ امام ـ علیه السّلام ـ را پنهان و پوشیده بدارند.

در جائی که کوفیان پانزده هزار حدیثِ مُسنَد و پانزده هزار حدیثِ مُرسَل در فضائلِ مولی الموحِّدین ـ علیه السّلام ـ داشتند که بر روایتِ آن از خلافتِ جور بیم می‌کردند[3] و در جائی که به فرمانِ معاویه و اخلافِ سیاسی‌اش اخبار و آثار اسلامی دستکاری و تحریف می‌شد تا فضائلِ امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ و حقیقتِ حالِ آن حضرت حتّی المقدور مکتوم بمانَد و مَحو و فراموش شود[4] و در جائی که امحاءِ احادیثِ مناقبِ امیر

---

۱. نگر: فصلنامهٔ علوم حدیث، ش ۱۲، صص ۱۵۴ ـ ۱۵۷ (بخشی از مقالهٔ صاحبِ همین قلم دربارهٔ تصحیحِ تازهٔ أنوارالعقول)؛ و: مجلّهٔ آینهٔ پژوهش، ش ۶۶، صص ۱۴۱ ـ ۱۴۳ (بخشی از مقالهٔ علّامه سیّدمحمّدحسین حسینی جلالی به ترجمهٔ نگارنده).

۲. ۷. نگر: مجلّهٔ آینهٔ پژوهش، ش ۶۶، ص ۱۴۴ (از مقالهٔ پیشگفته)؛ و: فصلنامهٔ علومِ حدیث، ش ۱۲، ص ۱۵۷ و ۱۵۸ (از مقالهٔ پیشگفته).

۳. نگر: الإسلام و الشّیعة، الشّهابي، ۳۲/۲ و ۳۳.

۴. نگر: الإسلام و الشّیعة، الشّهابي، ۴۴۷/۲ و ۴۴۸؛ و: تدوین السّنّة الشّریفة، السّیّد محمّدرضا الحسینيّ الجلاليّ،

مؤمنان ـ علیه السّلام ـ و نقل و طرح مُناقِض و مُخالِفِ این احادیث، صورتِ بخشنامهٔ حکومتی به خود گرفته بود،[1] آری، در چُنین موجْخیزِ فتنه و ضَلالت، چگونه می‌توان انتظار داشت امّتی که حتّی در تفسیرِ قرآن و هنجارِ فرائِضِ خود به اختلاف و سردرگمی دچار شده است، تصویرِ درست و روشن و سره و زدوده‌ای از مقامِ شاعریِ امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ داشته باشد و این جنبهٔ شخصیّتِ آن حضرت را به حافظهٔ ماندگارِ خویش ـ یعنی دفاتر و دواوین ـ سپارده باشد!

در مقابلِ سروده‌هائی که احتمالاً آن حضرت داشته‌اند و در این کشاکشها مفقود گردیده است، سروده‌هائی بود و هست که بنادرست به آن حضرت نسبت داده شده.

ای بسا امام ـ علیه السّلام ـ گاه شعری را «انشاد» فرموده و بَرخوانده‌اند، آنگاه کسی آن را از سروده‌های خودِ آن حضرت پنداشته و به ایشان نسبت داده است.[2] نیز ای بسا کسی مضمونِ سخنی از سخنانِ منثورِ آن حضرت را در سرودهٔ خویش بازتابانیده و دیگری به اشتباه این سخنِ منظوم را به امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ نسبت داده است؛[3] بویژه که می‌دانیم پیشینیان به ریختنِ مضامینِ اخبار و احادیث در کالبدِ شعر و قوالبِ منظوم دلبستگی و اهتمام داشتند و حتّی بسیار می‌کوشیدند تا سروده‌هائی به تناسبِ احادیث و روایاتِ منثور بیابند.

صاحبِ مُجمَل الأقوال، باب دومِ قسمِ ثانیِ کتابِ خویش را، ویژهٔ اخبار و احادیثِ نبوی ساخته که شاعران همان معنا یا مشابه آن را به نظم کشیده و در قالب وزن و قافیه

→ ص ۴۲۰ و ۴۲۱.

۱. نگر: تدوین السّنّة الشّریفة، الجلالیّ، ص ۴۷۵ و ۴۷۶.

۲. نگر: آینهٔ پژوهش، ش ۶۶، ص ۱۴۵ (از مقالهٔ پیشگفته)؛ و: فصلنامهٔ علومِ حدیث، ش ۱۲، ص ۱۷۹ و ۱۸۰ (از مقالهٔ پیشگفته).

۳. نگر: آینهٔ پژوهش، ش ۶۶، ص ۱۴۴ و ۱۴۵ (از مقالهٔ پیشگفته)؛ و: فصلنامهٔ علومِ حدیث، ش ۱۲، ص ۱۸۱ و ۱۸۲ (از مقالهٔ پیشگفته)؛ و: حاصلِ أوقات، ص ۷۲.

ریخته‌اند.[۱]

شاعران و شعردوستان، در همین راستا، به احادیثِ عَلوی اهتمام فراوان کردند و یادگارهائی از این اهتمام را، چه در تک‌نگاریهای کوتاه و بلند[۲]، و چه در جای‌جای متون گوناگون، به قلم آوردند.

ابن ابی‌الحَدید ذیلِ **«إنْ صَبَرْتَ صَبْرَ الْأَكارِمِ وَإلّا سَلَوْتَ سُلُوَّ البَهَائِمِ»** که امام -علیه السّلام- به اَشعَث بن قَیس در تعزیتِ پسرش فرموده‌اند، آورده:[۳] **«أَخَذَ هذا المَعْنَى أَبُوتَمّام بَلْ حَكاهُ فَقال:**

وَقالَ عَلِيٌّ فِي التَّعازي لِأَشْعَث　　وَخافَ عَلَيْهِ بَعْضَ تِلْكَ المَآثِمِ

أَتَصْبِر لِلبلوى عَزاءً وَحِسبةً　　فَتوجر أَمْ تسلو سُلُوَّ البَهائِمِ».

یاقوتِ حَمَوی در اوایلِ معجم الأُدباء آورده است: **«قال عليُّ بنُ أبي‌طالبٍ -رضي اللّهُ عنه-: كَفَى بِالعِلمِ شَرَفًا أنّه يَدَّعِيه مَن لايُحسِنه، ويفرحُ إِذَا نُسب إِليه مَن لَيس مِن أَهلِه، وكَفَى بِالجَهلِ خُمولاً أنّه يَتَبَرَّأُ مِنه مَن هُو فيه ويغضبُ إذا نُسب إليه؛ فَنَظمَ بعضُ المحدثين ذلك فَقال:**

كَفَى شَرَفًا لِلْعِلْمِ دَعْواهُ جَاهِلٌ　　وَيفرحُ أَن يُدْعَى إِلَيْهِ وينسبُ

ويكفي خُمُولاً بِالجهالةِ أَنّني　　أُراع مَتَى أُنْسَبْ إِلَيْهَا و أَغضبُ

وقالَ -رضي اللّهُ عنه-: قِيمَةُ كُلِّ إنسانٍ مايُحْسِن؛ فَنَظَمَه شاعِرٌ وقال:

لايكونُ الفَصيحُ مثلَ العييِّ　　لا ولا ذُوالذّكاءِ مثلَ الغبيِّ

قيمةُ المَرءِ قَدْرُ مايحسنُ المر　　ءُ قضاءً مِن الإمامِ عليّ»[۴]

احمد بن احمد بن احمد دمانیسی سیواسی در مُجمَل الأقوال می‌نویسد: **«من کلامه**

---

۱. نگر: مُجمل الأقوال (نسخه‌برگردان). ۱۳۶ ب - ۱۴۰ الف.

۲. نمونهٔ این تک‌نگاریها رسالهٔ عادلِ خراسانی است که به تحقیق و اهتمامِ نگارندهٔ این سطور در دفترِ هشتمِ میراثِ اسلامی ایران (از سوی کتابخانهٔ آیةاللّه العظمی مرعشی نجفی در شهر مقدّس قم) طبع و نشر شده.

۳. نگر: شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید. افست از روی طبع ۴ جلدی. ۴/۴۶۶.

۴. معجم الأُدباء، تحقیق إحسان عبّاس، ۱/۱۶ و ۱۷.

[یعنی: أمیرالمؤمنین ـعلیه السّلام ـ]: **مالُ البَخیلِ مُعرَّضٌ لِوارِثٍ یَلتقمُه أَوْ حَادِثٍ یَصْطَلِمُه.**

نظمَهُ الشّاعرُ بِالمَعنَی وقال:

أَلَا بَشِّرُوا مَالَ الْبَخیلِ بِحَادِثٍ   وَ إِلَّا بِإِتْلافٍ عَلَی یَدِ وَارِثٍ

[ترجمهٔ زیرنویس:] بدان! مژده دهید مال بخیل را حادثه‌ای و یا خود به تلف‌شدی بر دست میراث‌خواری.»[1]

همو در جای دیگرِ مُجمل الأقوال می‌نویسد: «**ومن کلام أمیرالمؤمنین: المَرءُ مَخْبُوٌّ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ من کلامه: جَمالُ الْمَرْءِ فَصاحَةُ لِسانِه. قال الشّاعِر:**

تَرَی الرَّجُلَ الْمَخْبُوَّ تَحْتَ لِسَانِهِ   وَیُعْرَفُ مَا فِي الْمَرْءِ عِنْدَ بَیانِه»[2]

در موارد متعدّدی نیز مضامین به نظمِ فارسی در آمده است.

شیخ ابوالفتوح رازی ـروَّح اللّهُ رُوحَه العزیزـ پس از یاد کردِ این که «گفت امیرالمؤمنین ـعلیه السّلام ـ: **المَرءُ مَخْبُوٌّ تحتَ لِسانِه**؛ مرد در زیر زبان پنهان است؛ و هم او گفت ـعلیه السّلام ـ: **لِسانُ المَرءِ تَرجُمانُ عَقلِه**؛ زبانِ مرد ترجمانِ عقلِ او بود.»[3] و «گفت امیرالمؤمنین ـعلیه السّلام ـ: **لاتَنْظُر إِلَی مَن قالَ وَانْظُر إِلَی ما قال**؛ گفت: به گوینده منگر که کیست، به سخنِ او نگر که او را از سخن او بشناسی»[4]، می‌نویسد: «شاعرِ پارسیان هم این معنی گفت:

سخن‌آرای هر چه بردارَد   مایهٔ خویش ازو پدید آرَد

بنمایَد به خلق پایهٔ خویش   آگهیشان دهد ز مایهٔ خویش

گر چه مردی بزرگوار بُوَد   در معانی سخن‌گزار بُوَد

---

۱. مجمل الأقوال (نسخه‌برگردان)، ۶۱ الف.

۲. همان، ۱۰۳ الف.

از برای نمونه‌ای دیگر از سنجش و تطبیق میان حدیثِ عَلوی و سروده‌های عربی، نگر: إرشاد المؤمنین، ط. جلالی، ۵۴۰/۳ و ۵۴۱.

۳. رَوض الجِنان، ط. آستان قدس، ۹۹/۱۱.

۴. همان، همان ج، همان ص.

تـا نگـوید سـخن نـدانَـندش   خـیره و غـمرسار خـوانـندش
مـــرد زیـــرِ زبـان بُـوَد پـنهان   سایرست این مَثَل به گِردِ جهان»[1]

نگارندهٔ سیرت‌نامهٔ امین‌الدین بَلْیانی، موسوم به: مفتاح الهدایة و مصباح العنایة، پس از ذکرِ «**اِغْتَنِمِ الفُرصَةَ فَإِنَّ الفُرصَةَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ**»[2]، آورده است:

«غنیمت دان درین دَم فـرصتِ خـویش   که فرصت همچو ابر اندر گـذارست»[3]

جالب است که گویا حتّی مأثوراتِ منظومِ امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ نیز مشمول این سَرایشها و بازسَرائی‌ها گردیده.

از اشعاری که در دیوان منسوب به امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ و پاره‌ای از دیگر منابع به آن حضرت نسبت داده شده، این است:

أَيَّ يَوْمَيَّ مِنَ الْـمَوْتِ أَفِـرّ   يَوْمَ ما قُـدِّرَ أَوْ يَـوْمَ قُـدِر
يَوْمَ ما قُدِّرَ لَمْ أَخْشَ الرَّدىٰ   وَإِذَا قُـدِّرَ لَـمْ يُغْنِ الحَـذِر[4]

مضمونِ این سروده را بُندارِ رازی، سَرایندهٔ ذواللسانینِ روزگارِ دیـلمیان، بـرگرفته و گفته:[5]

از مـرگ حَـذَر کـردن دو روز روا نـیست
روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست

---

۱. همان، همان ج، ص ۹۹ و ۱۰۰؛ با اندکی جابجائی بین ضبطِ متن و نسخه بدلها.

۲. در احادیثِ علوی آمده است که: «... الفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ فَانْتَهِزوا فُرَصَ الْخَيْرِ» (نهج البلاغه، ترجمهٔ دکتر شهیدی، چ ۷، ص ۳۶۳).

۳. نگر: مفتاح الهدایة و مصباح العنایة، تصحیح مظفّریان، ص ۱۸۰.

۴. شرح دیوان، ط. میراث مکتوب، ص ۴۷۳؛ و نیز نگر: أنوار العقول، ص ۲۲۱؛ و: دیوان امام علی علیه السّلام، ط. دکتر امامی، ص ۲۵۴.

حاصلِ معنای دو بیت:

درکدام یک از این دو روزِ خویش از مرگ بگریزم؟ روزی که مُقَدَّر نشده است یا روزی که مُقَدَّر گردیده؟

آن روز که مقدَّر نباشد از مرگ بیم ندارم، و چون تقدیر شده باشد، از پرهیزکننده کاری برنیاید!

۵. نگر: تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی، دود پوتا، ترجمهٔ دکتر شمیسا، ص ۱۰۲ (و ص ۲۰۳)؛ و: ابومسلم‌نامه، به کوشش اسماعیلی، ۲/ ۱۸۰.

روزی که قضا باشد، کوشش نکُنَد سود

روزی که قضا نیست، درو مرگ روا نیست

همچُنین می‌دانیم که شوقی بغدادی ترجمهٔ فارسیِ منظومی از دیوان منسوب به مولی الموحّدین ـ علیه السّلام ـ پرداخته است.[۱]

گویا خودِ امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ نیز سخنی را که زمانی به نثر بیان داشته‌اند، زمانِ دیگر به نظم القاء فرموده‌اند. در نهج‌البلاغه می‌خوانیم: «**وقالَ علیه السّلام: وٰاعَجَبٰا أَتَکُونُ الخِلافَةُ بِالصَّحابَةِ و لا تَکونُ بِالصَّحابَةِ و القَرابَةِ؟!**

و رُوِيَ له شِعر في هٰذا المَعنیٰ وهو:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّوریٰ مَلَكْتَ أُمُورَهُمْ ... فَكَيْفَ بِهٰذٰا و المُشِيرُونَ غُيَّبُ؟

وَإِنْ كُنْتَ بِالْقُربیٰ حَجَجْتَ خَصِيمَهُمْ ... فَغَيْرُكَ أَوْلیٰ بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ»[۲]

هر چه هست و به هر تفصیل، این نکته روشن است که امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ شعر هم سروده‌اند و از مجموعهٔ نسبتًا مفصّلِ ابیاتِ منسوب به آن حضرت، شماری اشعار و ابیات قابلِ انتساب و اعتماد هست[۳]. از همان روزگاران دور نیز گردآوری و

۱. این ترجمهٔ منظوم را خانمِ دکتر سیّده مریم روضاتیان، فرزند أستاذنا العلّامة آیة اللّه حاج سیّد محمّد علی روضاتی ـ مُدّ ظلّه ـ، اخیرًا به عنوان پایان‌نامهٔ دکتری در ادبیّات تصحیح و آمادهٔ طبع کرده‌اند.

۲. نهج البلاغه، ط. فیض الإسلام، ص ۱۱۷۳، حکمتِ ۱۸۱.

آنگونه که از نوشتارِ اندکک پیچیده و مبهمِ شیخ ابوالفتوح رازی ـ قدّس اللّهُ رُوحَه ـ برمی‌آید، سرایش این شعر درست از پسِ برزبان‌آوردنِ «أَ تکونُ الخِلافةُ بالصحابة ...» بوده است (نگر: روض الجنان، ط. آستان قدس رضوی، ۳۵۷/۳؛ نیز نگر: ۳۵۱/۱۵؛ و نیز نگر: تفسیر گازُر، ط. مُحدّث اُرمَوی، ۳۱۴/۱).

۳. هر چند این سخن پذیرفتنی است که غالبِ ابیاتِ دیوانهائی مانندِ **دیوانِ** منسوب به امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ و دیوانِ منسوب به محمّد بن ادریس شافعی و همچنین دیوانی که به عنوانِ مجموعهٔ سروده‌های مجنونِ لیلی گردآوری شده، مسلّم الصّدور و مسلّم الانتساب نیستند (سنج: حاصل اوقات، ص ۴۶)، دستِ کم در موردِ اشعار منسوب به امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ این را هم می‌دانیم که بعضِ منکران و تردیدگرانِ اخیر، زیاده‌روی کرده و ـ برغمِ بلندای مکانتِ علمی و فرهنگیِ خویش ـ تردید و انکارشان را به احصا و استقصا و

←

تدوینِ ابیات منسوب به آن حضرت مَطمح نظر و محلّ اهتمام گروهی از محدِّثان و ادیبان و فاضلان بوده.[۱]

طبیعی است پیشینیان هَمچَندِ سخنانِ منثور، به گردآوریِ سخنان منظومِ امیر مؤمنان ـعلیه السّلام ـ اهتمام نکرده باشند؛ زیرا آن حضرت که «شاعر، بدین معنا که شعر را پیشهٔ خود ساخته باشد، نبوده و تنها به مناسبت شعر می‌سروده است»[۲]. به عبارت دیگر، زبانِ غالب و مختار در کلامِ امیر مؤمنان ـعلیه السّلام ـ، زبانِ شعر و واژگانِ عرضه‌شده بر عروض و قافیه نبوده است.

شاید نوعی بدبینیِ پیدا و پنهان به «شعر» نیز، در پاره‌ای از کم‌کوشی‌ها ـو همچنین نگاههای منکرانه به صحّتِ انتسابِ ابیات ـ دخیل بوده باشد.

اگر چه «کتاب» و «سنّت» در برخورد با شعر و شاعریِ عرب، قائل به «تفصیل» شد و میانِ شعرِ فاسد و متعهّد فرق گذاشت و حتّی اهمّیتِ جَمالی و ادبیِ شعرِ غیرِ متعهّد را نیز به جِد گرفت[۳]، چُنان بدبینیی در میانِ گروهی از عالمان وجود داشت. شمس‌الدین محمّد بن محمود آمُلی در نفائس الفنون بابی گشوده و فائدتی آورده «اندر آنکه شعر گفتن رواست یا نه؟»[۴] و در آن از نسبتِ شعر و شرع سخن رانده است.

هر چند این بحث، گفت و گو از اصول و فروعِ متشعّب و تمسّک به گزارش و توضیحِ

→

تفحُّص و تفرُّسِ بایسته در اینگونه کاوشهای نقلی، مستند و متّکی نساخته‌اند (از برای نمونهٔ این داوریهای تند و تیز نگر: فصلنامهٔ علوم حدیث، ش ۲۳، ص ۹۸ <گُفتاوردهای یادشده در نوشتار صاحبِ این قلم>؛ و بتازگی: حاصل اوقات، ص ۷۱ و ۷۲).

۱. نگر: فصلنامهٔ علوم حدیث، ش ۱۲، ص ۱۵۹ و ۱۶۰ (از مقالهٔ پیشگفته)؛ و: آینهٔ پژوهش، ش ۶۶، صص ۱۴۶ـ۱۴۸ (از مقالهٔ پیشگفته).

۲. نگر: آینهٔ پژوهش، ش ۶۶، ص ۱۴۴ (از مقالهٔ پیشگفته).

۳. نگر: فصلنامهٔ علوم حدیث، ش ۱۲، ص ۱۵۵ و ۱۵۶؛ و: آینهٔ پژوهش، ش ۶۶، ص ۱۴۳ و ۱۴۴ (از مقاله‌های پیشگفته).

۴. نفائس الفنون، ط. شعرانی، ۱/۱۷۰.

آیات و روایاتِ متعدّد را برمی‌تابد، به مصداقِ «آب دریا را اگر نتوان کشید / هم به قدرِ تشنگی باید چشید»[1] و با گوشهٔ چشمی به «**ما لا یُدرَکُ کُلُّه، لا یُترَکُ کُلُّه**»[2]، در این پیشگفتار به گُفتآورد از شمس‌الدین آمُلی و نفائسِ نفیسِ وی بسنده می‌کنیم و سخن را به فرجام می‌بریم:

«جمهور علما بر آنند که شعری که در آن تمجید و تنزیه باری ـ تَعالیٰ و تَقدَّس ـ باشد یا نعت رسول ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ یا غیری، سواء کان حیًّا أو مَیّتًا، به شرطی که راست بود یا نصایح و حِکَم باشد یا هجو مشرکان، جایز است، و آنچه دالّ است بر صحّتِ این قول چند وجه است:

اوّل: آنکه از کعب بن مالک روایت کرده‌اند که او گفت:

من با رسول ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ گفتم: **إنَّ اللّهَ قَد أَنْزَلَ في الشِّعرِ ما أَنْزَل! فقالَ النَّبيُّ(ع): إنَّ المؤمنَ يُجاهِدُ بِسَيفِهِ وَلِسانِه وَالَّذي نَفسِي بِيَدِه لكَأَنَّما ترمونهم به نضح النَّبل.**

و همچنین از براء بن عازب روایت است که رسول اللّه در حرب قریظه با حسّان بن ثابت گفت: **أُهْجُ المُشركينَ فَإنَّ جبرئيلَ مَعَك.**

و از عایشه روایتست که پیغمبر ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ در حقّ حسّان فرمود: **إنَّ رُوحَ القُدسِ لايَزال يُؤَيِّدُكَ ما نافَحتَ عَنِ اللّهِ وَرسولِهِ.**

و همچنین نقل است که چون حدیث روز غدیر ـ که رسول فرمود: **يا قوم! أَلَستُ أَولىٰ بِكُم مِن أَنفُسِكُم؟** و ایشان گفتند: **بَلىٰ يا رسولَ اللّه**، آن حضرت فرمود: **مَنْ كُنتُ مَولاه فَهٰذا عليٌّ مَولاه. اللّهُمَّ والِ مَن والاه وعادِ مَن عاداه** ـ به حسّان بن ثابت رسید، آن را به نظم آورد بر این وجه:

يُنادِي رَسُولُ اللّـهِ يَـوْمَ غَـدِيرِهِمْ	**بِـخُمٍّ وَأَسـمِعْ بِـالرَّسُولِ مُـنادِيًا**
فَـقالَ وَمَـنْ مَـوْلاكُـمُ وَ وَلِـيُّكُمْ	**فـقالُوا وَلَـمْ يُبْدُوا هُـناكَ التَّـعادِيا**

---

۱. مولوی.

۲. خزینه الأمثال، ص ۱۷۵: آنچه همهٔ او [= آن] دریافته نشود، همهٔ او [= آن] گذاشته نشود.

إِلٰـهُكَ مَـولينا وأَنْتَ وَلِـيُّنا وَلَنْ تَجِدَنْ مِنّا لَكَ الْيَوْمَ عـاصِيًا

فَـقالَ إِذَنْ قُـمْ يـا عَـلِيُّ فَـإِنَّني رَضِيتُكَ مِن بَعْدِي إِمامًا وهـادِيًا

وَمَـنْ كُـنْتُ مَـوْلاهُ فَـهٰذا وَلِـيُّهُ فَكُونُوا لَهُ أَنْصارَ صِدْقٍ مَوالِـيًا

هُـناكَ دَعَـا: اللّٰـهمَّ والِ وَلِـيَّهُ وَكُن لِلَّذِي عادىٰ عَـلِيًّا مُـعادِيًا[1]

و چون این ابیات به سمع مبارک حضرت رسول ـ صلّی اللّهُ علیه و آلِه ـ رسید، حسّان را طلب داشت و اشارت کرد تا بر او خواند؛ پس فرمود: **أَنْتَ مُؤَيَّدٌ بِرُوحِ الْقُدس يا حَسّان ما نَصَرتَنا بِلِسانِك.**[2]

و همچنین نقل است که فرمود:

إِنَّ لِلّٰهِ تَعالىٰ كُنُوزًا تَحْتَ الْعَرْشِ أَمْسَكَهَا عَنِ الْأَنْبِياءِ و أَجْرِيها عَلىٰ لِسانِ الشُّعَراء.

دوّم: آنکه در کتب احادیث از حضرت رسول ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ بسیاری از احادیث موزونه با قرینه در اراده نقل کرده‌اند چنان که از جندب روایت است که چون انگشت رسول اللّه ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ در بعضی از غزوات مجروح گشت، آن حضرت فرمود:

هَـلْ أَنْتَ إِلّا إِصْـبَعٌ دَمِـيتِ وَفي سَبيلِ اللّـهِ مـا لَـقيتِ[3]

---

۱. سنج: روض الجنان، ط. آستان قدس، ۶۸/۷ و ۶۹.

حاصلِ معنای ابیات، از این قرارست:

رسول خدا روزِ غدیرشان در [سرزمینِ] خُمّ بخواند و چه نیکو آوایِ خویش را به ایشان شنوانید. گفت: مولای شما و ولیّ شما کیست؟ پس گفتند ـ و آنجا دشمنی آشکار نکردند ـ که: خدای تو مولای ماست و تو ولیّ ما هستی و هرگز امروز کسی را از ما نیابی که نافرمانیِ تو کند. پس فرمود: ای علی! برخیز که من تو را به عنوانِ پیشوا و رهنُمایِ پس از خویش پسندیدم. هر که من مولای اویم این (علی علیه السّلام) ولیّ اوست، پس از برای او یارانی نیکو و فرمانبردار باشید. آنجا دعا کرد: خداوندا! یاورش را دوست بدار و کسی را که با علی دشمنی وَرزَد دشمن باش.

۲. یعنی: ای حَسّان! مادام که ما را به زبانت یاری کنی، روح‌القدس تو را تأیید و تقویت می‌کند.

۳. یعنی: «آیا جز انگشتی هستی که خون از تو روان شد و در راه خدا این به تو رسید؟» (روض الجنان، ط. آستان قدس، ۳۹۰/۹).

و این از بحر رجز است و عروض و ضرب او مخبون و مقطوع.

و همچنین از براء بن عازب روایت است که در روز خندق حضرت رسول ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ خاک از خندق بیرون بُردی و به آواز بلند می‌گفت:

وَاللّهِ لَوْلاَ اللّـهُ مَـا اهْـتَدَيْنا   وَلا تَـــصَدَّقْنا وَلا صَــلَّيْنا

فَأَنْــــزِلَنْ سَكِـينَةً عَــلَيْنا   وَثَـبِّتِ الأَقْـدامَ إِن لاقَـيْنا

إِنَّ أُولاءِ قَـدْ بَـغَوْا عَـلَيْنا   وَإِذْ أَرادُوا فِــتْنَةً أَبَـــيْنا

و این نیز از بحر رجز است.

و هم از او روایت است که روز حنین چون مشرکان بر مصطفی ـ صلواتُ اللّه علیه ـ غلبه کردند از شتر به زیر آمد و فرمود:

أَنَــا النَّـــبِيُّ لاكَـذِب   أَنَـا ابْـنُ عَـبْدِالمُـطَّلِب[1]

و این از رجز مجزو است.

و از انس روایت است که روز خندق چون صحابه خاک از آنجا بیرون می‌آوردند و می‌گفتند:

نَحْنُ الَّـذينَ بـايَعُوا مُـحَمَّدًا   عَلَى الجِـهادِ مـا بـقِينا أَبَـدًا

حضرت پیغمبر ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ در جواب ایشان فرمود:

اللّهُمَّ لاعَيْشَ إِلّا عَـيْشَ الآخِـرَةْ   فَــاغْفِرِ الأَنْــصارَ وَالْـمُهاجِرَةْ

و تقطیع این بیت صعوبتی دارد، مگر گوئیم: اللّهمّ خرم است و عروض رجز فعل آمده است و المهاجرة به لام جاره بوده است تا تقطیعش چنین شود که: مستفعلن مستفعلن فعل مفتعلن مفتعلن مفاعلن.

و از آنجا لازم آید که شعر گفتن روا بود.»[2]

---

۱. یعنی: «من پیامبرم و دروغ نمی‌گویم؛ من فرزندِ عبدالمطّلبم» (روض الجنان، ط. آستان قدس، ۹/۳۸۹).
نیز نگر: مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام، ط. دارالأضواء، ۲۶۴/۱.

۲. نفائش الفنون، ط. شعرانی، ۱۷۰/۱ ـ ۱۷۲.

آمُلی خود می‌افزاید: «از اکثر صحابه و تابعین عدول ثقات ابیات بسیار نقل کرده‌اند، و اگر جایز نبودی، ایشان با کمال علم و دیانت مرتکب آن نشدندی».[۱]

صاحبِ نفائس‌الفنون بدرستی نتیجه گرفته است که شعر و شاعری، به خودیِ خود، با دینداری و شریعتمداری ناسازگاری ندارد، و می‌توانیم گفت: حتّی اگر اینگونه اخبارِ تاریخی نمی‌بود، کلّیاتِ «کتاب» و «سنّت» از برای این استنتاج بسنده بود. با اینهمه نفْسِ طرحِ این پرسش و دغدغهٔ آمُلی در پاسخ گفتن به آن، گواهِ بدبینیِ پیدا و پنهانی است که پیش از این یاد کردیم.

باری، امروز، هم ابزارها و زمینه‌های پژوهش در بابِ کلماتِ منظومِ معصومان ـعلیهم السّلام ـ در مقایسه با سده‌های هفتم و هشتم به این سو، گوناگون‌تر و گسترده‌تر شده است، و هم موانع و دشواریهای نظری آسان‌تر از پیشِ پا برداشته می‌شود. بنا براین، گِردآوری اشعارِ منسوب به مولی‌الموحّدین ـعلیه السّلام ـ و تحقیق در چون و چندِ انتسابشان به آن حضرت شدنی‌تر است.

شاید به نظرِ برخی جستجوی اسناد و کاوش در صحّت و سُقمِ انتسابِ اشعارِ منسوب به مولی‌الموحّدین ـعلیه السّلام ـ چندان ضرورتی نداشته باشد. از همین منظر بود که یکی از نویسندگان فعّال حوزوی ـرحمة اللّه علیه رحمةً واسعة ـ سالها پیش نوشت: «اگرچه دیوان امام علی ـعلیه السّلام ـ همانند نهج‌البلاغه و سایر کتابهای اندرز و موعظه‌ای، نیاز به مدرک [= سند] ندارد، چون [مُفتی و] مرجعی نمی‌خواهد روی مطالب آن فتوی بدهد، امّا جمع‌آوری مدرک برای اشعار مطلب را مطمئن‌تر و محکم‌تر

←

در این زمینه، برای آگاهیهای بیشتر، رجوع بفرمائید به: جشن‌نامهٔ استاد مدّرس رضوی، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجّادی، صص ۱۱۱ـ۱۲۳ (مقالهٔ «شعر از دیدگاهِ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله» به قلمِ دکتر جلیل تجلیل).

۱. نفائس الفنون، ط. شعرانی، ۱/۱۷۲.

می‌گرداند».[۱]

پندارِ ما این نیست. در جهانِ امروز - و ای بسا در جهانِ دیروز هم - اهمّیتِ احادیثِ سازندهٔ اعتقادات و اخلاقیّات و آگاهیهای تاریخی، اگر از احادیثِ فروعِ عبادات بیشتر نبوده و نباشد، کمتر نبوده و نیست. پس - بر خلاف آنچه گروهی از متقدّمان گفته‌اند - تساهل و ترک تدقیقاتِ سندی و... را در احادیثِ عقائد و اخلاق نمی‌توان پذیرفت. این معنا در بابِ مأثوراتِ منظوم نیز صادق است.

با رویکرد بدان که پُرسمانِ اشعارِ منسوب به امیر مؤمنان - علیه آلاف التحیّة و الثّناء - تنها رویهٔ ادبی ندارد، و علی‌الخصوص دارای وجْههٔ حدیثی - تاریخی است، تأمّل و تحقیق در این سروده‌ها و ارزیابیِ انتسابشان و صحّت و سُقم آن، بایاست.

بی‌تردید درنگِ ژَرفاشناسانه و معناپژوهانه در این اشعار، برای شناختِ تاریخی - کلامیِ امیر مؤمنان امام علی - علیه السّلام - و سیمائی که از ایشان، بدرست یا نادرست، از رهگذرِ اشعارِ منسوب ترسیم می‌گردد، سودمند است.

پیشینگان بدین نکته متفطّن بوده‌اند و نگاه ژرفاشناختیِ ایشان بدین اشعار، در نگارشها و آثار بازتابیده است. نمونه را، دربارهٔ شعری به مطلعِ **«محمّد النبيّ أخي وصهري / وحمزة سيّدالشّهداء عمّي»** که گفته شده در پاسخِ فخرفروشیی از جانب معاویه، توسّطِ امام - علیه السّلام - املا گردیده، بیهقی گفته است: «واجب است بر هر کسی که او را با علی مُبالاتی است، این اشعار را در حفظ داشته باشد، تا مفاخر او را در اسلام بداند».[۲]

درنگْ‌گاه‌های ژرفاشناختی اشعار، از این حیث، اندک نیست. نمونهٔ دیگر را، در سروده‌های منسوب به امام - علیه السّلام - تفسیری از محتوای حدیثِ غدیر به وجوبِ ولایت به چشم می‌خورد و ولایتِ واجب‌شده در غدیر همان ولایتِ نبوی دانسته شده

---

۱. دیوان امام علی علیه‌السّلام، ترجمهٔ مصطفی زمانی، ص ۱۸ از مقدّمهٔ مترجم.

۲. نگر: مناقب اهل بیت علیهم السّلام از دیدگاه اهلِ سنّت، استاد سیّدمحمّدطاهر هاشمی شافعی، به اهتمام و با مقدّمهٔ سیّدناصر حسینی میبدی، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی (ع)، چ ۱، ۱۳۷۸ هـ. ش.، ص ۱۸ و ۱۹.

است؛[1] كه به حيثِ تفسيری از حديثِ غدير، گرامی است.

مجالِ حديث‌پژوهيِ تطبيقيِ نيز در اين سروده‌های منسوب هست؛ می‌توان بعض مضامين اين اشعار را با برخی احاديث و اخبار سنجيد.

پيشينگان بدين نكته توجّه داشته‌اند، و نمونه را، كسی كوشيده مضمون يكی از ابيات منسوب به امام ـ عليه السّلام ـ را در حديثی نبوی بازجويد و برای خاطر نشان كردن همين نكته در حاشيهٔ بيت در سلوة‌الشيعه يادداشتی نهاده است كه در دستنوشتِ سلوة‌الشيعه‌ی محفوظ در كتابخانهٔ مجلس آمده.

گفتنی است پُرسمانِ سنجشِ احاديث نبوی و علوی از ديرباز مورد توجّه عالمان و حديث‌پژوهان بوده است؛ چُنان كه شيخ ابوالسعادات اسعد بن عبدالقاهر بن اسعد بن محمّد بن هبة‌اللّه بن حمزهٔ اصفهانی، ملقّب به «شفروه»، در كتابِ مطلع الصّباحتين و مجمع الفَصاحتين به مقايسهٔ محتوائی نهج‌البلاغه و شهاب الأخبارِ قاضی قُضاعی دست يازيده و

۱. علّامه امينی ـ قدّس اللّه روحَه العزيز ـ در كتاب شريف الغدير (ط. دارالكتاب العربی، ۳۴۰/۱) به دلالتِ اين بيت (يعنی: «و أوجب لي ولايته عليكم / رسول‌اللّه يوم غدير خمٍّ») در باب مُفاد حديث غدير استشهاد كرده بود. همچُنين بيت مورد بحث را (به شكل «فأَوْجَبَ لي ولايته عليكم / رسول‌اللّه يوم غدير خمٍّ»)، آقایِ رسولِ جعفريان در تاريخ تشيّع ايران (۳۴/۱ و ۳۵) مورد توجّه قرار داده است.

در فيض القديرِ محدّث قمی (ره) هم، بحث مبسوطی در دلالت بعض اشعار مسطور در ديوان، بر خلافت و ولايت و افضليّتِ آن حضرت، مطرح گرديده است (چ ۲، صص ۳۲۵ ـ ۳۲۹).

حاج ملّاهادی سبزواری (ره) در الرّاح القراح، بشرح در باب يكی ديگر از اشعارِ مسطور در ديوان و اشارت و دلالت آن به شرائطِ خلافت و امامت كه در آن حضرت ـ عليه السّلام ـ گِرد بوده است، قلم زده (چ ۱، صص ۲۰۲ ـ ۲۰۶).

عبدالجليل قزوينی رازی ـ قدّس سرُّه ـ در كتاب نقض (چ ۲، ص ۱۷۷) بيتِ «سَبَقْتُكُمْ إِلَى الإِسلامِ طُرًّا / غُلامًا ما بَلَغْتُ أَوانَ حُلْمِي» را مورد احتجاج قرار داده و گفته است: «اجماع و اتّفاق است كه ... عليّ مرتضی اوّلين كسی بود كه اسلام قبول كرد و خود می‌گويد: سَبَقْتُكُمْ ... [إلی آخره]».

پيش از وی هم شيخ ابوالفتوح ـ قدّس سرُّه ـ به اين بيت و پاره‌ای سروده‌های ديگر و مأثورات منثور احتجاج و استناد كرده بود (نگر: روض الجنان، ط. آستان قدس، ۲۹۸/۱۸ و ۲۹۹).

ریشه داشتن احادیثِ علوی را در احادیث نبوی خاطر نشان کرده است.[۱]

در حقیقت، سخنِ امام علیّ بن ابی‌طالب ـ علیهما السّلام ـ سخنی است که فروغِ فروزانِ علمِ آسمانی از آن می‌تراود و نسیمِ جانپرورِ سخنِ پیامبر ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ از آن برمی‌آید. این گفتهٔ شریف رضی است ـ رضيَ اللّهُ عنه ـ که دربارهٔ آن کلامِ جاودانه می‌گوید: «... **علیه مسحةٌ مِن العلم الإلهيّ، وفیه عبقَةٌ مِن الکلام النبويّ**» (... در گفتارِ او رنگی از علمِ خداست، و بویی از گفتارِ مصطفی، صلّی اللّه علیه و آله).[۲]

گامِ نخست برای پژوهش در اشعار منسوب به امیر مؤمنان علیّ بن ابی‌طالب ـ علیهما السّلام ـ تحقیق در مجموعه‌ها و مآخذِ دربردارندهٔ این سروده‌هاست.

آنگونه که از گزارشهای پیشینیان برمی‌آید، ابو احمد عبدالعزیز بن یحیی جُلودی ازدی بصری (درگذشته به ۳۳۲ هـ.ق) چهل کتاب که به نوعی با امام علی ـ علیه السّلام ـ ارتباط داشته، پدید آورده بوده و از جملهٔ آنهاست: کتاب شعر عليّ علیه السّلام. همچُنین ابوعبداللّه محمّد بن عمران مرزبانی بغدادی (درگذشته به ۳۸۴ هـ. ق.) کتابی ویژهٔ شعر امام علیّ بن ابی‌طالب ـ علیهما السّلام ـ ترتیب داده بوده است.[۳]

---

۱. دوست مِفضال، حجّةالإسلام والمسلمین علی صدرائی خوئی (صدرائی‌نیا) ـ وفّقه اللّهُ تعالی لِما یحبّ و یَرضی ـ در مقالتی ممتّع به معرّفی کتاب و مؤلّف وگُزیده‌خوانی اثر پرداخته‌اند: فصلنامهٔ علمی ـ تخصّصی علوم حدیث، ش ۴، صص ۱۷۹ ـ ۱۹۹؛ همچنین در مقالتی دیگر شمّه‌ای دربارهٔ این اثر قلمی نموده‌اند: مجلّهٔ وقف میراثِ جاویدان، ش ۱ و ۲ (/ پیاپی: ۲۵ و ۲۶)، صص ۹۸ ـ ۱۰۰.

حجّةالإسلام والمسلمین سیّدصادق حسینی اشکوری هم، مقالتی در بارهٔ این کتاب گرانقدر نوشته‌اند: فصلنامهٔ پژوهشی و اطّلاع‌رسانی نهج‌البلاغه، ش ۱، صص ۱۱۳ ـ ۱۲۲.

شایسته است این اثر که نویسنده‌اش از عالمان شناسای شیعه در سده‌های ششم و هفتم است، بنا بر دستنوشتِ کتابخانهٔ سلیمانیّه ـ که بخشِ نخستِ کتاب را شامل است و عکسش در دانشگاه تهران هست ـ و دستنوشتِ کتابخانهٔ شادروان مُحدّث ارموی ـ رضوان اللّه علیه ـ و همچنین ذخائرُ الأسفارِ خیابانی که از آن منقولاتی دارد، هر چه زودتر، به صورتی پسندیده و پژوهشیانه، تحقیق و نشر شود.

۲. نهج البلاغه (ترجمهٔ دکتر سیّد جعفر شهیدی)، چ ۳، ص کح و کط.

۳. نگر: فصلنامهٔ علوم حدیث، ش ۱۲، ص ۱۵۹ (از مقالهٔ نگارنده).

هرچند آن مجموعه‌ها که ابو احمد عبدالعزیز بن یحیی جُلودی و ابوعبدالله مرزبانی از اشعار منسوب به امام علی -علیه السّلام- ترتیب داده بودند، در دست نیست، نباید و نمی‌توان، از پیدا شدن این نگارشها، با همهٔ دیرینگیشان، نومید بود؛ چراکه هر از چند گاهی، متنی کهن که پژوهندگانِ تُراث، از میان رفته می‌پنداشته‌اند، در گوشه‌ای از مخازن شناخته و ناشناختهٔ مخطوطات، دستیاب می‌گردد[1]؛ **لعلَّ اللّهَ يُحدِثُ بَعدَ ذٰلِكَ أَمرًا.**

پَسان‌تر از جُلودی و مرزبانی، ابوالحسن علیّ بن احمد فَنجگِردی نیشابوری است که در همین موضوع، مجموعه‌ای ساخته، و آن را سَلوة الشيعة نام نهاده است. خوشبختانه سَلوةالشيعة موجودست و به دستِ ما رسیده. پس، به بیانِ دیگر، سَلوة الشيعة کهن‌ترین تدوینِ موجود از دیوانِ منسوب به امیر مؤمنان علی -علیه السّلام- است.

II - فَنجگِردی، گردآورندهٔ سلوة الشيعة

محمّد بن علیّ بن شهرآشوب -رفع اللّهُ درجتَه- در معالم العلماء، که فهرست کتب شیعه و دربردارندهٔ نامهای مُصنّفاتِ طائفه، و در حقیقت تتمّهُ الفهرستِ شیخ ابوجعفر طوسی -رضي اللّهُ عنه و أرضاه- است، از فنجگردی و سلوةالشيعه‌ی او یاد می‌کند.

پورِ شهرآشوب در معالم العلماء، فنجگردی را اینگونه شناسانیده است: **«عليّ بن أحمد الفنجكردي الأديب النيسابوري، له كتاب** تاج الأشعار، سَلوةالشيعة **و هي أشعار أميرالمؤمنين عليه السّلام».**[2]

همین عبارتِ پورِ شهرآشوب را صاحبِ ریاض بعینه نقل کرده است.[3]

---

۱. نمونهٔ آن، صحیفهٔ سجّادیّه (ع) به روایت حسین بن اشکیب -رضوان اللّه علیه- است که از روزگار میرزا عبدالله اصفهانی -قدّس سرُّه- صاحبِ ریاض العلماء، تاکنون، چندان سخنی از آن در میان نبوده و برخی آن را مفقود می‌پنداشتند؛ حال آنکه بحمداللّه موجود است (نگر: آینهٔ پژوهش، ش ۷۱ و ۷۲، ص ۶۴؛ از مقالهٔ نگارنده) و -إن شاء اللّه الرّحمن- با تحقیق و آماده‌سازی این کمترین -تجاوز اللّهُ عن سيّئاته- منتشر خواهد شد.

۲. معالم العلماء، ط. نجف، ص ۷۱.

۳. ریاض العلماء، تحقیق حسینی اشکوری، ۳/۳۵۲.

فَنجگِردی در ریاض العلماء یک جا به عنوانِ **«الشیخ عليّ بن أحمد الفتحكردي الأديب النيسابوري»**[۱] یاد شده و از آنجا به «فنجکردی» ارجاع گردیده.[۲]

ظاهرًا نسخه‌های صحیح و مضبوطی از معالم العلماء در دست عالمان روزگارِ صفوی نبوده است. زیرا میرزا عبدالله اصفهانی در ریاض، وقتی عبارتِ پورِ شهرآشوب را دربارهٔ فنجگِردی نقل می‌کند، یادآور می‌شود که در نُسخی که نزد وی بوده است، «الفنجکری» (بدونِ دال) ضبط شده بوده، و خود ـ که ضبط صحیح، یعنی: «الفنجکردی»، را آورده ـ گُمانه‌زنی می‌کند ای بسا نیامدنِ دال ناشی از سقط باشد.[۳]

در أمَل الآمل شیخ حُرّ عاملی ـ قدّس اللّهُ رُوحَه العزیز ـ هم که گزارشِ حالِ فنجگِردی را از معالم العلماءِ پورِ شهرآشوب آورده، نسبتِ او «الضخکردی» آمده است.[۴]

مصحّح معالم العلماءِ طبعِ نجفِ اشرف نیز گزارش کرده است که در دستنوشتِ مبنای تصحیح و طبعش، بجای «الفنجکردی»، «الفیکجری» نوشته شده بوده است.

در متنِ چاپیِ بُغیة الوُعاةِ سیوطی، نامِ «فنجگِردی»، به صورت «الفَنْجُکرْدی» آمده[۵] که دانسته نیست قرائتِ خودِ سیوطی و منقول از اصول مخطوطِ کتاب است یا قرائتِ مختارِ طابعِ آن، محمّد ابوالفضل ابراهیم.[۶]

سَمْعانی که با خودِ علی بن احمد فنجگِردی آشنائی داشته است و تلفّظ «فنجگِرد» را

---

۱. ریاض العلماء تحقیق حسینی اشکوری، ۳۴۸/۳.

۲. هر چند در ارجاع هم «الفتحکردی» ذکر شده (و این ظاهرًا سهوالقلم یا غلط مطبعی است؛ چه، در محلّ اصلی (۳۵۲/۳ـ۳۵۴) «فنجکردی» ضبط گردیده).

قائنی بیرجندی هم در کبریت احمر (ص ۹۹) «فتحکردی» آورده.

۳. نگر: ریاض العلماء، تحقیق حسینی اشکوری، ۳۵۲/۳.

۴. نگر: أمل الآمل، تحقیق حسینی اشکوری، ۱۷۵/۲.

مصحّحِ محترم نیز یادآور شده است که: «كذا في نسخ الكتاب».

۵. نگر: معالم‌العلماء، ط. نجف، ص ۷۱.

۶. بغیة الوعاة، تحقیق محمّد أبوالفضل إبراهیم، ۱۴۸/۲.

بیقین درست می‌شناخته، تلفّظ این نام را چنین ضبط کرده: «**بفتح الفاء وسكون النون وضمّ الجيم أو سكونها وكسر الكاف وسكون الراء وفي آخرها الدال المهملة**»[1].

یاقوت در فرهنگِ جغرافیائی‌اش، مُعجم البُلدان، می‌نویسد: «**فَنْجَكِرْد، بالفتح ثمّ السكون، وجيم مفتوحة، وكاف مكسورة، وراء ساكنة، ودال مهملة: قرية من نواحي نيسابور؛ ينسب إليها أبوعلي الحسن بن محمّد بن الحسن الفقيه الأديب، سمع أباعمرو بن مطر و أباعلي حامد بن محمّد الرفّاء، روى عنه أبوالحسن عبدالرّحمن بن محمّد بن المظفّر بن محمّد بن داود الداودي، مات ببوشنج سنة ۳۹۹؛ وأحمد بن عمر بن أحمد بن عليّ أبوحامد الفنجكرديّ الطوسي، سمع أبابكر بن خلف الشيرازي وأباالمظفّر موسى بن عمران الصوفي وأباالقاسم عبدالرحمن بن أحمد الواحدي، ذكره في** التحبير **وقال: مات بنيسابور في آخر يوم من المحرّم سنة ۵۳۴**»[2].

شگفت آن‌که در تراجم‌نامه‌اش، یعنی معجم الأدباء، از موقعیتِ جغرافیائیِ «فَنجگِرد»، روشن‌تر و دقیق‌تر خبر داده است: «**وفَنْجَكِرْد قرية مِن قُرَى نيسابور على حدّ الدَّرب**»[3].

چنان‌که می‌گویند، روستای فنجگرد، امروز دیگر وجود ندارد.[4]

همانگونه که علّامهٔ متتبّع، میرزا عبدالله اصفهانی، تصریح فرموده است، علیّ بن احمد فنجگردی، قریب به عصر سیّد رضی، یعنی لختی پَسان‌تر از وی، می‌زیسته، و فی‌الجمله معاصر زمخشری و میدانی بوده است.[5]

شکوفائیِ دانش و فرهنگ در خراسانِ آن روزگار، نظرها و قلمهای متعدّدی را متوجّه عالمان و دانشوران آن سامان ساخته و سبب گردیده آگاهیهائی ـ هرچند پراکنده، ولی ـ

---

۱. الأنساب، ط. مرگلیوث، ص ۴۳۲؛ و: ط. بارودی، ۴۰۲/۴.

۲. معجم البلدان، ط. دار بیروت، ۲۷۷/۴.

۳. معجم الأدباء، تحقيق إحسان عبّاس، ۱۶۶۴/۴؛ و: ط. دارالفكر، ۲۷۰/۱۲.

۴. نگر: لغت‌نامهٔ دهخدا، زیرِ «فنجگرد».

۵. نگر: ریاض العلماء، تحقیق: حسینی اشکوری، ۳۵۲/۳: «... مقارب لعصر السيّد الرضيّ، أي متأخّر عنه بقليل. وبالجملة قد كان الزمخشري والميداني في عصره...».

سودمند از فنجگردی و امثال فنجگردی به دست ما افتد. البتّه گاه نیز یادکردِ این عالمان در تذکره‌ها و تراجم‌نامه‌ها از راه تکرار اقوال و تلخیص و بازنویسی صورت گرفته است و از منابع جدیدتر و متأخّر نابیوسیده نیست که آگاهیهای تازه و سخن باطراوتی دربارهٔ این نسلِ کهن نداشته باشند.

نمونه را، به نظر می‌رسد آنچه سیوطی در بُغیة الوعاة آورده است[۱]، جز تلخیصی از آنچه یاقوت در معجم الأُدباء نوشته، نباشد.[۲] با اینهمه پوشیده نیست که همین آگاهیهای پراکنده و تکرارآمیز در باب فکر و فرهنگِ هزاره‌ای پیش از این، چه مایه مغتنم است.

تراجم‌نگاران و نویسندگانِ قدیم، خاصّه آنان که به روز و روزگارِ فنجگردی نزدیک و احیانًا با او آشنا بوده‌اند، تعابیرِ بس محترمانه و فخیم و فاخر در یادکردِ او به کار برده‌اند، و این ـ بویژه از قلم آن‌روزگاریان که بر خلافِ بعضِ متأخّران، به انباشتِ لاف و گزاف در ألقاب و اوصاف، خوگر نبودند ـ نمایندهٔ مقامِ رفیعِ علمی و فرهنگی فنجگردی است.

یاقوت گزارش می‌کند که بیهقی در وِشاح[۳] در وصف فنجگردی گفته: **«الإمام عليّ بن أحمد الفنجكرديّ، الملقّب بشيخ الأفاضل، أُعجوبةُ زمانِه، وآيةُ أقرانِه، وشيخُ الصناعة، والمُمتطي غوارِبَ البَراعة».**[۴]

در مَعارج نهج البلاغة هم بیهقی به تعبیرِ **«الشيخ الإمام عليّ بن أحمد الفنجگرديّ شيخ الأفاضل ومقدّمهم»**[۵] از وی یاد می‌کند.

---

۱. نگر: بغیة الوعاة، تحقیق محمّد أبوالفضل إبراهیم، ۱۴۸/۲.

۲. بویژه باید به یاد داشت که سیوطی، خود، معجم‌الأُدباء را یکی از منابع و مصادرِ بغیة الوعاةِ خویش قلم داده است.

۳. یکی از منابع و مصادر احوال «فَنجکِردی»، کتابِ وِشاح دمیة القصر و لقاح روضة العصر ابوالحسنِ بیهقی است که تذییلی بر دمیة القصرِ باخَرزی بوده و متأسّفانه متنِ کاملش امروز در دست نیست. دستنوشتی ناقص از آن در یکی از کتابخانه‌های ترکیّه هست.

۴. معجم الأُدباء، تحقیق إحسان عبّاس، ۱۶۶۴/۴؛ و: ط. دارالفکر، ۲۷۰/۱۲.

۵. نگر: معارج نهج البلاغة، تحقیق أسعد الطیّب، ص ۱۰۶.

ولادت فنجگردی احتمالاً در حدودِ ۴۲۳ هـ. ق واقع شده است و عمر وی بیشتر به دو دانشِ نقلیِ فراخْدامنهٔ اسلامی، حدیث و ادبیّات،گذشته که هر دو در فضای زندگیِ او رونق وکَرّ و فَرّ و ارج فراوان داشته‌اند و عالمان و دانشوران فرهنگ‌آفرین و نامداری را به نگرش و نگارش مشغول ساخته بودند.

آنگونه که نوشته‌اند: فنجگردی در اواخر عمر به بیماریی دچارگردید که از آن رهائی نیافت[1]؛ بلکه آن بیماری او را زمینگیر و خانه‌نشین کرد وگرچه عمری دراز یافت در همان خانهٔ خویش به کارِ قلمی و علمی می‌پرداخت.[2]

یاقوت، در عبارتِ خود، درگذشتِ فنجگردی را به سالِ پانصد و دوازده (۵۱۲ هـ. ق.) و در هشتاد سالگی گزارش می‌کند[3]، ولی چند سطری پس از آن، درگفتاوردی که از عبدالغافر فارسی به دست می‌دهد، می‌بینیم که عبدالغافر، فوتِ او را در سیزدهم رمضان سال پانصد و سیزده (۵۱۳ هـ. ق.) در شهر نیشابورگزارش کرده است.[4]

به نظر می‌رسد چون عبدالغافر جزئیّات زمانی و مکانیِ بیشتری در باب فوتِ فنجگردی به دست می‌دهد، سخنِ او بیشترک درخورِ اعتماد و اعتنا باشد؛ ولی از سوی دیگر، عدول یاقوت از قول عبدالغافر فارسی نیز شاید یک مسامحهٔ ساده نباشد.

سیوطی هم اگرچه درگفتاورد از سیاق، تاریخ سیزدهم رمضان سال پانصد و سیزده را

---

۱. نگر: الأنساب، ط. مرگلیوث، ص ۴۳۲: «أصابته علّة أزمنته [في الأصل: علیه ازمنة] و منعته الخروج و طعن في السنّ فتأخّر عن الزیارة [في الأصل: في الزیادة] بالقدم فاستناب عنها التعهّد بالعلم»؛ و: ط. بارودی، ۴۰۲/۴که به جای «بالعلم»، «بالقلم» دارد.

۲. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عبّاس، ۱۶۶۴/۴، و: ط. دارالفکر، ۲۷۱/۱۲: «أَصابتْه علّةٌ لَزِمتْه في آخِرِ عمرِه» (درگفتاورد از عبدالغافر فارسی).

۳. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عبّاس، ۱۶۶۴/۴، و ط. دارالفکر، ۲۷۰/۱۲: «ماتَ سَنة اثْنَتَي عَشرةَ و خَمسمائةٍ عن ثمانینَ سَنةً».

۴. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عبّاس، ۱۶۶۴/۴، و: ط. دارالفکر، ۲۷۱/۱۲: «ماتَ بنَیسابور في ثالث عشر رمضان سَنة عشرة و خمسمائة».

برای درگذشتِ فنجگردی به دست داده است، یکی دو سطر بعد، او را متوفّای سال [پانصد و] دوازده -در سنّ هشتاد سالگی- قلمداد کرده[۱]؛ ولی چون به نظر می‌رسد همهٔ سخنانِ او دربارهٔ فنجگردی، تلخیصی از گفتار یاقوت باشد، شایستهٔ درنگِ جداگانه‌ای نیست.

به هر روی، گزارشِ سَمْعانی هم قولِ عبدالغافر را تأیید و تقویت می‌کند. سمعانی که خود از علیّ بن احمد فنجگردی اجازهٔ روایت داشته می‌گوید: «علیّ بن احمد ... در شب آدینه سیزدهم ماه رمضان، به سالِ ۵۱۳ درگذشت و در جامعِ قدیم بر او نمازگزاردند و در حیره در مقبرهٔ نوح به خاک سپرده شد»[۲].

می‌بینیم که او جزئیّات بیشتری در این باره به دست داده است.

«حیره» -که سمعانی می‌گوید فنجگردی در آنجا به خاک سپارده شده- نام محلّتی بزرگ و مشهور در نیشابور بوده که محدّثانِ بسیار بدان منسوب‌اند، و به احتمالی چون گروهی از اهلِ حیرهٔ کوفه به آنجا آمده و در این محلّت سُکنا گزیده‌اند، بدین نام بازخوانده شده[۳]. گورستانِ حیره -علی‌الظاهر- گورستانِ مهمّ و معتبری بوده است.[۴]

---

۱. نگر: بُغیة الوعاة، تحقیق محمّد أبوالفضل إبراهیم، ۱۴۸/۲.

عجب آنکه محشّیِ معجم‌الأدباء طبعِ دارالفکر، متوجّه نشده که سیوطی در بغیه تواریخ را مانندِ یاقوت ضبط کرده و «سیزدهمِ رمضانِ ۵۱۳» که سیوطی از سیاق نقل کرده، همان مضمونِ گفتاورد از عبدالغافرِ فارسی است، و فی‌الجمله محشّیِ مذکور حکم به اختلافِ یاقوت و سیوطی در گزارشِ تاریخِ وفات کرده. نگر: معجم الأدباء، ط. دارالفکر، ۲۷۰/۱۲، هامش.

۲. الأنساب، ط. مرگلیوث، ص ۴۳۲: «.. تُوفّي لیلة الجمعة الثّالث‌عشر من شهر رمضان سنة ۵۱۳ [في الأصل: ۴۱۳] و صلّوا علیه في الجامع القدیم و دفن بالحیرة في مقبرة نوح».

در ط. بارودی (۴۰۲/۴)، سالِ فوت (۵۱۳)، حروفی نوشته شده (: سنة ثلاث‌عشرة وخمسمائة) و نمازگاه را «الجامع الکبیر القدیم» ضبط کرده‌اند.

۳. نگر: معجم البلدان، ط. دار بیروت، ۳۳۱/۲.

۴. أهمّیّت کاربرد وصفِ «مهمّ و معتبر» را در حقِّ گورستانهای تاریخمندِ جهان اسلام، کسی می‌داند که از ارج ←

خواجه عمرِ خیّامی هم در این گورستان به خاک رفته.[۱]

سمعانی که خود علیّ بن احمد فنجگردی را درک کرده است، خوی و خلق او را چنین می‌شناساند: «... **کان عفیفًا خفیفًا ظریف المجاورة قاضیًا للحقوق محمود الأحوال**»[۲].

در المختصر من السیاق، بر قریب به همین صفات، این ویژگیها نیز مزید گردیده: «**سلیم النفس، أمین الجنب و... مرضيّ السیرة، مشتغلًا بنفسه**»[۳].

→

فرهنگی و معنوی و سیر تاریخی مزارات آگاه باشد، نه کسانی از دستِ آن نافرهیختگانِ درازدستِ کوته‌آستین که مَزاراتِ شهری چون اصفهان ـ از جمله گورستانِ «تختِ فولاد» ـ را بازیچهٔ تیشهٔ ویرانگری و ناآگاهی خویش ساخته‌اند و سَمومِ بی‌تدبیریشان، دیریست بر گورجای‌هایِ «رفتگانِ تازی و بگذشتگانِ پارس» می‌وزد! و میراث‌بانِ فرهنگ‌مداری نیست تا آئینِ شهرداری و شهریاری بدیشان درآموزد! و فرایادشان آورد که اگر برای اَحیاء، «حقّ حَیات» نمی‌شناسند، «حقّ مَماتِ» اَموات را پاس بدارند!!

این حکایتِ اقلیمِ ماست؛ تا بر سرِ دیگران چه رود؟!

۱. گزارشِ روشنی در بارهٔ گورجای خیّامی در چهار مقالهٔ نظامی عروضی (طبعِ مُحَشّیٰ و مُفَصَّلِ دکتر معین، ص ۱۰۰ و ۱۰۱) آمده است، از این قرار: «در سنهٔ ستّ و خمسمایه به شهرِ بلْخ در کوی برده‌فروشان در سرای امیر ابوسعد جره، خواجه امام عمر خیّامی و خواجه امام مظفّر اَسفُزاری نزول کرده بودند، و من بدان خدمت پیوسته بودم. در میان مجلسِ عشرت از حجّةالحقّ عمر [= عمر خیّامی] شنیدم که او گفت: «گورِ من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گُل‌افشان می‌کند». مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چُنویی گزاف نگوید. در سنهٔ ثلاثین به نشابور رسیدم، چهار (نسخه بدل: چند) سال بود تا آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده بود و عالَمِ سفلی از او یتیم مانده، و او را بر من حقّ استادی بود. آدینه‌ای به زیارتِ او رفتم و یکی را با خود ببردم که خاکِ او به من نماید. مرا به گورستانِ حیره بیرون آورد، و بر دستِ چپ گشتم؛ در پائینِ دیوارِ باغی خاکِ او دیدم نهاده، و درختانِ امرود و زردآلود سر از باغ بیرون کرده، و چندان برگِ شکوفه بر خاکِ او ریخته بود که خاکِ او در زیرِ گُل پنهان شده بود؛ و مرا یاد آمد آن حکایت که به شهر بلخ از او شنیده بودم. گریه بر من افتاد که در بسیطِ عالَم و اَقطارِ رُبعِ مَسکون او را، هیچ‌جای، نظیری نمی‌دیدم. ایزد ـ تبارَکَ و تَعالیٰ ـ جای او در جِنان کناد ـ بِمَنِّهِ و کَرَمِه».

۲. الأنساب، ط. مرگلیوث، ص ۴۳۲؛ و: ط. بارودی، ۴۰۲/۴؛ با اندکی اختلاف در ضبط.

۳. نگر: المختصر من السّیاق، تحقیق محمّدکاظم محمودی، آمادهٔ چاپ.

←

مجموعِ این نقلها، فنجگردی را مردی اخلاقی و شریف و با فضیلت و ستوده‌خصال فرا می‌نماید؛ که این خود مزید بر پایگاهِ دانش و فضلِ اوست.

عبدالغافر فارسی فنجگردی را، از منظرِ دانش و فضلش، چنین توصیف کرده:
«عَليُّ بنُ أحمدَ الفنجكرديُّ الأديبُ البارعُ صاحِبُ النَّظمِ والنَّثرِ الجَارِيَيْنِ في سِلْكِ السَّلاسَةِ»[1].

این عبارتی است که در الأنسابِ سمعانی هم آمده است؛ ولی با این تتمّهٔ قابل توجّه:
«... الباقيين معه على هرمه وطعنه في السِّنّ»[2].

از فنجگردی سروده‌هائی، در این سو و آن سوی متونِ قدیم آمده است.

در المختصر من السّیاق در ترجمهٔ حالِ فنجگردی پاره‌هائی آمده است، از این قرار و بدین ترتیب[3]: «أَنشدَنا لِنفسه في الحَثّ على كِتبة الحديث:

في أَحاديثِ النَّبِيِّ المُصْطَفىٰ	أَحمدِ المَنعوتِ كلِّ البَرَكَة
فليكن الناشئ الحرّ الذي	يطلب العِلْم إِلَيها الحركة
قويت حُجَّة مَن مارسه	ضعفت حُجَّة غِرٍّ تركه
ثِقَة عَن ثِقَةٍ يرويه ما	قطع السّارِق سيرًا فلكه[4]
لقم[5] الحقّ مبين واضِح	فاز بِالرُّشدِ لَبيبٌ سلكه

→

(از استاد محمّدکاظم محمودی که اجازهٔ استفاده از متنِ چاپ‌نشدهٔ تحقیق خود را به بنده دادند، و از دوستانِ «مرکزِ نشرِ میراثِ مکتوب» که استفاده از نمونه‌هایِ حروفنگاشتیِ این کتاب را مُیَسَّر ساختند، بسیار سپاسگزارم).

۱. معجم‌الأدباء، تحقیق إحسان عبّاس، ۱۶۶۴/۴؛ و: ط. دارالفکر، ۲۷۰/۱۲.
در طبعِ دارالفکر نامِ «عبدالغافر»، «عَبد الغَفّار» ضبط شده.

۲. الأنساب، ط. مرگلیوث، ص ۴۳۲؛ و: ط. بارودی، ۴۰۲/۴.

۳. نگر: المختصر من السّیاق، تحقیقِ محمودی، آمادهٔ چاپ؛ نیز سنج: فهرستِ نسخه‌هایِ خطّی... دانشگاهِ تهران، ۱۱۱۱/۵ و ۱۱۱۲. (شادروان دانش‌پژوه در این فهرست از دستنوشتِ کتابخانهٔ اسمعیل صائبِ آنقره بهره بُرده است).

۴. فهرستِ دانشگاه: شبرًا فلكه (؟).

۵. فهرستِ دانشگاه: نعم.

و أَنشدنا لنفسه:

حَديثُ النَّبِيّ عَـلَيهِ السَّلام بِأَسـنادِهِ[1] حُـجَّة بـالِغَة
وذاكَ مِـنَ اللّـهِ سُبْحانَهُ عَـلىٰ خَـلْقِهِ نِعْمَة سابِغَة
رُواة الحَديثِ بُدور الأَنام بَدَتْ في سَماءِ العُلىٰ بازِغَة[2]
فَلَوْ عاشَ أَطنَبَ في وَصْفِهِم زُهَـيْرٌ وحَسّان والنّابِغَة

و أَنشدنا لِنفسه:

قـالَ المُـنَجِّم بِـالكَواكِب والأَطِـبَّة بِـالطَّبايِع
ونَـقُولُ بِـالقُرآن يُـتلىٰ وَالأَحـاديث الرَّوافِـع
كـم فـيه للـعاقلين! مِـن العَـجائِبِ والبَـدايِـع
إنـما سـائهما لنـا!![3] عـند الإِله مـن الودايِـع

و أَنشدنا لنفسه:

ليـغتنم الأَحـداث أَنـفاسَ شَـيخِهم فَمَا الشَّيْخ إلّا الشَّمس قَد وافت الشّرف
وفـي كـتب أَخـبارِ النَّـبِيّ مُحَمَّدٍ عـليه السَّلام العِزّ والدِّين والشّـرف

وله:

أَحـاديث النَّبِيّ لَـها رِجالٌ كـعبدِالغـافِرِ الشَّيخِ الإمـام
يـرتِّبها بـإِسنادٍ صَـحيحٍ مُـعَنْعَنَةً هـمامٌ عَـن هـمام
بحافد[4] صـاعِدٍ خَـيْر البَـرايـا مـحمّدٍ الكَـريم بـن الكـرام»

همچنین در المختصر من السّیاق در ترجمهٔ حالِ قاضی عمادالإسلام ابوالعلاء صاعد بن محمّد بن احمد بن عبداللّه (۳۴۳ ـ ۴۳۱ هـ. ق) آمده[5]: **«و أَنشدَني الأَديبُ عليّ بن أَحمد الفنجكرديّ لِنفسِه فيما جمعه من مناقب الصاعديّة:**

۱. فهرستِ دانشگاه: + باد.
۲. فهرستِ دانشگاه: + بارعه.
۳. فهرستِ دانشگاه: ایماننا بهما لنا.
۴. فهرستِ دانشگاه: تحافد.
۵. نگر: همان؛ و: همان. از برای احوال قاضی صاعدِ مذکور نگر: اسرار التوحید، ۲/ ۷۰۵ـ۷۰۷.

إمام الدّین صاعدُنا المُعلّیٰ بــراهُ اللّـهُ لِلإسلامِ صَدْرا
لأُمّة أَحْمَد أَضْحیٰ سِراجًا وفي عِلْمِ الشَّريعَةِ كانَ بَحْرا[1]
أَئِمّة عَصْرِه كانُوا نُجومًا هُداةً راشِدينَ وكانَ بَدْرا»[2]

در مجمع الآداب في مُعجم الألقاب درگزارشِ حالِ عزّالدين ابوالعزّ يعقوب بن ابوالحسن غزنوی فقیه این ابیات از فنجگردی آمده ـ و ابن فُوَطی گفته که آنها را به خطّ غزنوی و با اِسناد به فنجگردی خود دیده ـ:

«مِدادُ الفَقيهِ عَلیٰ ثَوْبِهِ أَحَبُّ إِلَيْنا مِنَ الغالِيَهْ
وَمَن طَلَبَ الفِقْهَ ثُمَّ الحَديـ ـثَ فَإِنَّ لَهُ هِمّةً عالِيَهْ
وَلَوْ يَشتَري النّاسُ هٰذي العُلُو م بِأَرواحِهِم لَمْ تَكُنْ غالِيَهْ
رُواةُ الأَحاديثِ في عَصْرِنا نُجومٌ وفي العُصُرِ الخالِيَهْ»[3]

یاقوت در شرحِ حالِ فنجگردی سه پاره از سروده‌های او را آورده است. وی می‌نویسد: «قالَ البَيهَقيُّ: و أَنْشَدَني لِنَفسِه:

زَمانُنا ذازَمانُ سَوْءٍ لا خَيْرَ فيهِ و لا صَلاحَا
هَلْ يُبْصِرُ المُبْلِسُونَ فيهِ لِلَيْلِ أَحزانِهِمْ صَباحَا؟!
وَكُلُّهُمْ مِنْهُ في عَناءٍ طُوبَی لِمَنْ ماتَ فَاسْتَراحَا

وله:

وَلّی الشَّبابُ بِحُسْنِهِ وَبَهائِهِ وَأَتَی الْمَشيبُ بِنُورِهِ وَضِيائِهِ
الشَّيْبُ نورٌ لِلْفَتَی لَكِنَّهُ نُورٌ مُهيبٌ مؤذِنٌ بِفَنائِهِ
فَالهَجْ بِذِكْرِ اللّهِ وَارْضَ بِحُكْمِهِ لا رَوْحَ لِلْفُقَراءِ دُونَ لِقائِهِ

۱. فهرستِ دانشگاه: فخرا.

۲. اشارهٔ فنجگردی به آن است که قاضی صاعدِ یادشده را «ماهِ نشابور» می‌خوانده‌اند. نگر: اسرار التوحید، ۷۰۷/۲.

۳. نگر: مجمع الآداب في معجم الألقاب، تحقیقِ محمّدالکاظم، ۳۶۹/۱، ش ۵۵۶.

وله:

الحُكْمُ لِلَّهِ ما لِلعَبْدِ مُنْقَلَبُ   إِلَّا إِلَيْهِ وَلا عَنْ حُكْمِهِ هَرَبُ

وَالْمَرْءُ ما عاشَ فِي الدُّنْيا أَخُو مِحَنٍ   تُصيبُهُ الحادِثاتُ السُّودُ والنُّوَبُ

فَإِنْ يُسَاعِدْهُ فِي أَثْنائِها فَرَجٌ   تَسَارَعَتْ نَحْوَهُ فِي إِثْرِهِ كُرَبُ

حَتَّى إِذَا مَلَّ مِنْ دُنْياهُ فاجَأَهُ   فِي أَرْضِهِ كانَ أَوْ فِي غَيْرِهَا الْعَطَبُ»[1]

قاضی شهید ـ أعلی اللّهُ مَقامَه ـ دربارهٔ سرایشهای مذهبی فنجگردی می‌گوید: «گاهی به نظم بدایع اهل البیت (ع) اشتغال می‌نمود.»[2]

شیخ محمّد بن فتّال نیشابوری، پس از یادکردِ واقعهٔ غدیر و آوردن شعرِ مشهورِ حسّان بن ثابت ـ یعنی: «يناديهمُ يومَ الغدير نَبيُّهُم...» ـ غدیریّهٔ فنجگردی را آورده و گفته است: «قال الشيخُ الأديبُ عليّ بن أحمد الفنجكردي:

لاتنكرنّ غديرَ خُمٍّ إِنَّه   كالشَّمسِ في إِشراقِها بَلْ أَظْهَرُ

ما كانَ مَرفوعًا بإسنادٍ إِلى   خَيرِ البَرايا أَحمدٍ لايُنْكَرُ

فيه إِمامةُ حَيدَرٍ وجَمالُهُ   وجَلالُه حَتَّى القِيامَةِ يُذْكَرُ

أَولَى الأَنامِ بِأَن يُوالي المُرتَضىٰ   مَن يأخذ الأحكام مِنْه ويأثرُ»[3]

بیتهای یکم و سوم را پورِ شهرآشوب هم در مناقب[4] با تصریح به نامِ فنجگردی به

---

۱. معجم‌الأدباء، تحقیق إحسان عبّاس، ۱۶۶۴/۴ و ۱۶۶۵؛ و: ط. دارالفکر، ۲۷۱/۱۲ و ۲۷۲.

پارهٔ نخست (یعنی: زماننا ذا زمان سَوْءٍ... إلی آخره) را سیوطی نیز در بغیة‌الوُعاة (تحقیق محمّد أبوالفضل إبراهیم، ۱۴۸/۲) ـ گویا به نقل از معجم‌الأدباء ـ آورده.

در پارهٔ نخست معجم طبعِ إحسان عبّاس بجایِ «المُبْلِسُونَ» ـ که در طبعِ دارالفکر و بغیهٔ سیوطی آمده ـ، «المُلْبِسُون» ضبط کرده، و بجایِ «مُهیب» ـ که در طبعِ دارالفکر چُنین است ـ، «مَهیب».

۲. مجالس‌المؤمنین، ط. إسلامیّه، ۵۶۲/۱

۳. روضة‌الواعظین، ط. دلیلِ ما، ۲۴۱/۱ و ۲۴۲.

۴. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ط. دارالأضواء، ۵۵/۳؛ و: چ سنگیِ طهران، ۵۴۰/۱.

در مناقب بجایِ «جمالُه»، «کماله» و بجای «یُذکر»، «تُذکر» دارد.

عنوان قائل آورده است. این شعر همچنین در مجالس المؤمنین[1] قاضی شهید و ریاض العلماء[2] ـ به نقل از مجالس المؤمنین ـ و محبوب القلوب آمده است.

فنجگردی غدیریّهٔ دیگری هم دارد که در همان روضة الواعظین، لَختی پس از غدیریّهٔ پیشگفته[3]، آمده:

«يَوْمُ الغَديرِ سوى العيدَيْنِ لي عيدُ	يَوْمٌ يُسَرُّ بـه السّـاداتُ و الصِيّدُ
نالَ الإمامةَ فـيه المُـرتَضَى ولَـهُ	فيها مِن اللّـهِ تَشْـريفٌ وَتَـمْجيدُ
بِقَولِ أَحْمَد خَيْرِ المُرسَلينَ ضحى	في مَجْمَعٍ حَضَرَتْهُ البِيضُ و السُّودُ
فَالحَمدُ لِلّهِ حَـمدًا لاَانْـقِضاءَ لَـهُ	لَهُ الصَّنايعُ وَالأَلْطافُ وَالْـجُودُ»[4]

پورِ شهرآشوب در مناقب[5]، دو بیتِ نخست را[6] بدون تصریح به نام گوینده[7] آورده است.

---

۱. در مجالس المؤمنینِ چاپیِ متداول (ط. إسلامیّه، ۵۶۳/۱) در بیتِ یکم به جایِ «لاتـنکرن»، «لاشکـرن» چـاپ شده و لفظِ «بل» هم جا افتاده است!

در بیتِ چهارم هم، بجایِ «أولی‌الأنام»، ضبطِ مجالس «اولی الامام» است.

۲. در ریاض (تحقیق حسینی اشکوری، ۳۵۳/۳ و ۳۵۴)، در بیتِ دوم، به‌جایِ «مرفوعًا»، «مـعروفًا»، و در بیتِ چهارم، به‌جایِ «یأثر»، «یؤثر» ضبط شده است.

۳. گفتنی است در میانهٔ این دو شعر، شعری از قیس بن سعد بن عبادة آمده که بنا بر ضبطِ نسخهٔ خطّیِ اساسِ طبعِ جدیدِ روضة الواعظین این شعر از «فنجگردی» است و شعرِ سپسین از «قیس بن سعد بن عباده»! با اینهمه منابعِ دیگر ضبطِ مخطوطه را تأیید نمی‌کنند. گویا همین دریافتِ ما و مصحّحانِ روضة الواعظین و گروهی از متقدّمان که این دو شعرِ دو سویْ را از فنجگردی دانسته‌اند درست باشد.

البتّه باید گفت عبارتِ روضة الواعظینِ مطبوع هم چندان سرراست نیست و بالایِ شعرِ «یوم الغدیر سوی العیدین لي عیدُ...» نوشته: «و له أیضًا»؛ حال آنکه شعرِ قیس میانِ این شعر و شعرِ قبلی فنجگردی فاصله انداخته و مرجع ضمیرِ «له» را قدری دور کرده است.

۴. روضة الواعظین، ط. دلیلِ ما، ۲۴۲/۱.

۵. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ط. دارالأضواء، ۵۵/۳؛ و: چ سنگیِ طهران، ۵۴۰/۱.

۶. هم در چاپِ سنگیِ طهران و هم در طبعِ دارالأضواء به جایِ «فیها» در بیتِ دوم، «فیه» آمده است.

۷. در چاپِ سنگیِ طهران «لشاعرٍ» و در طبعِ دارالأضواء «الشّاعر» [!] نوشته شده است.

←

این چهار بیت در مجالس المؤمنین[1] و ـ به نقل از آن ـ در ریاض العلماء[2] هم آمده است.

خوارزمی در مقتل الحسین علیه السّلام این سروده را از فنجگردی آورده است، که از آن رایحهٔ باورِ اثناعشری استشمام می‌شود:

«أيا سائلي عن مَذهَبي وطَريقَتي — مَحَبّة أولادِ النَّبِيِّ عَقيدتي
هُمَا الحَسَنانِ اللُّؤلُوانِ تَلألَئا — وفاطِمَة الزَّهْراء بِنْت خَديجَةِ
سُرور فؤادِ المُصطَفىٰ عَلَم الهُدىٰ — مُحَمَّد المُختار هادي الخَليقَةِ
وقُرَّة عَينِ المُرتَضىٰ أَسَد الوغى — أبي الحَسَن الكَرّار مردي الكَتيبةِ
وخذ سَبْعَة مِن بَعْدِهِم وافتخر بِهِم — مَعَ اثنين ثُمَّ امْح سواهم أو اثبتِ
أأبغض مَن خَيْر النَّبِيِّين جَدّهم — ووالِدهم في النّاس شَمْس البَرِيّةِ
فلا ترمني بِالرَّفْض وَيْلَك انّني — لفي من يعاديني شديد الوقيعةِ
لساني سَيفٌ ما نَبا عن ضريبة — ولا طاشَ سهمٌ مِن سِهامِ قَريحَتي
فإنْ شِئتَ فاحببني وإن شِئتَ فاقلني — فهذا ورَبّي ما حييت خليقتي
وإنّي لِأصْحابِ النَّبِيِّ محمّد — مُحِبّ عليه نيّتي وطَويّتي
أأثلب قومًا كافحوا عن نَبِيِّهم — ومن بَعدِه كانوا نجوم الشَّريعةِ
خَلا فِرقة عادوا عَليًّا وقتلوا — بَنيه عَلىٰ جَهلٍ بِغَيْرِ جريمةِ

→ نگارنده احتمال می‌دهد پورِ شهرآشوب نیز دو بیت را از روضة الواعظین گرفته و به سببِ إبهام و ناسرراستی که در عبارتِ روضه هست و پیشتر خاطر نشان شد، به نامِ گوینده تصریح نکرده است؛ واللّه أعلم.
به هرحال باید به یاد داشت روضة الواعظین از منابعِ مناقب و خودِ فتّال از مشایخِ پورِ شهرآشوب است که کتابش را برای او تحدیث کرده. نگر: مناقب، چ سنگیِ طهران، ۹/۱؛ و: ط. دارالأضواء، ۳۴/۱.

۱. در چاپ حروفی مجالس المؤمنین (إسلامیّه، ۵۶۲/۱ و ۵۶۳)، به جای «الصِّیدٌ»، «العبید»، و به جایِ «بقول»، «یقول»، و به جای «البیض»، «البیاض»، هست.

۲. ریاض العلماء، تحقیق حسینی اشکوری، ۳۵۳/۳.
در ریاض در بیتِ نخست، به جای «الصِّید»، «العبید»، و در بیتِ دوم، به جایِ «تشریف»، «تشریك»، و در بیتِ چهارم، به جایِ «الصَّنایع»، «الصنائع» آمده.

لئـنْ كـانَ قـوم قَـبْلهم خَـيْر أمّـة فَـإنّهُمُ فـي فِـعْلِهم شَـرّ أمّـةِ
فـواعَـجَبا مِـن جـاهلٍ بـوضوئه ويـقدح فـي ديـنِ الهُـداةِ الأئِـمّةِ
فـيا ربّ بـلّغ كـلّ لمحة نـاظر سَـلامي إلىٰ أرواحِـهِمْ وتَـحِيَّتي». [1]

علّامه امینی ـرضوان اللّه علیه ـ این دو بیت را، به نقل از روضهٔ چهارمِ ریاض‌الجنّهٔ زُنوزی ـطاب ثَراه ـ به فنجگردی نسبت می‌دهد:

إذا ذكـرت الغـرّ مِـن هـاشم تنافرت عَـنْكَ الكـلاب الشّـارده
فَـقُل لِـمَن لامَكَ فـي حُـبّـهِ: خـانَتْكَ فـي مَـوْلودِكَ الوالِـدَه [2]

این دو بیت در ریاض العلماءِ میرزا عبداللّه اصفهانی ـطاب ثَراه ـ به نقل از مجالس المؤمنینِ قاضی نوراللّه شهید ـنوّر اللّه مضجعه ـ آمده است، با این تفاوت که در ریاض به جای **«من هاشم»**، **«من آلِ هاشم»** [3] ضبط شده. در خودِ مجالس المؤمنین ـبمانندِ نقلِ علّامه امینی ـ **«من هاشم»** آمده، ولی به جای **«مولودك»**، **«مولدك»** ضبط گردیده است. [4]

علیّ بن زید بیهقی در آغازه‌های معارج نهج البلاغه‌اش شعری را دربارهٔ نهج البلاغه از فنجگردی می‌آورد و خاطرنشان می‌سازد که او در سرایشِ این شعر و ستایشِ نهج البلاغه، به استادش، یعقوب بن احمد، و پورِ وی، حسن بن یعقوب، اقتدا کرده: [5]

---

۱. مقتل الحسین علیه السّلام، ۱۲۸/۲.

۲. الغدیر، ۳۲۱/۴.

همانگونه که مرحومِ علّامهٔ أمینی ـقَدَّسَ اللّهُ رُوحَهُ الزّکیّة ـ یادآور شده است، شاعر در این دو بیت به پاره‌ای أحادیث نظر داشته که خاطرنشان می‌کنند ناپاک‌زاده با أمیرِمؤمنان ـ علیه السّلام ـ دشمنی می‌کند. صاحبِ الغدیر پاره‌ای از این أحادیث را آورده و همچُنین أشعاری از شافعی و صاحب بن عَبّاد و ابن مدلل درج کرده است که بدین مضمون نظر داشته‌اند (تفصیل را، نگر: الغدیر، ۳۲۱/۴ ـ ۳۲۵).

۳. نگر: ریاض‌العلماء، تحقیق حُسَیْني إشکوري، ۳۵۴/۳.

۴. نگر: مجالس المؤمنین (ط. إسلامیّه)، ۵۶۳/۱.

۵. نگر: معارج نهج البلاغة، تحقیق أسعد الطِّیِّب، ص ۱۰۶ و ۱۰۷؛ و: سنج: دراسة حول نهج البلاغه، محمّدحسین الحسیني الجلالي، ط. اعلمی، ص ۴.

نَهجُ البَلاغَةِ مِن كَلامِ الْمُرتَضَى جَمْعُ[1] الرَّضِيِّ المُوسَوِيِّ السَّيِّدِ
بَهَرَ العُقُولَ بِحُسْنِهِ وَبَهائِهِ كَالدُّرِّ فُصِّلَ نَظْمُهُ بِزَبَرْجَدِ
أَلْفاظُهُ عَلَوِيَّةٌ لَكِنَّها عُلْوِيَّةٌ حَلَّتْ مَحَلَّ الْفَرْقَدِ
فيهِ لِأَربابِ البَلاغَةِ مَقْنَعٌ[2] مَن يُعْنَ بِاسْتِظْهارِهِ يَسْتَسْعِدِ
نِعْمَ المُعِينُ عَلَى الخَطابَةِ لِلفَتَى فيهِ إِلَى طُرُقِ الكِتابَةِ يَهْتَدِي
وَأَجَلَّ يَعْقُوبُ بْنُ أَحْمَدَ ذِكْرَهُ بِعُلُوِّ هِمَّتِهِ وَطِيبِ المَحْتِدِ
وَدَعا إِلَيْهِ مُخْلِصًا أَصْحابَهُ فِعْلَ الْحَنِيفِيِّ الكَرِيمِ المُرشِدِ
ثُمَّ ابْنُه الحَسَنُ المُوَفَّق بَعْدَهُ فِيهِ بِسُنَّتِهِ الرَّضِيَّةِ مُقتَدِي
كَمْ نُسْخَةٍ مَقْروءَةٍ حَصَلَتْ بِهِ مَسْموعَةٍ لِأُولى النُّهَى وَالسُّؤدَدِ
يا رَبِّ قَرِّبْهُ وَبَيِّضْ وَجْهَهُ وَاحْشُرْهُ في رَهْطِ النَّبِيِّ مُحَمَّدِ

این ستایشِ منظومِ نهج البلاغه در برخی منابعِ دیگر نیز مسطورست. از جمله، در پایانِ دستنوشتی از نهج البلاغه که مورَّخِ ۴۹۶ هـ. ق. است و متعلّق به کتابخانهٔ شخصی مرحوم فخرالدّین نصیری بوده، هم اشعار یعقوب بن احمد و هم سروده‌های فنجگردی در ستایشِ نهج البلاغه آمده است[3]؛ بعضِ فضلا احتمال داده‌اند که سرودهٔ فنجگردی در آنجا به خطِّ خودِ او[4] باشد. باری، در بعضِ منابع، پس از بیتِ **«فیه لأرباب البلاغة...»** آمده:

وَتَرَى العُيُونَ إِلَيْهِ صُورًا إِنْ تَلا مِنْهُ كِتابًا رائِعًا في مَشْهَدِ
أَعْجِبْ بِهِ كَلِماتُهُ قَدْ ناسَبَتْ كَلِماتِ خَيْرِ النّاسِ طُرًّا أَحْمَدِ

و پس از بیتِ **«و دعا إليه مخلصًا أصحابه...»** آمده:

العاقِلُ النَّدْبُ الأَدِيبُ المُكْتَسِي لِبْسَ العَفافِ النّاصِحِ المُتَوَدِّدِ

و پس از بیت آخر، یعنی: **«یا ربِّ قرِّبْه و بیِّضْ وجهَه...»** آمده:

---

۱. در الإسلام و الشّیعهِ شهابی (۱۱۷/۲): جَمَعَ.
۲. در الإسلام و الشّیعة: مُقْنِعٌ.
۳. نگر: فرزانه‌ای که با نهج‌البلاغه زیست، ص ۴۷ و ۵۰.
۴. نگر: مجلّهٔ وقف میراثِ جاویدان، ش ۲۵ و ۲۶، ص ۷۳.

وأَطِل بَقاءَ سَليلِهِ الحَسَن الفَتى ... فِينا بِرَغْمِ الكاشِحِينَ الْحُسَّدِ
خُذْه أَباالحَسَن الفَتَى مَسْتَمْسكًا ... بِعُراهُ وَارْقَ إِلَى الْمَجَرَّةِ وَاصْعَدِ
وَاسْهَر وصَلِّ وصُمْ وذَاكِر وَاسْتَطِرْ ... وَاحْفَظْ وبِرَّ وزَكِّ وَاسْلَم وَاسْعَدِ[1]

این ستایشنامهٔ منظومِ نهج البلاغه و دو مروّج خراسانی‌اش، ـ احتمالاً با نُسخ نهج البلاغه ـ از خراسان منتشر گردیده؛ بطَبْع به اختلافِ ضبط هم دچار آمده.[2]

میرزا عبدالله اصفهانی در ریاض العلماء گوید: ابیاتی از این شیخ [= علیّ بن احمد فنجگردی] به خطّ یکی از علما دیده‌ام در ستایشِ نهج البلاغه‌ی سیّد رضی، و ما آن را در سرگذشت سیّد رضی آورده‌ایم.[3]

مرادِ میرزا عبدالله ـ طالب ثراه ـ باید همین شعرِ پیشگفته باشد.

وجهِ غالبِ دانشِ فنجگردی را گویا باید همان ادبیّت شمرد؛ چُنان که یاقوت به عنوان «ادیبِ فاضل»[4] و عبدالغافر فارسی و سمعانی به عنوان «ادیبِ بارع»[5] از او یاد می‌کنند.

علّامه شیخ عبدالحسین امینی ـ قدّس سرُّه ـ که فصلِ **«شعراء الغدير في القرن السّادس»** از کتابِ سترگِ خود، الغدیر، را با «ابوالحسن فنجگردی» آغازیده است[6]، پس از نقلِ هر دو غدیریّهٔ او، می‌نویسد: **«إنّ الشّاعر... مِن أئمّةِ اللّغة الواقِفين عَلى حقايق معاني الألفاظ وتَصاريفِها، ومِن المُطّلِعين على مَعاريضِ الكَلام ولَحن القولِ وفَحوى التعابير، وقَد استفاد مِن لَفظِ المَولى معنَى الإمامة والمرجعيّة في أحكام الدين، فنَظَم ذلك في شعر الدُّرّي، فهو مِن**

---

۱. نگر: تراثنا، ش ۴۳، ص ۷۱ و ۷۲؛ و سنج: دراسة حول نهج‌البلاغة، ص ۴.
و: معارجُ نهج‌البلاغة، تحقیق أسعد الطَّيِّب، ص ۱۰۶ و ۱۰۷، هامش.
۲. نمونه را، سنج: تراثنا، ش ۴۳، صص ۶۹ ـ ۷۲.
۳. نگر: ریاض العلماء، تحقیق حسینی اشکوری، ۳/۳۵۲.
۴. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عبّاس، ۴/۱۶۶۴، و: ط. دارالفکر، ۱۲/۲۷۰.
۵. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عبّاس، ۴/۱۶۶۴، و: ط. دارالفکر، ۱۲/۲۷۰؛ و: الأنساب، ط. مرگلیوث، ص ۴۳۲؛ و: ط. بارودی، ۴/۴۰۲.
۶. نگر: الغدیر، ۴/۳۱۹.

الحُجج لِما نَتحرّاه في معنَى الحَديثِ الشريف.»[1]

توانائی علیّ بن احمد فنجگردی در «علمِ لغت» موردِ تصریحِ تراجِم‌نامه‌نگاران است.

در گُفتاوردی که یاقوت از عبدالغافر فارسی آورده است، می‌خوانیم: «**قَرأَ اللغةَ عَلی یعقُوبَ بن أَحمَدَ الأَدیبِ وَغَیرِه، وَأَحکَمَها وتَخَرَّجَ فیها**»[2].

سمعانی هم نظیرِ همین عبارت را دارد: «**قرأ أصولَ اللّغة علی یعقوب بْن أحمد الأدیب وغیره [في الأصل: غیرهما]**»[3].

یاقوت تنها از اینکه میدانی در خطبهٔ کتابِ السّامي از علیّ بن احمد فنجگردی یاد کرده و بر او ثنا خوانده است، سخن گفته و به چیزی بیش از این تصریح نکرده است[4]؛ ولی علّامهٔ متتبّع، میرزا عبدالله اصفهانی، صاحبِ ریاض العلماء، تصریح نموده که میدانی السّامي في الأسامی اش را به نامِ فنجگردی تألیف کرده است.[5]

در واقع فنجگردی باعثِ تألیفِ السّامي في الأسامي بوده است و میدانی او را در خطبهٔ سامی چنین یاد می‌کند و می‌ستاید: «... **الشیخ الإمام أبي الحَسَن عليّ بن أحمد الفنجکردي،**

---

۱. الغدیر، ۳۱۹/۴ و ۳۲۰.

حاصلِ معنایِ گفتارِ علّامهٔ أمینی، آن است که: این شاعر... از پیشوایانِ لغت (/ زبان)، و آگاه از حقایقِ معانی و دیگرگونیهایِ ألفاظ است و پیچیدگیهایِ سخن و آهنگِ گفتار و فَحوایِ تعابیر را می‌شناسد. او، در حدیثِ غدیر، از لفظِ «مولیٰ»، معنایِ پیشوائی و مرجعیّت در أحکامِ دین را دریافته و در شعرِ درخشانِ خویش به نظم کشیده. این خود یکی از حُجّت‌هایِ ما دربابِ معنایِ آن حدیثِ شریف است.

۲. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عبّاس، ۱۶۶۴/۴؛ و: ط. دارالفکر، ۲۷۰/۱۲ و ۲۷۱.

در طبعِ دارالفکر، نام «عبدالغافر»، «عبدالغفّار» ضبط شده.

۳. الأنساب، ط. مرگلیوث، ص ۴۳۲؛ و: ط. بارودی، ۴۰۲/۴.

۴. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عبّاس، ۱۶۶۴/۴، و: ط. دارالفکر، ۲۷۰/۱۲: «ذَکَرَهُ المَیْدانيُّ في خُطبَةِ کِتابِ السّامي و أَثنَی عَلَیه».

۵. ریاض العلماء، تحقیق: حسینی اشکوری، ۳۵۲/۳: «و قد ألّف المیداني کتابه السّامي في الأسامي في اللّغة بالفارسیّة باسمه، وقد وَصَفَه فیه و مَدَحَه بالفضلِ والعلمِ والأدب.»

مَتَّعَ اللّهُ أهلَ الأدب بطولِ مُدَّتِه وصَرَفَ المَكارِهَ عَن سدّته، فهو بَقيَّةُ المشايخ وإمام الجماعة، والمرجوع إليه اليوم في هذهِ الصّناعة، صاحب الأخلاق النّقيّة، والمعرب عن فضله من غير التّقيّة، بل هو الأب لا يسعني عقوقه، ولا يرفض لدى حقوقه...»[1].

چنان که علّامه امینی می‌نویسد: «شیخ ابوالحسن علیّ بن احمد فنجگردی نیشابوری، از استادانِ کارآزمودهٔ ادب و از پیشگامانِ آن به پیشوائی و تبحّر است؛ و با اینهمه، از اعاظمِ حاملانِ علم و مشایخِ برجستهٔ حدیث به شمار می‌رود»[2].

فنجگردی از گروهی از بزرگان و مشایخِ روزگارِ خویش روایتِ حدیث می‌کرده. یکی از مشایخ حدیث او، قاضی ناصحی است.[3]

این قاضی ناصحی (ابوالحسن محمّد بن عبداللّه بن حسین نیشابوری / درگذشته به سال ۴۸۴ هـ. ق)، افضلِ عصرِ خویش در میان پیروانِ ابوحنیفه و آگاه‌ترینِ ایشان بدین مذهب قلمداد گردیده و مردی اهلِ مناظره و برخوردار از دانشِ ادبی و پزشکی بوده است.[4]

فنجگردی خود نیز از مشایخ سمعانی است؛ چنان که خودِ سمعانی در الأنساب می‌نویسد: «**وكتب لي الإجازة لِجميعِ مَسموعاتِه وحَدَّثَني عنه جماعةٌ من مَشايخِنا**»[5].

اسعد بن مسعود عتبی، با گوشهٔ چشمی به همین مراتبِ علمی و تعلیمی، دربارهٔ علیّ بن احمد فنجگردی گفته است:

يا أوحَدَ البُلَغاءِ وَالأُدباءِ   يا سَيِّدَ الفُضَلاءِ والعُلَماءِ

---

۱. تُراثُنا، ش ۳۴، ص ۷۰، هامش (از مقالهٔ محقّق طباطبائی ـ ره ـ).   ۲. الغدير، ۳۲۰/۴.

۳. الأنساب، ط. مرگليوث، ص ۴۳۲؛ و ط. بارودی، ۴۰۲/۴: «سمع الحديث من القاضي النّاصحي»؛ و نیز نگر: المختصر من السّياق، تحقیقِ محمودی، آمادهٔ چاپ.

۴. نگر: شَذرات الذَّهَب، ط. دارالکتب العلميّة، ۳۷۲/۳.

۵. الأنساب، ط. مرگليوث، ص ۴۳۲؛ و: ط. بارودی، ۴۰۲/۴؛ با اندکی تفاوت.

در نسخهٔ ط. مرگليوث، بجایِ «مشايخ»، «مشائخ» به همزه نوشته شده است؛ حال آنکه ظاهرًا به همزه نادرست و تنها به یاء صحیح باشد (از إفاداتِ سیّدناالعلّامة آیةاللّه روضاتی ـ دامَ مَجدُه).

يا مَن كَأَنَّ عُطارِدًا في قَلْبِه يُمْلِي عَلَيْهِ حَقائِقَ الأَشياءِ[1]

قاضی شهید، نوراللّه شوشتری -رفع اللّهُ درجتَه- فنجگردی ا در شمارِ عالمانِ شیعه قلم داده[2] و نوشته: «ادیبی فاضل و لبیبی مؤمنِ کامل بود»[3].

علّامه مجلسی -قدّس اللّهُ رُوحَه العزیز- فنجگردی را «**مِن عُلمائنا**» -یعنی از عالمانِ شیعهٔ امامیّه- قلم داده است[4] و گویا مستند عمدهٔ او در این باب وصفی بوده است که در معالم العلماء از فنجگردی به دست داده شده.[5]

در سده‌های پنجم و ششم شیعیانی پُرکوشش در نیشابور فعّال بوده و بعضًا به ترویجِ باورهای شیعی، خاصّه در مقابله با حَشویان و مُعتزلیان، می‌پرداخته‌اند.[6]

علیّ بن احمد فنجگردی، بدونِ شک، گرایشهای شیعیِ نیرومندی داشته و از سلسلهٔ مروّجانِ اندیشه‌های متشیّعانه در نیشابورِ آن روزگار بوده است؛ بلکه خود شیعیِ دوازده امامی است.

گرایشهای شیعیانه در اشعار و آثارش هویداست. خاصّه نامِ سَلوة الشیعه همدلیِ او را با

۱. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عبّاس، ۶۳۳/۲.

۲. از همین روی شرحِ حالِ وی را در مجالس المؤمنین که درگزارشِ «احوال بعضی از مشاهیر شیعهٔ علیه» نوشته است (نگر: ط. اسلامیه، ۴/۱)، آورده.

۳. مجالس المؤمنین، ط. إسلامیّه، ۵۶۲/۱.

هرچند قاضی لفظًا تصریح ننموده است، شاید از «مؤمنِ کامل» که بر قلمش رفته، بتوان مُستَفاد نمود که مرادِ آن جناب، دوازده‌إمامی بودنِ فَنجگِردی بوده است؛ واللّه أعلم.

در اینجا، تنها به قصدِ رفعِ شبهت و إزالتِ وَهْم، یادآوری می‌کند که مرادِ قاضیِ شهید -رضوانُ اللّهِ علیه- از تألیفِ مجالس، یادکردِ أعلامِ شیعه به معنایِ عام و نه لزومًا -چُنان که بعضِ فضلا پنداشته‌اند- طائفهٔ مُحِقّهٔ اثناعَشَریّه -أعلَی اللّهُ کَلِمَتَهُم- بوده است؛ چه، خود به این مضمون تصریح فرموده.

اگر تقدیر موافقِ تدبیر آید و رساله‌ای که دربارهٔ قاضیِ شهید -قُدِّسَ سِرُّه- پرداخته‌ایم، از سواد به بیاض آید، هم تفصیلِ این مطالب و هم نقدِ پاره‌ای گزافه‌گوئی‌ها دربارهٔ مجالس را، -إن شاءاللّه- در آن خواهید دید.

۴. نگر: بحارالأنوار، ۴۲/۱. ۵. نگر: همان، همان ج، همان ص.

۶. در این باره، نگر: مقالات تاریخی، رسول جعفریان، ۱۷۲/۵ و ۱۷۳.

«شیعه» نشان می‌دهد. شعری هم که خوارزمی از وی نقل کرده است، گواهِ باورِ دوازده امامیِ اوست.

یکی از کتابهای مهمّ شیعه که در نیشابورِ آن روزگاران حلقهٔ درس و بحث و روایت داشته است، نهج البلاغه‌ی شریف است که علیّ بن احمد فنجگردی نیز با آن پیوند داشته.

استادِ علیّ بن احمد فنجگردی، یعقوب بن احمد نیشابوری ـ که درست همروزگارِ شریفِ رضی، مدوّنِ نهج البلاغه، است ـ گویا سرسلسلهٔ خادمانِ نهج البلاغه در نیشابور بوده.

این مرد، ابو یوسف یعقوب بن احمد بن محمّد نیشابوری (درگذشته به رمضان ۴۷۴ ه. ق.) ادیب و لغوی اصالتًا کُرد و اهل نیشابور[۱] است که البُلغه‌ی او از همان روزگارانِ دور آوازهٔ بلند داشته.[۲]

فنجگردیِ ما بر این کتاب البُلغه تتمّه‌ای شامل هشتاد و چهار واژهٔ عربی و برابرهای پارسی‌شان نوشته که دستنوشت آن در کتابخانهٔ چستربیتی موجود است.[۳]

پیشینیان، نمونه‌هائی از اشعار یعقوب بن احمد را ثبت و ضبط کرده‌اند.[۴]

کتابِ جَونة النَّد را هم از وی نام برده‌اند[۵] که دستنوشتی از آن نمی‌شناسیم.[۶]

---

۱. نگر: الأعلام، الزّرکلی، ۱۹۴/۸؛ و بغیة الوعاة، ۳۴۷/۲.

۲. نگر: خریدة القصر، قسمِ خراسان، ص ۸۴.

البُلغة را بنیادِ فرهنگِ ایران در تهران به تصحیحِ مجتبیٰ مینوی و فیروزِ حریرچی در سال ۱۳۵۵ ه. ش. انتشار داد؛ لیک تجدیدِ تصحیحِ آن ـ چُنان که از مقدّمهٔ خودِ مینوی (ص پانزده) هم برمی‌آید ـ ضرورت دارد.

از جملهٔ بررسیهای انتشار یافته دربارهٔ البُلغة، اینهاست: «واژه‌های کهن و گویشی در البلغه» به قلم محمّدتقی راشد محصّل (فرهنگ، کتاب ششم، صص ۱۱۹-۱۳۵)؛ و: «کلمه‌های معرّب در البلغه» به قلم رضوان مسّاح (مجلّهٔ زبانشناسی، صص ۸۲-۸۷).

۳. نگر: کتاب البلغه، چ بنیاد فرهنگ، ص هشت و نُه.

۴. نگر: خریدة القصر، قسمِ خراسان، ص ۸۴؛ و بغیة‌الوعاة، ۳۴۷/۲.

۵. نگر: بغیة الوعاة، ۳۴۷/۲.

۶. نگر: تراثنا، ش ۳۴، ص ۶۹ (از مقالهٔ محقّق طباطبائی ـ ره ـ).

از دیگر آثارِ او تتمّة بیان العروض است که خوشبختانه به دست ما رسیده.[۱]

ابن قاضی شُهْبه دربارهٔ او گفته است: «**له نظم وتصانیف وفوائد ونکت وطرف، نسخ بخطّه الحسن وصحّح الأصول**»[۲]؛ و باخَرزی گفته: «**لا أعرف الیوم من ینوب منابه في أصول الأدب محفوظًا ومسموعًا...**»[۳].

از مجموعِ اوصافی که اینان و ثَعالبی و فارسی و ابن شاکر و دیگران در حقّ او آورده‌اند، همان سخنِ فیروزآبادی برمی‌آید که او را اینگونه توصیف کرد: «**شیخ وقتِه في النحو واللغة والآداب، کثیر التصانیف والتلامیذ**»[۴].

گفته‌اند: یعقوب ـ که به قول سمعانی «غالی در اعتزال و دعوتگر به تشیّع» بود ـ[۵] نخستین کسی است که نهج البلاغه را به خراسان آورده و ترویج کرده است.[۶] می‌توان دریافت که پایگاهِ ادیبانه و مُدرّسانهٔ وی در نیشابورِ آن روز، در ترویج و تدریس و شناسانیدنِ نهج البلاغه به ادب‌آموزان و طالبِ علمان، سخت مؤثّر افتاده است، و گروهی از مردمانِ خراسانِ بزرگ را به استنساخ و مطالعه و شرحِ نهج البلاغه، برانگیخته.[۷]

یعقوب بن احمد، اگرچه به ادبیّت اشتهار داشت، به تصریحِ ابن شاکر، حدیثِ بسیار از مشایخ شنیده بود.[۸]

حسن، فرزند یعقوب بن احمد ـ آنگونه که گفته‌اند ـ نهج البلاغه را از پدر استماع کرده بود[۹] و خود نیز از مروّجانِ نهج البلاغه به شمار می‌رود. علیّ بن زید بیهقی، صاحب معارج نهج البلاغه، نهج البلاغه را به سال ۵۱۶ هـ. ق. برِ این حسن خوانده بود و خطّ او را گواه این

---

۱. این اثر به اهتمام شیخ قیس عطّار، به همراه بیان العروض، به چاپ رسیده است (قم، ۱۴۱۷ هـ. ق.).

۲. الأعلام، الزِّرِکلی، ۱۹۴/۸.

۳. تراثنا، ش ۳۴، ص ۶۸ (از مقالهٔ محقّق طباطبائی ـ ره ـ).

۴. همان، همان ش، همان ص.

۵. نگر: تُراثنا، ش ۳۴، ص ۶۸.

۶. نگر: فرزانه‌ای که با نهج البلاغه زیست، ص ۴۶؛ و: مجلّهٔ وقف میراثِ جاویدان، ش ۲۵ و ۲۶، ص ۲۳.

۷. سنج: فرزانه‌ای که با نهج البلاغه زیست، ص ۴۶؛ و: مجلّهٔ وقف میراثِ جاویدان، ش ۲۵ و ۲۶، ص ۲۳ و ۲۴؛ و: تراثنا، ش ۳۴، ص ۶۹.

۸. نگر: تراثنا، ش ۳۴، ص ۶۸.

۹. نگر: مجلّهٔ وقف میراثِ جاویدان، ش ۲۵ و ۲۶، ص ۲۴؛ و: فرزانه‌ای که با نهج البلاغه زیست، ص ۴۸.

قرائت داشت.[۱] علیّ بن زید همچنین کتاب را به نوبهٔ خویش از والدش، ابوالقاسم زید بن محمّد بیهقی، شنیده بود که او خود از شیخ جعفر دوریستی، فقیه و مُحدِّث و راوی مهمِّ نهج البلاغه (زنده در ۴۷۳ هـ. ق.)، اجازه داشت.[۲] صاحب معارج نهج البلاغه تصریح می‌کند که حسن بن یعقوب هم کتاب را از شیخ جعفر دوریستی شنیده و سماع کرده بود.[۳]

این پدر و پسرِ ادیب و محدِّث در فکر و فرهنگِ روزگار و همروزگارانشان اثرگذار و ماندگار شدند.

در بلندای پایگاهِ یعقوب بن احمد و پسرش، حسن بن یعقوب، همین بس که «فریدِ خراسان» از ایشان به عنوانِ «ماهِ فلکِ ادب» و «میوهٔ بوستانِ پارسائی» یاد کند[۴] و ـ به ترتیب ـ با القابِ **«الأستاذ الإمام»** و **«الإمام الزاهد»** از آنان سخن برانند[۵]؛ القاب و توصیفاتی که از فضل و فضیلتِ توأمان در ایشان حکایت می‌کنند.

گویا یعقوب بن احمد نخستین کسی هم هست که دربارهٔ نهج البلاغه شعر سروده.[۶] سرودهٔ او آنگونه که حسن بن یعقوب، پسرش، برای علیّ بن زید بیهقی انشاد نموده، از این قرار است:[۷]

---

۱. نگر: معارج نهج البلاغه، تحقیق أسعد الطَّیِّب، ص ۹۵.

۲. نگر: همان، همان ص.

دربارهٔ شیخ جعفرِ دوریستی، نگر: مجلّهٔ وقف میراثِ جاویدان، ش ۲۵ و ۲۶، ص ۲۲ و ۲۳؛ و: تاریخِ تشیّع در ایران، رسولِ جعفریان، ۱۱۰۴/۳ و ۱۱۰۵؛ و: مشایخ فقه و حدیث در جَماران و کُلین و دَرَشت، عُطارِدی، صص ۱۵۹ ـ ۲۱۸.

۳. نگر: معارجُ نهجِ‌البلاغة، تحقیق أسعد الطَّیِّب، ص ۹۵.

۴. عبارتِ فریدِ خراسان (علیّ بن زید بیهقی) دربارهٔ حَسَن این است: «هو وأَبُوه فـي فَـلَكِ الأَدَبِ قَـمران، وفـي حَدائِقِ الوَرَعِ ثَمَران» (معارج نهج البلاغة، تحقیق أسعد الطَّیِّب، ص ۹۵).

۵. نگر: معارج نهج‌البلاغة، تحقیق أسعد الطَّیِّب، ص ۹۵ و ۱۰۵.

۶. نگر: مجلّهٔ وقف میراثِ جاویدان، ش ۲۵ و ۲۶، ص ۲۴؛ فرزانه‌ای که با نهج البلاغه زیست، ص ۴۶ و ۴۷.

۷. از برای این نصِّ شعر، نگر: معارج نهج البلاغة، تحقیق أسعد الطَّیِّب، ص ۱۰۵.

همچُنین این شعر به عنوان «ما قاله بعض المتوالین» در دیباجهٔ الدیباج الوضیّ (۱۰۷/۱) آمده است (البتّه با اندکی تفاوت در ضبط).

نَهجُ‌البَـلاغَةِ نَـهجٌ مَـهيَعٌ جَـدَدُ   لِـمَن يُـريدُ عُـلُوًّا مـا لَـه أَمَـدُ

يا عادِلًا عَنْهُ تَبْغِي بِالْهَوَى رَشَدًا   اعْدِلْ إِلَيْهِ فَفيهِ الخَـيْرُ وَالرَّشَـدُ

وَاللّهِ وَاللّـهِ إِنَّ التّـارِكيهِ عَـمُوا   عَن شافِياتٍ عِظاتٍ كُلُّها سَـدَدُ

كَأَنَّهَا العِقْدُ مَنْظُومًا جَـواهِـرُها   صَلَّى عَلَى ناظِمَيْها رَبُّنَا الصَّـمَدُ

ما حالَهُمْ دُونَها إِنْ كُنْتَ تُنْصِفُني   إِلَّا العُنُودُ وَإِلَّا البَـغْيُ وَالْـحَسَدُ

از این سرودهٔ یعقوب بن احمد چنین برداشت کرده‌اند که در همان سدهٔ پنجمِ هجری نهج البلاغه با مخالفانی عصبیّت‌پیشه رویاروی بوده که چون پاره‌ای از مُفادِ آن با پندارها و باورداشتهای اینان در نمی‌ساخته است، کمر به استیزه با آن بسته بوده‌اند.[1]

حسن بن یعقوب نیز به پدرِ دانشورش اقتدا کرده و ابیاتی در ستایشِ نهج البلاغه سروده است که خود برای علیّ بن زید بیهقی انشاد کرده:[2]

نَـهْجُ البَـلاغَةِ دُرْجٌ ضِـمْنُهُ دُرَرٌ   نَـهْجُ‌البَـلاغَةِ رَوْضٌ جـادَهُ دِرَرُ

نَهْجُ البَلاغَةِ وَشْـيٌ حـاكَـهُ صَـنَعٌ   مِن دون مَوشِيِّه الدِّيباج وَالحِـبَرُ

أَو جَونَةٌ مُلِئَتْ عِـطْرًا إِذَا فُـتِحَتْ   خَيْشُومَنا فَـغَمَتْ رِيـحٌ لَـها ذَفَـرُ

صَدَقْتُكُمْ سادَتي وَالصِّدْقُ عادَتُنا   وَإِنَّـــهُ خَـــصْلَةٌ مـا عـابَهَا بَشَـرُ

صَلَّى الإِلَهُ عَـلَى بَـحْرٍ غَـوارِبُـهُ   رَمَتْ بِـهِ نَـحْوَنا مـا لألأَ القَـمَرُ

این حال و هوای مُتشیّعانه و ادب پرورانهٔ ادیبان نیشابوری ـ از دستِ یعقوب بن احمد و حسن بن یعقوب و علیّ بن احمد فنجگردی ـ بوده است؛ حال و هوائی که صاحبِ سلوة الشیعة در آن بالیده و زیسته و به تعلّم و تعلیم و نگرش و نگارش پرداخته است؛ فضائی معطّر به بوی تشیّع و ادب و گرانمایه‌ترین میراث ادبی شیعه، نهج البلاغه، که فنجگردی نیز ـ چُنان که دیدیم ـ به اقتفای استاد و استادزاده‌اش در ستایشِ آن شعر سروده و از مساعیِ این دو بزرگوار در نشر و ترویج آن یاد کرده.

---

۱. نگر: مجلّهٔ وقف میراث جاویدان، ش ۲۵ و ۲۶، ص ۳۴؛ و: فرزانه‌ای که با نهج البلاغه زیست، ص ۴۷.

۲. معارج نهج البلاغة، تحقیق أسعد الطّیّب، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

III ـ سلوة الشیعة

چنان که گفتیم پورِ شهرآشوب در معالم العلماء از فنجگردی یاد می‌کند و می‌نویسد: «**له کتاب** تاج الأشعار، سَلوة الشیعه، **وهي أشعار أمیرالمؤمنین علیه السّلام.**».

علّامهٔ متتبّع، میرزا عبداللّه اصفهانی ـقدّس اللّهُ رُوحَه ـ در ریاض العلماء پس از نقل قول پورِ شهرآشوب ـأعلی اللّهُ مقامَه ـ دربارهٔ سلوة‌الشیعه و موضوعِ آن می‌نویسد: «... **ثمّ هذا الکلام یدلّ علی أنّ لعليّ ـعلیه السّلام ـکان أشعار، وبذلك یبطل ما یظنّ مِن أنّه لم‌یثبت له ـعلیه السّلام ـ إلّا شعر واحد وأنّ دیوان شعره ـعلیه السّلام ـ مُختلَق. نعم لم‌یتحقّق بمجرّد ذلك صحّة خصوص دیوانه ـعلیه السّلام ـ ولکن قد ثبت صحّتها مِن مواضع أُخَر. وقد أورده الأستاد الاستناد [أي: العلّامة الشّیخ محمّدباقر المجلسي] ـأیّده اللّه تعالی ـفي فهرس** البحار **أیضًا فقال: وکتاب الدیوان انتسابُه إلیه ـصلوات اللّه علیه ـ مشهور، وکثیر من الأشعار المذکورة فیه، مرویّةٌ في سائر الکتب، ویشکل الحکم بصحّة جمیعها، ویُستفاد من** معالم ابن‌شهرآشوب **أنّـه تألیـف عليّ بن أحمد الأدیب النیسابوري من علمائنا، والنجاشي عدّ من کتب عبدالعـزیز بـن یـحیی الجلودي** کتاب شعر عليّ علیه السلام [بحار الأنوار، ۴۲/۱] ـ **انتهی ما في** البحار.

وأقول: فلعلّ کلّ واحد منهما قد جمع دیوانًا في أشعاره علیه السّلام.

ثمّ إنّ الجلودي من المتقدّمین علی المُفید والمرتضی. والّذي رأینا من نسخ الدیوان المشهور قد یحکی فیه عن المفید والمرتضی، بل عن المتأخّرین عنهما أیضًا، وهو تألیف الفـنجکردي هذا. فلاحظ.»[1]

چنان که دیده می‌شود هم حدیث‌شناس و تراث‌پژوهِ خبیرِ شیعه، علّامه محمّدباقر مجلسی، و هم شاگرد و دستیارِ مِفضالش، میرزا عبداللّه اصفهانی، دیوانِ منسوبِ مشهور و متداول را همان سلوة‌الشیعه‌ی فنجگردی پنداشته‌اند[2]؛ و این کاشف از دو نکته است:

---

۱. ریاض العلماء، تحقیق: حسینی اشکوری، ۳۵۲/۳ و ۳۵۳.

۲. همچُنین است قائنی بیرجندی (نگر: کبریت احمر، ص ۹۹).

←

نخست آن که دستنوشتِ کامل و گویائی از سلوةالشیعه به نظرِ این دو متتبّعِ سختکوش و غوّاصِ دریای میراثِ شیعه نرسیده بوده است؛ و از همین جا می‌توان احتمال داد که نسخه‌هایِ سلوةالشیعه در آن روزگاران هم بسیار نادر و کمیاب بوده‌اند و حتّی رونقِ کتابْ‌وَرزی[1] در عصر صفوی هم مایهٔ رواجِ آنها نگردیده بوده است.

دوم آن که دستنوشتهائی که از دیوانِ متداول به لحاظِ علّامه مجلسی و میرزا عبداللّه ـ رضوان اللّه علیهما ـ رسیده بوده است، فاقِد دیباجهٔ قطب‌الدین کیدری[2] بوده و لذا این دو مدقّقِ خبیرِ بصیر متوجّه نشده‌اند که این دیوان، همانا أنوار العقولِ قطب‌الدین کیدری است که خود با استفاده از سلوةالشیعه تألیف گردیده.

زنده‌یاد استاد محمّدتقی دانش‌پژوه ـ رحمة اللّه علیه ـ عبارت پورِ شهرآشوب را از معالم العلماء نقل کرده و نوشته است: «مانا [تاج الأشعار و سلوةالشیعه را] دو کتاب می‌پندارد ولی در ذریعة ج ۳، ص ۲۰۵ یکی دانسته شده است».[3]

فهمِ آن مرحوم از سخن پورِ شهرآشوب ـ رضي اللّهُ عنه ـ درست است، و آنچه خوارزمی در مقتل بلندآوازه‌اش از تاج الأشعار نقل کرده، گواه درستیِ برداشتِ پورِ شهرآشوب و استواریِ گزارش اوست. چه: خوارزمی نامِ تاج الأشعار را تاج الأشعار في النّبيّ المختار وآله الأطهار (علیهم السّلام) می‌گوید[4]، و این نشان می‌دهد موضوعِ تاج الأشعار جز

→

همچُنین متأسفانه نمی‌دانیم اسماعیلیان با همهٔ اهمّیّتی که به دیوان منسوب داده‌اند (نگر: فهرسة ....، المجدوع، ص ۳۹ و ۴۰)، چه تدوین یا روایت‌هائی را از آن داشته‌اند.

۱. «کتابْ‌وَرْزی» تعبیری است که راقمِ این سطور ـ تَجاوَزَ اللّهُ عَنْه ـ در مفهومِ هر فعّالیّتی که در شاخه‌هایِ کتابخوانی و حفظِ کتب و استنساخ و کتاب‌آفرینی صورت بندد، در بعضِ نگارشهایِ خویش (نمونه را، نگر: مجلّهٔ آینهٔ میراث، سالِ ۲، شمارهٔ ۱ و ۲، ص ۳۲) به کار بُرده است.

۲. به یاد داشته باشیم که هم اکنون نیز تعدادی از دستنوشتهای موجود أنوار العقول کیدری فاقد دیباجهٔ مؤلّف و عنوان اصلی مختارِ اویند؛ نگر: أنوار العقول، تحقیق کامل سلمان جبوری، ص ۳۷.

۳. فهرست کتابخانهٔ سپهسالار، ۱۱۶/۵.

۴. نگر: مَقتَلِ الحُسَیْن علیه‌السّلام، الخوارزمی، ۱۲۸/۲.

موضوعِ سلوة‌الشیعه است.

اشتباهِ موجود در ذریعه متأسّفانه به پاره‌ای مآخذ و منابع دیگر[1]، از جمله فهرست کتابخانهٔ مجلس[2]، راه یافته و در آنها نیز بنادرست سَلوة‌الشیعه همان تاج الأشعار دانسته شده.

غریب آن است که حتّی پس از آنکه نگارنده در مقدّمهٔ مقالتی دربارهٔ دیوان منسوب به امیر مؤمنان ـعلیه السّلام ـ[3]، بارِ دیگر بصراحت دوگانگیِ تاج الأشعار و سلوة‌الشیعه را متذکّر شد، باز بعضِ نویسندگان همان اشتباهِ پیشین را مکرّر کردند.[4]

ابن شهرآشوب ـرضي اللّه عنه و أرضاه ـ آنگونه که از مناقب برمی آید، سلوة‌الشیعه را در دست داشته و از آن نقل کرده است:

ـ «العُکْبري في فضائل الصّحابة و القَنجکردي في سَلوة‌الشیعة أنّ عليًّا (ع) قال:

وقیتُ بِنَفْسي خَیْرَ مَن وَطأَ الحَصَی ... وَمَن طافَ بِالبَیْتِ العَتیقِ وبِالحجرِ

مُحَمّد لَمّا خافَ أن یَمکرُوا بِهِ ... فَوَقّاهُ رَبّي ذُوالجَلالِ عَنِ المکرِ

وبِتُّ أُراعیهم و ما یثبتونني[5] ... وَقَدْ صَبَرتُ نَفْسِي عَلَی الْقَتْلِ والأسرِ

وباتَ رَسُولُ‌اللّه فِي الغارِ آمِنًا ... وذلكَ في حِفْظِ الإِلهِ وفي سترِ

أَرَدْتُ بِهِ نَصْرَ الإِلهِ تَبَتُّلًا ... وَأَضْمَرْتُهُ حَتَّی أُوسَّدَ في قَبْري»[6]

ـ «الفنجکردي[7] في سَلوَة‌الشیعة: جابربن عبداللّه الأنصاري، قال: سمعتُ عَلِیًّا ینشد

---

۱. نمونه را، نگر: أنوارالعقول، تحقیق کامل سلمان جبوری، ص ۲۳؛ و: دیوانِ إمام علی علیه‌السّلام، تصحیح و ترجمهٔ دکتر أبوالقاسمِ إمامی، ص ۱۱؛ و: شرحِ دیوان منسوب ....، تصحیحِ اشکِ‌شیرین و رحمانی، ص چهل و شش.

۲. نگر: فهرست کتابخانهٔ مجلس، ۱۰۸/۲۵.

۳. نگر: آینهٔ پژوهش، ش ۶۶، ص ۱۴۱ (مقالهٔ پیشگفته).

۴. نگر: دانشنامهٔ امام علی علیه‌السّلام، دفتر ویژهٔ «منبع‌شناسی»؛ و: میراث حدیث شیعه، ۷/ ۲۶۳ و ۲۶۶.

۵. خ ل: یلبثون بي.

۶. مناقب آل أبي‌طالب علیهم السّلام، ط: دارالأضواء، ۷۲/۲؛ و: چ سنگیِ قدیمِ طهران، ۲۷۹/۱.

از برایِ این شعر، نگر: أنوار العقول، ص ۲۳۰ و ۲۳۱؛ و: روض الجنان، ط. آستان قدس رضوی (ع)، ۱۶۱/۳.

۷. در چ سنگی: «الفنجرکردی» [!؟].

وَرسولُ اللّه يسمع:

أَنَا أَخُو المُصْطَفَى لَاشَكَّ فِي نَسَبِي مَـعْهُ رَبيتُ وَسِبْطَاهُ هُمَا وَلَدِي

جَدِّي وجَدُّ رَسُولِ اللّهِ مُنْفَرِدٌ وَفَـاطِمُ زَوْجَتِي لَاقَـوْلَ ذي فَنَدِ

وَالْحَمْدُ لِلّهِ شُكْرًا لاشَرِيكَ لَهُ البَرِّ بِالعَبدِ وَالبَاقِي بِلَا أَمَدِ»[1]

ـ «روى الفنجكردي[2] في سَلوَة الشيعة له عليه السّلام:

ودع التـجبّر والتكبّر يـا أخـي إنَّ التّكـبر للـعبيد وبـيل

وَاجْعَل فُؤَادَكَ لِلتَّوَاضُعِ مَنْزِلًا إِنَّ التَّوَاضُعَ بِالشَّرِيفِ جَميلُ»[3]

آنچه درنگ‌آفرین و تأمّل‌خیز می‌نماید، آن است که از ابیاتِ این سه پاره شعر، تنها واپسین بیتِ سومین‌پاره، در سَلوةالشیعه‌ی موجود (در فِقْرهٔ (۵۱) آمده. آیا نسخهٔ سَلوةالشیعه‌ی ابن شهرآشوب با نسخهٔ موجود و متنِ ما تفاوت داشته است؟ یا.. ؟[4]

این پرسشی است که تا فرادست‌آمدنِ اسناد بیشتر و آگاهیهای روشن‌تر، در انتظار پاسخی مُستند خواهد ماند.

«سَلوة» و «سُلوة» ـ به زبرِ یکم و به پیشِ یکم ـ به معنای «خرسندی» و «بی‌غمی» و «فراخیِ زندگانی» اند[5]. فنجگردی نام مجموع فراهم‌آوردهٔ خویش را سَلوةالشیعة نهاده، و

---

۱. مناقب آل أبي‌طالب عليهم السّلام، ط: دارالأضواء، ۲۱۳/۲؛ و: چ سنگیِ قدیمِ طهران، ۳۶۸/۱.
از برای این سروده، نگر: أنوار العقول، صص ۱۸۱ ـ ۱۸۳؛ و: روض الجنان، ط. آستان قدس رضوی (ع)، ۱۵/۱۰ و ۳۲۵/۱۶.

۲. ط. دارالأضواء: «الفنجکرودی» [!؟]؛ چ سنگی: «الفجکردی» و نسخه‌بدل: «الفنجکردی».

۳. مناقب آل أبي‌طالب عليهم السّلام، ۱۲۳/۲؛ و: چ سنگی قدیمِ طهران، ۳۱۱/۱.
از برای این شعر، نگر: أنوار العقول، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

۴. این واپسین شعر را محدِّث نوری ـ رحمةُ اللّه علیه ـ هم در کلمهٔ طیّبه (ص ۱۶۱، هامِش) به عنوان نمونه‌ای از مطالب سلوةالشیعه که ابن‌شهرآشوب ـ طاب ثراه ـ نقل کرده آورده است.

۵. سنج: منتهی الإرب، چ سنگی، ج ۱، ص ۵۸۰؛ و: ملخّص اللّغات، حسن خطیب کرمانی، به اهتمام سیّدمحمّد دبیرسیاقی (و) غلامحسین یوسفی، مرکز انتشارات علمی فرهنگی، چ ۱، ۱۳۶۲ هـ. ش. ص ۴۴؛ و: دستور

←

این ـ چنان که اشارت شد ـ نشانِ همدلی او با طائفهٔ مُحقّه است.[۱]

گفتنی است کتاب دیگری ـ نسبتًا متأخّر ـ به نامِ سَلوة‌الشیعة می‌شناسیم که ربطی به ما نحن فیه ندارد. آن کتاب سَلوة‌الشیعة و قوّة‌الشریعة می‌باشد که مطهّر بن محمّد مقدادی در میانه‌های سال ۱۰۶۰ هـ. ق. در ردِّ بر صوفیان قلمی کرده است.[۲]

از رهگذرِ کتابنامه‌ها، کتابهائی متعدّد می‌شناسیم که نامشان با واژهٔ «سلوة» می‌آغازد: سلوة الأولياء في سيرة الأنبياء، سلوة الحزين، سلوة الغريب وأهبة الأديب، سلوة الغريب وأسوة الأديب، سلوة الغريب ومسامرة الحبيب، سلوة الأحباب وترجمة الأصحاب، سلوة الأحزان، سلوة الخاطر، سلوة الطالبين، سلوة الفؤاد في موت الأولاد، سلوة الهموم، سلوة الوحيد، سلوة الأحزان بما روي عن ذوي العرفان، سلوة الحريف بمناظرة الربيع والخريف، سلوة الحزين عند شدّة الأنين، سلوة

←

الإخوان، قاضی خان بدر محمّد دهار، تصحیح: دکتر سعید نجفی اسداللّهی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۳۴۴/۱.

۱. شاید برخی، به عنوان توضیحِ واضحات بر من خُرده بگیرند که وقتی شخصی گِردآورندهٔ اشعار منسوب به امیر مؤمنان، امام علیّ بن ابی‌طالب ـ علیهما السّلام ـ، و ستایندهٔ نهج البلاغه، و صاحب آن سروده‌های مُشعر به گرایشهای شیعی و خَستو به حقّانیّتِ اهلِ بیتِ عصمت و طهارت ـ علیهم السّلام ـ باشد، دیگر محبّتِ او نسبت به طائفهٔ مُحِقّهٔ شیعه نیاز به استشهاد ندارد.

ـ می‌نویسم: اگرچه در بیشترینهٔ موارد چُنان است، گاه نیز اینگونه نبوده؛ و بوده‌اند کسانی که حتّی صلوات‌نامه برای چهارده‌معصوم ـ علیهم السّلام ـ نوشته‌اند، و آنگاه در خصومتِ طائفهٔ امامیّه مبالغتها نموده‌اند! دامن شرحِ این گفتنیها را در این جایگاه فرامی‌چینم و به کتابی زیرِ نامِ تسنّنِ دوازده امامی که در دستِ تألیف دارم وامی‌گذارم تا ـ إن شاء اللّه الرّحمن ـ در آن مقام بازگفته آید.

۲. نگر: الذّريعة إلى تصانيف الشّيعة، ۲۲۳/۱۲ و ۲۲۴.

تا آنجا که به خاطرِ فاترم می‌رسد حجّة‌الإسلام‌والمسلمین، شیخ أحمدِ عابدی، از فضلایِ حوزهٔ علمیّهٔ قم، رساله‌ای با نامِ سلوة‌الشّیعة و در همین موضوعِ ردِّ بر صوفیّه در مجموعهٔ کِرامَندِ میراثِ اسلامیِ ایران (از منشوراتِ کتابخانهٔ مرحومِ آیة‌اللّه‌العظمی مرعشی نجفی ـ أَعلَى اللّهُ مَقامَه و رَفَعَ دَرَجَتَه ـ) به طبع رسانیده‌اند، ولی این که آیا همین رسالهٔ موردِ إشارت در الذّریعه است یا نه؟، محتاجِ تفحّص و رجوعی است که فی‌الحال مرا میسور نیست.

الغرباء، سلوة الغريب وخلوة الحبيب، سلوة القلوب، سلوة المكروب وغاية المطلوب في نظم قصّة النبيّ يوسف بن يعقوب.[۱]

از نِکاتی که دربارهٔ سَلوةالشیعه دانستنِ آن، مطلوب و مرغوبِ نوعِ پژوهندگانِ این شاخه است، کدامینگیِ مصادر و مآخذِ وی در گردآوری اشعار است.

خودِ فنجگردی در خطبه‌اش، تنها به مغازیِ ابن اسحاق اشارت کرده است. مآخذی چند غیر از آن را نیز از روی حدس و قیاس، به احتمالی قریب به یقین، می‌توان تعیین کرد.

این که فنجگردی از میان منابع گوناگونش، مغازیِ ابن اسحاق را یاد کرده، در درجهٔ نخست، ریشه در اهمّیت و اعتبار این مأخذ می‌تواند داشته باشد. در درجهٔ ثانی، احتمال می‌دهم با کمیابی این کتاب در بلاد عجم بی‌ارتباط نباشد.

رفیع‌الدین اسحاق بن محمّد همدانی، زنده در سدهٔ هفتم، وقتی از سیرهٔ ابن اسحاق سخن می‌گوید ـ و البتّه مراد او همان تلخیص‌گونه‌ای است که ابن هشام فراهم آورده ـ از روائی آن در سرزمین مصر و شام و سماع و درس آن در آن بلاد یاد می‌کند؛ سپس می‌افزاید: «فی الجمله، قدر و شرف این کتاب، اهل شام و مصر می‌دانند، و نفاست و عزّت آن ایشان می‌شناسند؛ زیرا که متداول ایشان است، و ایشان بدان معرفت دارند؛ و در پارس ـ که ولایتِ ماست ـ نفسِ این کتاب خود غریب‌الوجود است، [فضل] از آنکه خود کسی را سماعِ آن باشد، یا روایت آن تواند کردن.»[۲]

هنگامی که در پارسِ سدهٔ هفتم اوضاع بدین منوال بوده باشد، دور نیست فنجگردی نیز از کتاب ابن اسحاق به عنوان اثری کمیاب و مأخذی نفیس و نازمایه‌ای در میان منابعِ

---

۱. نگر: الذّریعة إلی تصانیف الشّیعة، ۲۲۳/۱۲ ـ ۲۲۵؛ و کشف الظّنون عن أسامي الکتب و الفنون، ۹۹۸/۲ و ۹۹۹؛ و: إیضاح المکنون في الذّیل علی کشف الظّنون، ۲۴/۲ و ۲۵.

۲. سیرت رسول‌الله ـ صلّی الله علیه و آله وسلّم ـ، با تصحیحاتِ جدید و مقدّمهٔ دکتر اصغر مهدوی، چ ۳، ۱۷۷. ۳/۱.

خود یاد کرده باشد.

دریغ‌خوارانه، نمی‌دانیم مراد فنجگردی از مغازیِ ابن اسحاق دقیقًا کدام روایت یا نسخهٔ آن است: آیا مراد همان نسخه‌ای است که ابن اسحاق به دربار عبّاسی تقدیم کرده بود؟[1] یا روایتِ فروکاسته و تلخیص‌گونهٔ ابن هشام ـکه امروز به نام سیرهٔ ابن هشام بازخوانده می‌شودـ یا...؟ چه، نمونه را، می‌بینیم که رفیع‌الدین اسحاق بن محمّد همدانی در سدهٔ هفتمِ هجری سیرهٔ ابن هشام را که تقریبًا تلخیصی است از کار ابن اسحاق، مبنای ترجمه‌گونهٔ خود، قرار می‌دهد، و آن را «کتاب سیرت پیغمبر ما، علیه الصّلوة و السّلام، که محمّد بن اسحاق بن یَسار المُطّلبی جمع کرده است»[2] می‌نامد و نقشِ بنیادینِ ابن هشام را یادآور نمی‌شود.

بدین ترتیب دور نیست منظور فنجگردی هم از مغازیِ ابن اسحاق، همانا سیره‌ی فراهم‌آوردهٔ ابن هشام باشد.

به هر روی، داوریِ مویْ بینانه‌تر، محتاج درنگ و درنگرش افزون‌تر است.

و امّا ابن اسحاق و مغازیِ او:[3]

ابوعبدالله محمّد بن اسحاق بن یَسار المُطّلبی، از زمرهٔ موالی است که در مدینه در حدود سالِ ۸۵ هـ. ق. بزاده و در همانجا بالیده است.

نیای او یَسار بن خیار یا یَسار بن کوتان از مسیحیانی بوده است که به دستورِ پادشاهِ

---

۱. «ابن اسحاق بیست سال آخر حیات خود را در دورهٔ بنی‌عبّاس گذراند و گفته شده که سیره‌اش را به منصور و یا به مهدی عبّاسی ـ زمانی که ولایت‌عهدی پدر داشته ـ تقدیم کرده است.» (منابع تاریخ اسلام، جعفریان، ص ۶۰ و ۶۱).

۲. سیرت رسول الله ـ صلّی الله علیه و آله ـ، با تصحیحاتِ جدید و مقدّمهٔ دکتر اصغر مهدوی، چ ۳، ۲/۱.

۳. بیشترینهٔ مطالب و آگاهیهای این بهره، برگرفته است از: سیرت رسول‌الله ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ، ترجمه و انشای رفیع‌الدّین اسحٰق بن محمّد همدانی، با تصحیحاتِ جدید و مقدّمهٔ دکتر اصغر مهدوی، چ ۳، ۱/ ب ـ ز؛ و: مح ـ ند؛ و: عا ـ عط؛ و: منابع تاریخ اسلام، رسول جعفریان، چ ۱، انتشارات انصاریان، صص ۵۶ـ ۶۳.

ایران زندانی بوده‌اند و در سال ۱۲ هـ. ق. خالد بن ولید اسیرشان کرده و به مدینه نزد ابوبکر فرستاده است.

یَسار چون به اسلام درآمد، آزاد گردید. سه پسر به نامهای اسحاق و موسی و عبدالرحمن از او به جای ماند که هر سه از راویانِ حدیث به شمار آمده و آوازه یافته‌اند.

محمّد، پسرِ اسحاق، جوانی‌اش را در مدینه به گردآوری و شنیدن اخبار گذرانید، و اندک‌اندک، در علمِ تاریخ و اخبارِ مربوط به وقایع و قصص و مغازی، سرآمد و آوازه‌ای به هم رساند.

در جوانی سفری دانش‌پژوهانه به مصر کرد و باز به مدینه برگشت و به املای اخبار و نقل احادیث مربوط به احکام و سنن پرداخت.

در پی مخالفتهائی که در مدینه دید، رهسپار شرق ممالک اسلامی شد، و نقل و املای احادیث و اخبار را بر بنیاد آنچه در مدینه فراهم ساخته بود، در هرجا که اقامت می‌گزید، پی می‌گرفت. بدین ترتیب مدّتها در عراق و حتّی ایران، به روایت اخبار و مغازی پرداخت. در واقع مهاجرتِ ابن اسحاق، از مدینه به عراق، دانش سیره را که در مدینه زاده شده بود، به عراق انتقال داد.

او آخر عمر خود را در بغداد سپری کرد و در سال ۱۵۰ یا ۱۵۱ هـ. ق.، تقریبًا در ۶۵ سالگی، درگذشت و در گورستانِ خَیزُران در جوارِ ابوحنیفه مدفون شد.

رجال‌نامه‌های سُنّیان گزارشها و داوریهای گوناگونی در بارهٔ او آورده‌اند و در این میان برخی سخت از او دفاع کرده‌اند.

زمانی که ابن اسحاق در مدینه بود، به دلایلی که شاید رقابت از آن جمله بوده، با دو تن از فقیهان و مُحدّثانِ مدینه ـ یعنی مالک بن اَنَس و هِشام بن عُروه ـ درگیر شد و بدین ترتیب به تشیّع و قَدَری‌بودن متّهم گردید. تشیّع و قَدَری‌بودن در آن زمان در جامعهٔ سنّی‌مذهب انحرافهائی بزرگ به حساب می‌آمدند.

ابن اسحاق روزگارِ امام سجّاد ـ علیه السلام ـ را در خُردسالی دریافته و با امام باقر و

امام صادق -علیهما السّلام- همروزگار بوده است. وی با واسطه از امام سجّاد -علیه السّلام- و بی‌واسطه از امام باقر و امام صادق -علیهما السّلام- روایت و نقلِ خبر کرده، و به همین لحاظ، رجالیانِ امامی نامِ او را در شمارِ اصحاب این دو امام آورده‌اند.

در گزارشهای ابن اسحاق، اخبار و گزارشهای قابل توجّهی در فضائل و کرامات امیر مؤمنان علی -علیه السّلام- و برخی دیگر از خاندان نبوّت -علیهم السّلام- و همچُنین اخباری از ماجراهای پس از وفاتِ پیامبر -صلّی‌اللّه علیه و آله و سلّم- و روزگارِ حکومتِ امیر مؤمنان -علیه السّلام- و مناظراتی که میانِ طرفداران و مخالفانِ آن حضرت رخ داده، دیده می‌شود.[1]

روشن است که متّهم‌داشتنِ ابن اسحاق به تشیّع، دالّ بر تشیّعِ امامیِ اعتقادیِ وی -به معنای شناخته و مصطلحِ آن- نیست، بلکه ناظر به همین تعلّقِ خاطرِ او به خاندانِ نبوّت -علیهم السّلام- بوده است. او، چنان که در رجالِ کَشّی هم تصریح شده، دوستدارِ اهل بیت -علیهم السّلام- بوده؛ و دوستداریِ اهل بیت چیزی است که به‌هیچ‌روی موردِ رضایت مذهبِ عثمانیِ حاکم بر مدینه و شام نبوده است.[2]

چنان که معروف است ابن اسحاق کتابی در «سیره» / «مغازی»[3] داشته که متن کامل

---

۱. دکتر مهدوی در مأخذِ پیشگفته فهرستِ درخورِ توجّهی از این موارد ارائه داده است.

۲. مذهبِ عثمانی در حقیقت گرایشی است که نامِ عثمان بن عفّان را بر زبان، و ستیز با تشیّع و مذهب اهلِ بیت -علیهم السّلام- را در دل و رفتارِ خود دارد، و از همان روزگارِ حکومتِ امیر مؤمنان امام علی -علیه السّلام- در برابر گرایشِ شیعی به مخالفت و معاندت برخاست. آبشخورِ مذهبِ عثمانی، گرایشها، اندیشه‌ها و خواستهای بنی‌امیّه بود.

۳. «مَغازی» (به صیغهٔ جَمع) عمومًا به معنای مناقب و ستایشِ اوصاف جنگجویان و خصوصًا به معنای مجموعهٔ روایات و کتابهائی است که دربارهٔ جنگهای رسول خدا -صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- تدوین شده است. این واژه، از معنای اصلی خود تجاوزکرده و به شرح احوال و تاریخ وقایع حیاتِ پیغمبرِ گرامی -صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- هم اطلاق گردیده است. در این صورت است که با معنای «سیره» برابر می‌گردد. (سنج: سیرت رسول اللّه -صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- با تصحیحاتِ جدید و مقدّمهٔ دکتر اصغر مهدوی، ۱/الف،

←

آن به دست ما نرسیده است. تلخیصْ گونه‌ای از آن که توسّطِ عبدالملک بن هِشام (درگذشته به ۲۱۳ یا ۲۱۸ هـ. ق.) فراهم آمده، در دست است که به نامِ سیرهٔ ابن هشام آوازه یافته و در جهانِ اسلام رواجِ فراوان پیدا کرده است.

ابن هِشام مطالبِ نسبتًا زیادی را از کتاب ابن اسحاق فروکاسته است. البتّه تنها راویِ کتابِ ابن اسحاق، ابن هِشام نبوده، و، نمونه را، یونس بن بُکَیر هم از راویانِ سیرهٔ ابن اسحاق بوده که اخیرًا بخشی از کتابِ او یافته و چاپ شده است.[1]

از جملهٔ مطالبِ حذف شده توسّط ابن هشام، برخی از فضایل و گزارشهایِ مربوط به امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ است؛ مثل روایت انذارِ عشیره که ابن هشام از سیره فروکاسته ولی طَبَری آن را از طریقِ ابن اسحاق آورده است.[2]

البتّه نمی‌توان گفت ابن هشام در حذفها و فروکاستنهایش قصدِ ستیز با فضایل و مکارمِ خاندانِ رسالت ـ علیهم السّلام ـ را داشته؛ زیرا مواردی در سیره‌ی موجود هست که نشان می‌دهد ابن هِشام گاه نیز گزارشهائی را که به نفعِ امام علی ـ علیه السّلام ـ بوده، بر سیره‌ی ابن اسحاق افزوده است؛ مانند خبری در مورد تسخیرِ قلعهٔ بنی‌قریظه.

→

پینوشت).

تا روزگارِ ابن اسحاق، سیره‌نویسان و سیره‌گُزاران، «سیره» را در دو بخش طرح می‌کردند: یکی «مبعث» ـ که از گزارشِ حالِ نیاکانِ پیامبرِ گرامی ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ آغاز می‌شد و به هجرت خاتمه یافت؛ و دیگری «مغازی» ـ که شاملِ رخدادهای نظامی و غیر نظامی دوران مدینه می‌شد.

ابن اسحاق بحثِ سومی را تحت عنوانِ کتاب المبتدأ در آغاز کتاب خود قرار داد که تاریخ انبیاء ـ علیهم السّلام ـ بود از آفرینش تا ختم نبوّت. (سنج: منابع تاریخ اسلام، رسول جعفریان، ص ۴۶).

۱. نخستْ بار توسّطِ محمّد حمیداللّه در رباط، سپس توسّطِ سهیل زَکّار.

۲. بسیاری از سخنان ابن اسحاق که در سیرهٔ ابن هشام و بخشِ بازیافته از کتابِ یونس بن بُکَیر نیست، در آثارِ دیگران می‌بینیم.

گفتنی است: وجودِ قطعاتِ شعر در متن، از وجوهِ مشخّصهٔ سبکِ عروة بن زبیر است. شاید ابن اسحاق قدری از آن شیوه اثر پذیرفته باشد. نگر: آینهٔ پژوهش، ش ۷۰، ص ۱۶.

از موارد کاهش توسّط ابن هشام در سیره‌ی ابن اسحاق، شماری از اشعار مندرج در سیره‌ی ابن اسحاق بوده است (و برای ما توجّه به این مورد از حیثِ بهره‌وریِ فنجگردی از اشعار کتاب ابن اسحاق اهمّیتِ اساسی دارد).

ابن اسحاق در کتاب خود اشعارِ بسیاری، به مناسبت، در ضمنِ وقایع و حکایات نقل کرده و آنها را به گویندگانی نسبت داده است. از همان اوانِ قرن دوم هجری در صحّت و انتساب اشعار مزبور، گفتگوهائی در میان بوده و حتّی ابن اسحاق را در این باره تخطئه می‌کرده‌اند.

ابن هشام بدون اشاره به این گفتگوها، در ابتدای کتاب سیره تصریح کرده است که از نقل اشعاری که ابن اسحاق آورده ولی از طرف شعرشناسان تأیید نشده، اجتناب ورزیده و تا پایانِ کتاب همین اصل را رعایت کرده است. بنا بر این همهٔ اشعاری که در سیره‌ی ابن هشام آمده باید از طرف راویان دیگر گواهی و تأیید شده باشد.

ابن هشام تنها در یک مورد اشعاری را بدون تأیید دیگران، از قول ابن اسحاق نقل کرده و دلیل آن را هم ذکر کرده است. از قضا این سروده، چکامه‌ای است منسوب به امام علیّ بن ابی‌طالب ـعلیهما السّلام. این سروده در ترجَمهٔ رفیع‌الدین اسحاق بن محمّد همدانی از سیره‌ی ابن هشام نیز مذکورست.

باری، چنان که گفته شد، شماری از پیشینیان در درستی برخی اشعار سیره‌ی ابن اسحاق تردید کرده‌اند؛ نمونه را، یاقوت و ابن ندیم به ساختگی بودن بسیاری از اشعار موجود در سیره تصریح کرده‌اند. ابن هشام بسیاری از این اشعار را حذف کرد، به طوری که ادّعا شده اشعارِ موجود در سیره‌ی ابن هشام یک پنجم اشعاری است که در نسخهٔ اصلی ابن اسحاق بوده است.

بخشی از اشعاری که ابن اسحاق روایت کرده و ابن هشام از یاد کردِ آنها خودداری نموده است، در دیگر منابع از جمله تاریخ طبری و الرّوض الأُنُفِ سهیلی آمده است. همچنین اشعاری در نسخهٔ یونس بن بُکَیر، راوی دیگر سیره‌ی ابن اسحاق، هست که در

متن ابن هشام نیامده است.

IV ـ ویراست کنونی سلوة الشیعة

نگارندهٔ این سطور، از زمانی که به توفیق ربّانی و بخششِ یزدانی، به آشنائی با نامِ فنجگردی و سلوة‌الشیعه‌ی او کامیاب شد، آرزومند زیارت این اثر گردید که نامش بر قلمها و زبانها جاری و خودش از دیدهٔ عمومِ جویندگان و خواهندگان مختفی بود.

زمانی که صدیق گرامی، حجّة الإسلام والمسلمین علی صدرائیِ خوئی (صدرائی‌نیا)، همکاری با مجموعهٔ میراث حدیث شیعه را از نگارنده درخواست، راقم، به یاد و دریغ، از سلوة‌الشیعه سخن گفت و از این آرزو که شاید اگر به مجموعِ فنجگردی دست یابد، آن را برای نشر در میراث حدیث شیعه بویرایَد. آن عزیز هم که با من در دلبستگی به این متن دیرین هَنباز و هم‌خرقه بود، از آرزوی محقّق فقید، استاد سیّد عبدالعزیز طباطبائی ـطیّب اللّهُ مَضجعَه ـ، برای تحقیق و نشر سلوة‌الشیعه سخن گفت و از این که آن روز نیز چون امروز (یعنی در زمان گفت و شنود)، تهیّهٔ تصویر آن نسخهٔ کتاب که در کتابخانهٔ پُرمایه و سرشار از گوهرهای یگانهٔ مجلس شورای اسلامی محفوظ است، دست نداد. هر دو دریغ خوردیم و گذاشتیم و گذشتیم.

این را نه از طالعی ناموَر و دولتی مادرزاد، بلکه از فیضِ باری ـعَزَّ اسمُه ـ و وساطتِ فیضِ خاندانِ وحی ـصلوات اللّه علیهم أجمعین ـ دارم که دیر نمانْد و «بر منتهای مطلبِ خود کامران شدم»:

دوست گرامی، آقای سیّد مهدی جهرمی، پیشنهاد کرد که در اقلیم بهارستان در عرضِ ارادت به سروران پاک و از راه هَنبازی در سعادت تحقیق و ویرایش متنی کهن در شاخهٔ علومِ قرآن و حدیثِ گنجینه‌شان[1]، گامی بزنم و بهره‌ای ببرم. من نیز ناگاه

1. گنجینهٔ بهارستان (مجموعهٔ ۱۷ رساله در علومِ قرآنی و روائی)، به کوششِ سیّد مهدیِ جهرمی، تهران، ۱۳۸۰ هـ ش.

سلوة‌الشیعه‌ی فنجگردی را فرایاد آوردم و یاد کردم؛ خوشبختانه به همّت این صدیق ولایی و پایمردی دوست متن‌پژوه دیگرمان، آقای علی اوجبی، نگارِ دلاویزی که نقشِ خیالِ رویش، «بر کارگاهِ دیدهٔ بیخواب می‌زدم»، پرده برانداخت ـجزاهما اللّه خیرَ الجزاء.

نگارنده که آماده‌سازی متنِ سلوة‌الشیعه را برای نشر در نظر داشت، پیشنهاد دوستان را برای همکاری در گنجینهٔ بهارستان پذیرفت.

در طرحِ گنجینهٔ بهارستان، بنای ویرایشِ متن، بر دستنوشتِ کُنانهٔ کتابخانهٔ مجلس نهاده شده بود، و رجوع به مآخذ بسیار و پُربارِ متعدّد که در نوع این کار سودمندست و ارائهٔ «سازوارهٔ انتقادی»ی تفصیلی و حواشی فراوان و تعلیقاتِ مُشبع و ترجمه و مقدّمهٔ مفصّل و امثال آن، روندِ مجموعه را برهم‌می‌زد. ما نیز شالودهٔ کار را بر اختصار و اقتصار نهادیم و بر اساس دستنوشتِ مجلس و از راهِ برسنجیدن آن با پاره‌ای منابع و مآخذِ دیگر متنِ ویراسته را مهیّا ساختیم.

یکی از مآخذ، متنِ دیوانِ منسوب به امیر مؤمنان ـعلیه السّلام ـ بود، ویراستهٔ آقای دکتر ابوالقاسم امامی. استاد امامی ـکه این بنده چندی از فیض درک محضرشان در هیأت علمی «مرکز نشر میراث مکتوب» برخوردار بوده و اینک از دیارِ حبیب به بلادِ غریب کوچیده‌اند (هرکجا هست خدایا بسلامت دارش) ـ متنِ أنوار العقول کیدری را بر بنیادِ چاپهای سنگی، و به اهتمام و سنجش، با ترجمه‌ای به شیوهٔ معمول و مقبول ایشان ـکه پارسی را سَره‌تر از گونهٔ متداول می‌پسندند ـ ویراسته و آماده ساخته‌اند و دیوان یادشده، همین متنِ ویراسته و فراهم آورده، است.[1]

مأخذِ دیگر، أنوار العقول ویراستهٔ آقای کامل سلمان جبوری بود که با بهره‌وری از مخطوطات و مطبوعات و منابعِ پراکنده ـبه همراه «سازوارهٔ انتقادی» ـ طبع و نشر شده است و اگرچه مضبوط و پیراسته از لغزش و مسامحه نیست، مغتنم است.[2]

---

۱. منتشر شده از سوی انتشارات اُسوه، چ ۳، ۱۳۷۵ هـ. ش.

۲. چاپ نخست: بیروت، دارالمحجّة البیضاء و دارالرّسول الأکرم (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)، ۱۴۱۹ هـ. ق.

دستنوشت سلوةالشیعه‌ی کتابخانهٔ مجلس، هم در خطّ طولی و هم در خطّ عرضی، با دیوان چاپ آقای دکتر امامی ناهمسانیهائی داشت. در ویراستی که از آن به دست دادم، ناهمسانیهای خطّ عرضی را عمومًا و ناهمسانیهای خطّ طولی را در مواردی چند، یادآور شدم. همچنین برای تسهیل کارِ خوانندگان ایرانی که در میان چاپهای مختلفِ دیوان، دسترسی‌شان به چاپ آقای دکتر امامی آسان‌تر است، بالای هر فِقره از شعرها، درون چنگکها، پس از شمارهٔ ترتیبی، شمارهٔ فِقره را از چاپِ ایشان برگرفتیم و به ارقام فرنگی ثبت کردیم.

یک روایت حروفی از آن ویراست ما، از سوی کتابخانهٔ مجلس، به مناسبتِ «نخستین بزرگداشت حامیان نسخ خطّی»، در شمارگانی محدود و معدود، و مع الأسف با نادرستیهای حروفنگاشتی و لختی افتادگی، انتشار یافت. روایت حروفی دیگری نیز در همان گنجینهٔ بهارستان معهود و مقرّر برای «علوم قرآن و حدیث»، به اشراف دوست فاضلم آقای سیّد مهدی جهرمی، منتشر گردید که آن نیز متأسّفانه از اخطاء و اغلاط حروفنگارانه برکنار نماند.

مصحّح که از یکسو با این دو تکثیر و انتشار مغلوط و نامضبوط کامِ خود را تلخ می‌یافت و کامهٔ خویش را بر باد می‌دید[1]، و از دیگر سو، آن ویراستِ ابتدائی را ـ حتّی در صورتِ اصلی و اصیلش ـ تنها گامی به پیش، و نه نمودِ طیّ طریق، تلقّی می‌کرد، فرصتِ مجدّدی را برای تکمیل و تتمیم تحقیق و نظارت شخصی بر روند حروفنگاری خواستار

←

دربارهٔ این پژوهش، مقالهٔ نگارندهٔ این سطور را ـ که گویا نخستین معرّفی آن هم هست به زبان فارسی ـ ببینید در: مجلّهٔ علوم حدیث، ش ۱۲، صص ۱۵۲ ـ ۱۸۳.

۱. به قول یکی از نویسندگانِ معاصر «... کسانی ... که با قلم و قِرطاس سر و کار دارند، تنها دلخوشی‌شان اینست که نوشته یا ترجمهٔ آنها، هراندازه هم ناچیز و بیقدر باشد، چاپ شود و به شکلِ دلپذیری به دست مردم برسد ... افسوس که در ایران، این آرزو مانند بسیاری از آرزوهای دیگر، پوچ و مُحال است ...» (گزیدهٔ رسائل إخوان الصّفا، ترجمه و توضیح دکتر علی‌اصغر حلبی، اساطیر، ۱۳۸۰ هـ ش.، ص ۱۵ و ۱۶).

شد؛ که خوشبختانه به همدلی و همقدمی رئیس دانا و دانشور کتابخانهٔ مجلس، حجّة الإسلام والمسلمین سیّد محمّدعلی احمدی ابهری، تا حدودی[۱] به اجابت مقرون افتاد؛ و اینهمه جُز از بخشش خداوند کارسازِ بنده‌نواز نبود و نیست.

در این فاصله همچنین، بی آنکه صاحب این قلم را آهنگ یا آگهی باشد، نسخه‌ای از این ویراست به دست بعض ارباب حکومت رسید و از سر حکمت به عین عنایت نگریسته شد و تشویق و تحریضی دید که نفاذِکارِ مرا تسهیل و تأیید نمود؛ و این تسریع نیز جُز التفات پروردگارِ بینا به حال و قال و مآلِ آفریدگان در حقِ این بندهٔ ناچیز ناتوان، نبود.

بدین ترتیب ویراست کنونی سَلوة‌الشیعه سامان پذیرفت.

* * *

از سَلوة‌الشیعه دستنوشتی ـ بظاهر ـ کامل می‌شناختیم که در یک مجموعهٔ ادبی کهن (مکتوب در دههٔ دوم سدهٔ هشتم هجری) جای دارد و آن مجموعه در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی (به شمارهٔ ۷۰۹۹) نگاهداری می‌شود.[۲] این دستنوشت، چه در

---

۱. چه به سبب لزوم تبعیّت از برخی ویژگیهای منشورات متّحد الشکل ناشر محترم بناگزیر از اعمال پاره‌ای سلائق و پسندهای خویش در این ویراست هم بازماندم و عمدهٔ آرایشِ نهائیِ صورتِ اثر به اختیار ناشر صورت گرفت.

همین جا از دانشمند ارجمند، جناب آقای محمّد باهر ـ زیدَ عزُّه ـ، که از سوی ناشر متعهّدِ این زحمت شدند، سپاسگزاری می‌کنم.

۲. نگر: فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، ۱۰۸/۲۵.

مجموعهٔ مذکور اشتمال دارد بر: ۱. شرح المعلّقات السّبع زوزنی. ۲. بخشی از لوامع البیّناتِ فخرِ رازی. ۳. مقصوره‌ی ابن دُرَید. ۴. سلوة‌الشّیعة. ۵. بخشی از دیوانِ متنبّی. ۶. قصیده‌ای غریب در لُغَز از ابوالعبّاس محمّد بن صالح کلبی. ۷. شرح مشکلات اشعار متنبّی (یک صفحه). ۸. القلائد (منظومه‌ای در قواعدِ صرف). ۹. قصیدهٔ بانَت سُعاد. ۱۰. النّجاح (از حسین بن علیّ بن حجّاج بن علی سِغْناقی). ۱۱. شرحِ قصیدة المتنبّي في مدح سیف‌الدّولة ←

ویراست نخست و چه در ویراست کنونی، مبنای تحقیق و اساسِ پژوهشِ ما بوده است و با رمزِ «M» از آن یاد کرده‌ایم.

در مجموعه‌ای متأخّر از آنِ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (به شمارهٔ ۲۲۰۳) نیز سَلوة‌الشیعه موجود است[1]. نگارنده این دستنوشت را در کتابخانهٔ دانشگاه به مطالعه و مقابله گرفت و آن را رونوشتی بسیار بسیار مغلوط و کم‌ارزش از دستنوشتِ کُنانهٔ مجلس یافت. علی‌الظاهر همان دستنوشت که هم‌اکنون در کتابخانهٔ مجلس است، به سالِ ۱۲۸۵ هـ. ق. به کاتب این مجموعه سپارده شده بوده و او بدون دقّت و اهلیّتِ کافی به استنساخ دست یازیده.

ترقیمهٔ سَلوة‌الشیعه‌ی خطّی دانشگاه از این قرار است: «**في ۱۲۸۵ في يد اقـل الطـلاب محمد الموسوی بحسب الخواهش [کذا] فضایل‌مآب آخوند ملّا سفر [کذا] سلمه اللّه تعالی عن جمیع البلیات والافات**».

همین ترقیمه در وانمودنِ میزانِ علم و اطّلاع و بضاعتِ ادبی کاتب بسنده است؛ می‌توان احتمال داد وی طالبِ علمی نوآموز و نیازموده بوده است که استادش یا آخوند محلّه‌شان، استکتابِ سلوة‌الشیعه را از وی خواسته و او هم سعی کرده هر چه در نسخهٔ اصل می‌بیند، بی‌کاست و فزود، برنویسد، ولی در این میان ملتفتِ معانیِ کلمات و وزنِ شعر و مانندِ آن نبوده.

→

بعد دخول ملك الرّوم عليه.

کاتبِ نسخه محمّدشاه بن محمّد ناعمري مریبانی است که به سفارشِ سِغْناقی، صاحبِ النّجاح، دستنوشت را استنساخ کرده. رسالهٔ أوّل در ۷۱۶ هـ ق. در مدرسهٔ طاهریّه، و رسالهٔ سوم در همان سال در همان مدرسه، و رسالهٔ آخر در ۷۱۵ هـ ق. کتابت گردیده.

نگر: همان فهرست، همان ج، صص ۱۰۷ - ۱۱۲.

دربارهٔ این سِغْناقی که فقیهی حنفی است، نگر: الأعلامِ زِرِکلی، ۲۴۷/۲.

۱. نگر: فهرستِ کتابخانهٔ مرکزیِ دانشگاهِ تهران، ۸۸۴/۹.

با همهٔ این اوصاف دگرسانیهای این دستنوشت را با رمزِ «D» نشان دادیم زیرا گمان می‌کنیم از حیث شناختِ دگردیسیِ تنزّلیِ ضبطهای یک متن در رونـدِ استکتاب و... بی‌فائدت نباشد.

دستنوشتِ دیگر، دستنوشتِ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار[1] است که ضمنِ مجموعهٔ کهنهٔ بسیار مهمّی از نگارشهای ادبی پارسی و تازی آمده. این مجموعه در واقع شامل دوازده دستنوشت است که از سال ۷۳۵ تا سال ۷۴۰ هـ. ق. بتدریج نگارش یافته و کاتبِ آن در یک جا عبداللّه بن عبدالجلیل و در باقی وحیدی بیهقی است که مؤلّفِ یکی دو متنِ مجموعه هم خودِ اوست. رطوبت در برگهای آن اثر گذاشته و لختی از عبارتها را محو کرده است. پشت صفحهٔ اوّل هم به خطّ بیهقی ابیاتی چند نگاشته شده.[2]

متنهای دوازده‌گانهٔ مجموعه عبارتند از:

۱. الكافية في العروض وصنعة القافية از محمود بن عمر نـجاتی. ۲. عـراضـة العـروضيّين از ابوالفضل قرشی (محمّد بن خالد). ۳. مصادر مخالف قیاس از ابـوعلی طـبری. ۴. عـروض وحیدی بیهقی. ۵. قصیده‌ای درمدح حضرت خیرالبشر محمّد مصطفی ـ صلّی اللّه عـلیه و آله و سلّم ـ از همام‌الدین تبریزی (درگذشته به سال ۷۱۳ یـا ۷۱۴ هـ. ق.). ۶. قـصیدهٔ حرباویّه. ۷. سلوة‌الشیعه. ۸ و ۹. دو قصیده از بدرالدین خبوشانی. ۱۰. قصیدهٔ بدایع‌الأسحار. ۱۱. عروض اندلسی از ابو عبداللّه محمّد بن انصاری معروف به «ابـوالجـیش». ۱۲. القـاب عروض (ظاهرًا از بیهقی).[3]

ایـن دسـتنوشتِ سَلوة‌الشیعه، بسـیار ارزشـمند و واجـد حـواشـی مـهمّ است؛ ولی مع‌الأسف کامل نیست و افتادگی دارد.[4]

---

۱. نگر: فهرستِ کتابخانهٔ سپهسالار، ۴۴۷/۲و ۴۴۸، ۴۴۹، ۱۱۶/۵.
۲. نگر: همان، ۴۴۸/۲ و ۴۴۹.
۳. نگر: همان، ۴۴۴/۲ ـ ۴۴۸.
۴. باید در اینجا از گنجور مُشفقِ دستنوشتهای آن کُتُبخانه، خانم خسرودی، سپاسگزاری کنم که بهره‌وری مرا از «ریزفیلم» دستنوشت مطلوبم میسّر ساختند.

از آن با رمزِ «S» بهره برده‌ایم.

ترقیمهٔ سلوة‌الشیعه‌ی دستنوشتِ کتابخانهٔ سپهسالار، از این قرار است: **«تمت کتابة** سلوة الشیعه **غرّه شعبان سنة ۷۳۶ علی یدي العبد الفقیر الی اللّه الجلیل محمّد بن سعد بن ابي‌عقیل»**.

از یک دستنوشتِ سلوة‌الشیعه نیز در قزوین خبر داده شده است[1] که نشانی از محلّ فعلی نگاهداری‌اش به دست نیامد و بالنّتیجه مورد استفاده قرار نگرفت.

پس در این ویراست و پژوهش، ما از سه دستنوشتِ «M» (مجلس)، «S» (سپهسالار) و «D» (دانشگاه) بهره برده‌ایم و در واقع چون دستنوشتِ «D»، دستنوشتِ مستقلّی نیست، از دو دستنوشتِ «M» و «S» سود جسته‌ایم. آنگاه، باز چون دستنوشتِ «S» کامل نبوده، بناگزیر «M» را اساس پژوهش ساخته‌ایم.

در دستنوشتِ سلوة‌الشیعه‌ی کتابخانهٔ مجلس (M) در حاشیه‌ها و میانِ سطرها یادداشتهای کوتاه و بلندی عمدتًا در توضیحِ معانی و باریکیها به فارسی و تازی دیده می‌شود. برخی از این یادداشتها سخت مبتدیانه‌اند ولی برخی دیگر حتّی میانه‌حالان را در قرائت مددکار می‌توانند شد؛ نمونه را، زیرِ بیتِ:

«ما أحسن الدّنیا وإقبالها　　　إذا أطاع اللّهَ مَن نالها»

زیرِ واژهٔ «مَن»، نوشته شده: «فاعل»، و بدین وسیله از غلط‌خوانی و بدفهمی پرهیز داده شده است.

ذیلِ مصراعِ **«غنيٌّ کُلُّ مَن یَقْنَع»** هم، در دستنوشتِ سلوة‌الشیعه‌ی کتابخانهٔ مجلس، کسی نوشته است: **«ومنه قول النبيّ (عل): القناعة کنز لایَنفدُ»** <برخی نِقاط در دستنوشت نیامده

---

۱. نگر: مجلّهٔ علوم حدیث، ش ۱۲، ص ۱۵۹.

ناگفته نماند که نگارنده در همین مقالهٔ موردِ ارجاع در مجلّهٔ علوم حدیث، به اعتبارِ عمدهٔ مآخذ و فهرستها، تاج الأشعار و سلوة‌الشّیعه را یکی گرفته است؛ لیک چُنان که در نوشتارِ حاضر معلوم کردیم، تاج الأشعار کتابِ دیگری است. خداوند شناخت و دستیابی به دستنوشتی از این ضالّهٔ منشوده را روزیِ ما کُناد! ـ بِحَقِّ سَیِّدِنا محمّدٍ و آلِهِ الطّاهِرین.

و ما گذاشته‌ایم >[1] (و این نمونه‌ای است از همان حدیث‌پژوهی تطبیقی که در اوایل این نوشتار بدان اشارت کردیم و پیشینیان ما بدان توجّه داشته‌اند).

دستنوشتِ کتابخانهٔ سپهسالار (S) نیز یادداشتها و حواشی مفیدی داشت.

همهٔ این حواشی و یادداشتها را تا جائی که مقدور و میسور افتاد، قرائت کردیم و در بخش جداگانه‌ای به تعلیقات برافزودیم.

بخشی را به تخریج و بازجست اشعار مذکور در سلوة‌الشیعه در متون و نگارشهای پیشینیان اختصاص دادیم و به دو سبب از تفصیل و درازکشیدن این بهره تن زدیم: یکی آنکه بخشِ معتنابهی از این بازجُست را آقای کامل سلمان جبوری در تحقیق و تصحیح أنوار العقول انجام داده است و ما فشردهٔ کاوشِ وی را در میانِ دو چنگکِ شکسته(< >) در هر بخش یاد کرده‌ایم. دیگر آن که چنان بسط و تفصیلی را ـ بخاطر تناسب اَتَمّ ـ به تصحیح و تحقیق جدید أنوار العقولِ کیدری بازنهادیم.

در ایّام و لیالی مصروف بدین پژوهش[2]، همّتِ نگارنده مقصور بر آن بوده است که نسخه‌ای حتّی المقدور نزدیک به سلوة‌الشیعه‌ی خارج شده از زیرِ قلمِ فنجگردی سامان

---

۱. این توضیح افزودنی است که: در کلماتِ قصارِ نهج‌البلاغه دو بار عبارتِ «القَناعَةُ مالٌ لا یَنْفَدُ» آمده است (بنا بر چاپِ صبحی صالح: یکبار به شمارهٔ ۵۷ و دیگر بار به شمارهٔ ۴۷۵). در هر دو جایگاه، شریفِ رضی ـ رَضِیَ اللّهُ عنه ـ یادآور شده است که این کلام از پیامبرِ اکرم ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ نیز روایت گردیده است (سنج: نهج‌البلاغة، تحقیق الدّکتور صبحی الصّالح، دار الهجرة، ص ۴۷۸ و ۵۵۹).

«القناعة مالٌ لا یَنْفَد» را به عنوانِ حدیثِ نبوی ببینید در: شرح شهاب الأخبار، تصحیحِ مرحوم مُحدّث اُرموی، ص ۲۱.

همچُنین مزیدِ آگاهی را، نگر: احادیثِ مثنوی، به جمع و تدوین: بدیع‌الزّمان فروزانفر، چ ۳، ص ۲۲ و ۲۳؛ نیز نگر: إرشاد المؤمنین، ط. جلالی، ۵۷۰/۳.

۲. از غرائبِ اتّفاقات در درازنایِ تحقیق و تحشیهٔ سلوة الشّیعه این بود که نوبتِ تعلیق و تخریجِ فِقرهٔ ۳۴ (یعنی: همان شعر که گویند: مولی‌الموحّدین علیّ بن ابی‌طالب ـ علیهما السّلام ـ خطاب به ابنِ ملجمِ مُرادی ـ علیه اللّعنة و العذاب ـ می‌خوانده است)، بدونِ هیچ برنامه‌ریزی و پیش‌اندیشی، به سحرگاهِ نوزدهم ماه مبارک رمضان افتاده بود.

دهد و البتّه در این کار از چارچوب محتاطانهٔ شیوهٔ علمی ـ انتقادیِ نقد و تصحیح متون خارج نشود.

نمونه را، دستنوشتِ کتابخانهٔ سپهسالار (S) در آغازِ همهٔ مقاطعِ شعری **«وقالَ علیه الصّلوةُ والسّلامُ»** داشت که هرچند به گمانِ نگارنده از قلمِ فنجگردی تراویده و در دستنوشتهائی مانندِ دستنوشتِ کتابخانهٔ مجلس (M) از سرِ اقتصارگری و اختصارپیشگیِ معمولِ مجموعه‌نویسان حذف شده است، به خود اجازه ندادم آن را به متن وارد سازم؛ زیرا دستنوشتِ سپهسالار (S) ـ لا أقلّ به سببِ نقص و افتادگی‌اش ـ در پایهٔ دومِ رده‌بندیِ اعتباریِ نسخ قرار می‌گرفت و در وارد ساختن ضبط آن به متن باید احتیاط می‌کردم.

نمونهٔ دیگر: یکی از پیچیدگیهای دستور زبان عربی، مباحث مربوط به اسماء ممنوع من الصرف است که گاه با استثناپذیری‌های فراوان[1] ـ و احیانًا بی‌مرز و کَران[2] ـ مواجه شده است.

در دستنوشتهای سَلوةالشیعه، در این باب، گاه عدولِ آشکار از پاره‌ای هنجارهای مَدرسیِ دستورِ زبانِ عربی به چشم می‌خورد.

اینگونه عدول از برخی هنجارهای شناخته و مَدرسیِ صرف‌ناپذیری اسماء، به باورِ نگارنده، بیش از ناآگاهی و صَرف‌ونحومَدانیِ کاتبان، معلولِ دیگرگونگی هنجارهای مُتَّبَعِ ایشان است ـ که بیش و کم مورد التفات برخی از دستوریانِ دیرینه‌روزِ تازی‌پژوه نیز واقع گردیده است ـ و از همین‌روی در دیگر دستنوشته‌های کُنانهٔ پارسی و تازی هم شواهد و موارد فراوان دارد.

در مخطوطات قدیم به چنین مواردی بازمی‌خوریم: کواکبٌ (نسخه‌برگردانِ مُجمل الأقوال، ۱۲۷ الف)، آدَمٍ (نسخه‌برگردانِ مُجمل الأقوال، ۱۲۱ ب)، أَحْمَدٍ (نسخه‌برگردانِ تجارب السلف، ص ۳۷ / سه مورد)، أحمدًا (نسخه‌برگردانِ تجارب السلف، ص ۲۹۷)،

---

۱. نگر: جامع الدّروسِ العَربیّة، ۲/۲۲۷ و ۲۲۸.

۲. نگر: همان، همان ج، ص ۲۲۸.

صَواهِلّ (نسخه‌برگردانِ تجارب السلف، ص ۳۱۶)، و...

کثرتِ این موارد و شواهد، از یک سو، و استثناپذیریِ فراخ‌دامنه و گاه بی‌حدّ و مرزِ[۱] هنجارهای مَدرسی این باب، از سوی دیگر، متن‌شناس را بر آن می‌دارد تا این موارد را چونان «قرائتِ متفاوتِ کاتب یا نویسنده»، در برابر «قرائتِ متونِ رسمی» و ضبطهای مَدرسی، بنگرد و در متن محفوظ بدارد.[۲]

بنا بر این اگر در تحقیق و طبع روض الجنان و رَوح الجَنانِ شیخ ابوالفتوح رازی -روّح اللّهُ روحَه- مصحّحان، ضبطِ **«انصُرُوا أَحْمَدًا»** را از نسخهٔ مورَّخِ ۵۹۵ هـ. ق. -که ابوسعد بن حسین کاتب بیهقی نوشته- و مورد تأیید دیگر نسخه‌ها هم هست، در متن حفظ کرده و ضبطِ بهنجارِ نحوی‌پسندِ طبعِ مرحوم شعرانی را -که غیر مُنوَّن است- به هامش برده‌اند، از سرِ دیده‌وری و اصابت در فنّ نقد متن بوده است[۳]، نه اهمالِ عربی‌مَدان‌وار!

به هر روی، دقّت بیشتر در متن، و سامان‌یافتن و عرضه‌شدن پژوهشهای استوارتر در تحقیق و تصحیحِ کتابهائی از دستِ أنوار العقول که در طبعها و ترجمه‌های آن هنوز کاستیها و نادرستیهائی برجاست[۴]، ما را به نویافته‌ها و استدراکاتی افزون بر آنچه تاکنون داشته و یافته‌ایم، رهنمون خواهد شد.

ناگفته نمانَد که هر چند در چاپهای أنوار العقول (چه به این نام و چه به نامِ دیوان)، کاستیها و لغزشهای فراوان هست، همین چاپهای ناتمام و مغلوط بوده که راهِ شناخت ما را نسبت به این کتاب هموار و سپاردنی ساخته است و سپاسداری در برابر بانیانِ این

---

۱. نگر: همان، همان ج، همان ص.

۲. سنج: این برگ‌های پیر، ص بیست و پنج (مقدّمه).

۳. نگر: روض الجنان، ط. آستان قدس رضوی (ع)، ۱۵۳/۱۵.

۴. آقای دکتر جلیل تجلیل، به قراری که در یکی از مُؤلّفات اخیرشان (بلاغت نهج البلاغه، ص ۲۹) نوشته‌اند، مشغولِ ساماندهی تصحیحِ تازه‌ای از دیوانِ منسوب به امیر مؤمنان -علیه السّلام- هستند.
همچُنین به قرارِ مسموع بعضِ فضلای قم مجموعهٔ اشعارِ منسوب به معصومان -علیهم السّلام- را که مرحوم مُدرّس خیابانی -طابَ ثراه-، صاحبِ ریحانة الأدب، گرد آورده بود، در دست تحقیق و إعداد دارند.

چاپها -از چاپهای سنگی گرفته تا طبعهای محقَّق و مُحشّای جدید- بر صاحبِ این قلم و امثالِ او فرضِ عین است.[۱]

امیدوارم خداوندِ عالَم که طیّ این مرحله را نیز بدین دلشدهٔ خستهجان کرامت فرمود، مددِ لطفِ خود را در دیگر کششها و کوششها -خاصّه آنچه خدمتگزاری در آستانِ ثَقلین به شمار آید- بر این بندهٔ خاکسارِ روسیاه فروبارد و دست ما را دمی از دامان مردان مستقیم احوال، از انبیا و اولیا و صُلحا، کوتاه نفرماید، **بجاهِ سیّدنا محمّدٍ و آلِه الأطهار (علیه وعلیهم الصّلاة والسّلام).**

یا رب از عینِ عنایت نظری کن که مرا نرود بی مددِ لطفِ تو کاری از پیش

اصفهان - بهار ۱۳۸۲ هـ. ش.
بندهٔ خدا: جویا (رضا) جهانبخش
- غُفِرَ له -

---

۱. شیخ بزرگوار، ابن ادریسِ حلّی -رضوان اللّه علیه-، نکتهٔ مهمّی را در این باب گوشزد می‌کند، و آن این که: «لا یَنبَغي لِمَن استدَرك علی مَن سَلَف، وسبق إلی بعض الأَشیاء، أَن یَری لِنَفسِه الفَضلَ علیهم، لِأَنَّهم إنّما زَلّوا -حیثُ زَلّوا!- لِأَجلِ أَنَّهم کدّوا أَفکارهم، و شغلوا زمانهم في غیرِه، ثُمّ صاروا إلی الشَّيءِ الّذي زَلّوا فیه بِقُلوبٍ قَد کَلَّتْ ونُفوسٍ قَد سَئِمَتْ وأَوقاتٍ ضَیِّقَةٍ. ومَن یأتي بَعدَهُم فَقَد استفادَ مِنهم ما استَخرَجوه، ووقف علی ما أَظهَروه، مِن غَیرِ کَدٍّ ولاکُلفَةٍ، وحصلتْ له بذلك ریاضةٌ، واکتسب قُوَّةً. فَلَیْسَ بِعَجَبٍ، إذا صارَ إلی حیثُ زَلَّ فیه مَن تَقدَّمَ، وهو مَوفُورُ القویٰ، مُتَّسعُ الزمان، لَم یلحقْه مَلَلٌ، ولاخامَرَه ضَجَرٌ، أَن یلحظَ ما لَم یلحظوه، ویَتَأَمَّلَ ما لَم یَتَأَمَّلوه! ولذلكَ زادَ المتأَخّرونَ علَی المُتَقدِّمین؛ ولهذا کثُرَت العلومُ بِکَثرةِ الرِّجال، واتّصالِ الزمان، وامتدادِ الآجال. فرُبَّما لم یُشبع القَول المُتَقَدِّم في المسأَلة، علی ما أَورده المتأَخِّرون، وإنْ کانَ -بِحمدِ اللّه- بِهِم یُقتَدیٰ وعلی أَمثِلَتِهم یُحتَذیٰ.» (آدابُ المتعلّمین، تحقیق السیّد محمّدرضا الحُسینيّ الجلالي، ص ۸۴ و ۸۵، هامش).

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيم
رَبِّ تَمِّمْ بِالْخَيْر

قالَ الشَّيْخُ الْإِمَام أَبُوالْحَسَن عَلِيّ بنُ أَحْمَدَ الفَنْجِكِرْدِيّ:

أَمَّا بعدَ حَمدِ اللّه ـ عَزَّ اسْمُهُ ـ علَى تَمامِ نعمتِه و الصَّلوٰة علَى نَبيِّه، محمّدٍ شَفيعِ أُمَّتِه، فإِنَّ هذا مِائَتَا بَيْتٍ فِي الْحِكْمَةِ والْـمَوْعِظَةِ والْـفَخْرِ والسَّـمَاحَةِ و الشَّـجَاعَةِ و التَّـذكِيرِ و التَّبْصِير، وَقَعَ علَيهَا اخْتِيَاري مِن الْأَشعَارِ المَنْسُوبَةِ إِلَى إِمامِ المُتَّقِين و أَمـيرِ المُـؤْمِنين، عليّ بن أَبي‌طالِبٍ ـ رضي اللّه عنهُ ـ، المَأْخُوذَةِ من أَلْسِنَةِ العُلمآءِ الأَكابِر، المُلتَقَطَةِ مِـن نموذجات الدَّفاتِر، مِنهَا أَبيَاتٌ أَورَدَهَا مُحمّدُ بنُ إسحٰقَ بن يَسَارٍ في مَغَازِيه و هُوَ الثِّقَةُ فيما يَحكِيه الأَمِينُ علَى ما يَنُصُّه و يَرْوِيه، فَإِن ارْتابَ في صحَّتِها فَاضِلٌ فدَعْهُ وَ مَا يُرِيبُه، و لكَ مِن الحَديثِ طيِّبُه، و سَمَّيْتُه بِـ سَلْوَةِ الشِّيعَةِ.

و اللّهُ المُعِينُ علَى نَسخِها و نَقلِها المُوَفِّقُ لِفَهْمِهَا و حِفْظِها.

فنَبْدَأُ مِنْهَا بِمَا سَارَ مَسِيرَ الشَّمْسِ و الْقَمَر، و أَنْشَدَهُ أُولُوا الفَضْلِ في البَدوِ و الحَضَر.[1]

---

۱. خطبهٔ سلوة‌الشّیعه در M و D هست.

رَبِّ تَمِّمْ بِالْخَيْر: در D نیست ‖ الفَنْجِكِرْدِي: النّنجكردى D ‖ إمام: الإمام D ‖ نموذجات: نموْدَعاتِ DM (D بدونِ حرکات) ‖ يَسَار: بَشّارٍ DM؛ حاشیهٔ M: «يَسَارٍ ـ خ» ‖ مَغَازِيه: مغاذيه D ‖ الثّقة: الثّتة D ‖ الأمينُ: لا مينُ D ‖ مَسِيرَ: مُسير D.

[298-۱]

رَضِيتُ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لِي ... وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى خَالِقِي

لَقَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ فِيمَا مَضَى ... كَذٰلِكَ يُحْسِنُ فِيمَا بَقِي[۱]

[414 , 428-۲]

مُحَمَّدٌ النَّبِيُّ أَخِي وَصِهْرِي ... وَحَمْزَةُ سَيِّدُ الشُّهَدآءِ عَمِّي

وَجَعْفَرٌ الَّذِي يُضْحِي وَيُمْسِي ... يَطِيرُ مَعَ الْمَلائِكَةِ ابْنُ أُمِّي

وَبِنْتُ مُحَمَّدٍ سَكَنِي وَعِرْسِي ... مَسُوطٌ لَحْمُهَا بِدَمِي وَلَحْمِي

وَسِبْطَا أَحْمَدٍ نَجْلَايَ مِنْهَا ... فَأَيُّكُمُ لَهُ سَهْمٌ كَسَهْمِي

سَبَقْتُكُمُ إِلَى الْإِسْلَامِ طُرًّا ... غُلامًا مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِي

فَأَوْجَبَ لِي وِلايَتَهُ عَلَيْكُم ... رَسُولُ اللّٰهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمِّ

وَأَوْصَانِي النَّبِيُّ عَلَى اخْتِيارٍ ... بِأُمَّتِهِ رِضَىً مِنْهُ بِحُكْمِي

فَمَنْ هٰذا لَهُ فَخْرٌ كَفَخْرِي ... وَمَنْ هٰذا لَهُ يَوْمٌ كَيَوْمي

أَلا مَنْ شَآءَ فَلْيُؤمِنْ بِهٰذا ... وَإِلَّا فَلْيَمُتْ كَمَدًا بِغَمِّي

فَوَيْلٌ ثُمَّ وَيْلٌ ثُمَّ وَيْلٌ ... لِجَاحِدِ طَاعَتِي مِنْ غَيْرِ جُرْمِ[۲]

[336-۳]

لَنَقْلُ الصَّخْرِ مِنْ قُلَلِ الجِبَالِ ... أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مِنَنِ الرِّجَالِ

---

۱. M، D.

۲. M، D.

3: عرسی: عروسی D ‖ 6: ولایته: ولایة D ‖ 7: D ندارد ‖ 8: D ندارد ‖ 9: D ندارد ‖ 10: لِجَاحِدِ: لجاهد D ‖ جُرْمِ: جُرْمِی M، D ؛ ولی در M بالایِ «مِی» نوشته شده: «مِ».

يَقُولُ النَّـاسُ لِـي فِـي الكَسْبِ عَـارٌ   فَــقُلْتُ العَــارُ فِــي ذُلِّ السُّــؤَالِ[۱]

[331-۴]

مَــا أَحْسَــنَ الدُّنْـيَا وَإقْـبَالَهَا   إِذَا أَطَـــاعَ اللَّـــهَ مَـــنْ نَـــالَهَا
فَــاحْذَرْ زَوَالَ الفَـضْلِ يَـا جَـائِرًا   وَأَعْــطِ مِــنْ دُنْـيَاكَ مَـنْ سَـالَها
مَنْ لَمْ يُـوَاسِ النَّـاسَ مِـنْ فَـضْلِهِ   عَــرَّضَ لِــلْإِدْبَارِ إِقْــبَالَهَا
فَــإِنَّ ذاالعَــرْشِ جَــزِيلُ العَـطَا   يُــضْعِفُ بِــالْحَبَّةِ أَمْــثَالَهَا[۲]

[397-۵]

إِذَا كُــنْتَ فِــي نِـعْمَةٍ فَـارْعَهَا   فَــإِنَّ المَــعَاصِي تُــزِيلُ النِّعَمْ
وَكُـنْ مُـوسِرًا شِئْتَ أَوْ مُعْسِرًا   فَــمَا تَــقْطَعُ الْـعَيْشَ إِلَّا بِــهَمْ
حَــلَاوَةُ دُنْــيَاكَ مَسْـمُومَةٌ   فَــلَا تَأْكُــلُ الشُّــهْدَ إِلَّا بِسَــمْ
إِذَا تَـــمَّ أَمْـــرٌ دَنَـا نَـقْصُهُ   تَـــوَقَّعْ زَوَالًا إِذَا قِـيلَ تَـمْ[۳]

[1-۶]

النَّـاسُ مِـنْ جِـهَةِ التِّـمْثَالِ أَكْـفَاءُ   أَبُـــــوهُمُ آدَمُ والأُمُّ حَـــوَّآءُ
فَإِنْ يَكُنْ لَـهُمُ فِـي أَصْـلِهِم شَـرَفٌ   يُــفَاخِرُونَ بِــهِ فَـالطِّينُ وَالمَآءُ

---

۱. M، D.

1: قُلَلِ: تلك D ‖ 2: عَارٌ: عاد D ‖ فَقُلْتُ العَار: فتلت العاد D.

۲. M، D.

2: الفَضْلِ: النفل D ‖ 4: جَزِيلُ: حَزِيلَ D M (D بی‌حرکتگذاری).

۳. M، D.

1: فَارْعَهَا: فادعها D.

مَـــا الفَـخْرُ إِلَّا لِأَهْـلِ الْـعِلْمِ إِنَّـهُمُ ... عَلَى الْـهُدَى لِـمَنِ اسْـتَهْدَى أَدِلَّآءُ
وَقِيمَةُ المَرْءِ مَـا قَـدْ كَـانَ يُـحْسِنُهُ ... وَالجَاهِلُونَ لِأَهْـلِ العِـلْمِ أَعْـدَآءُ[١]

[347-۷]

صُنِ النَّفْسَ وَاحْـمِلْهَا عَـلَى مَـا يَـزِينُهَا ... تَـعِشْ سَـالِمًا وَالْـقَوْلُ فِـيكَ جَـمِيلُ
فَإِنْ ضَاقَ رِزْقُ الْـيَوْمِ فَـاصْبِرْ إِلَـى غَـدٍ ... عَسَـى نَكَـبَاتُ الدَّهْـرِ عَـنْكَ تَـزُولُ
فَـلَا تُـرِيَنَّ النَّـاسَ إِلَّا تَـجَمُّلًا ... نَـبَا بِكَ دَهْـرٌ أَوْ جَـفَاكَ خَـلِيلُ
فَـلَا خَـيْرَ فِـي وُدِّ امْـرِءٍ مُـتَلَوِّنٍ ... إِذَا الرِّيـحُ مَـالَتْ مَـالَ حَـيْثُ تَـمِيلُ
جَـوادٌ إِذَا اسْتَغْنَيْتَ عَـنْ أَخْـذِ مَـالِهِ ... وَعِـنْدَ احْـتِمالِ الْـفَقْرِ عَـنْكَ بَـخِيلُ
فَـمَا أَكْـثَرَ الْإِخْـوانَ حِـينَ تَـعُدُّهُمْ ... وَلٰكِـنَّهُمْ فِـي النَّـائِبَاتِ قَـلِيلُ[٢]

[102-۸]

نَـفْسِي عَـلَى زَفَـرَاتِـهَا مَـحْبُوسَةٌ ... يَـا لَـيْتَها خَـرَجَتْ مَـعَ الزَّفَـرَاتِ
لَا خَيْرَ بَـعْدَكِ فِـي الْـحَيٰوةِ وَإِنَّـمَا ... أَبْكِي مَـخَافَةَ أَنْ تَـطُولَ حَـيٰوتِي[٣]

---

۱. M ، D.

1: التِّمْثال: الأَمْثَالِ D M ؛ در M، زیر مصراع نوشته شده: «التِمثال ـ خ» ‖ آدَمُ: آدَمٌ M ‖ 3: أَدِلَّآءُ: اولاء D.

۲. M ، S ، D. در S بیتهای 2 و 3 پس و پیش هستند.

1: صُن: حسن D ‖ الْقَوْل: الطّول (با یک دندانهٔ اضافه پیش از واو) D ‖ 2: إِلَى غَدٍ : D ندارد ‖ 3: فَلَا تُرِيَنَّ: وَلَا تُرِيَنَّ S ‖ إِلَّا: D ندارد ‖ دَهْرٌ: دمتر D ‖ 4: امْرِءٍ: امر D ‖ الرِّيحُ: الى يح D (البتّه کاملًا بدون نقطه) ‖ حَيْثُ: حيت D ‖ 5: اسْتَغْنَيْتَ: استغيت D (بدونِ نقطهٔ حرفِ آخِر) ‖ أَخْذِ مَالِهِ: احد ماله D ‖ عَنْكَ بَخِيلُ: عينك D ‖ 6: تَعُدُّهُمْ: تَعَدُّهُم S ‖ النَّائِبات: النَّـايِبَاتِ D S M (D بدون حرکتگذاری).

۳. M ، S ، D.

←

[۹ـ47]

قَدْ شَابَ رَاسِي وَرَاسُ الْحِرْصِ لَمْ يَشِبِ   إِنَّ الْحَرِيصَ عَلَى الدُّنْيَا لَفِي تَعَبِ
مَا لِي أَرَانِي إِذَامَا رُمْتُ مَرْتَبَةً   فَنِلْتُهَا طَمَحَتْ عَيْنِي إِلَى رُتَبِ
بِاللَّهِ رَبِّكَ كَمْ بَيْتٍ مَرَرْتُ بِهِ   قَدْ كَانَ يَعْمُرُ بِاللَّذَّاتِ وَالطَّرَبِ
طَارَتْ عُقَابُ الْمَنَايَا فِي جَوَانِبِهِ   فَصَارَ مِنْ بَعْدِهَا لِلْوَيلِ وَالْحَرَبِ
إِحْبِسْ عِنَانَكَ لَا يَجْمَحْ بِهِ طَلَبٌ   فَلَا وَرَبِّكَ مَا الْأَرْزَاقُ بِالطَّلَبِ[۱]

[۱۰ـ461]

وَمُنْذِرَتِي مِن نُحُوسِ القِرَانِ   وَمَا هُوَ مِنْ شَرِّهِ كَآئِنُ
ذُنُوبِي أَخَافُ فَأَمَّا القِرَانُ   فَإِنِّيَ مِنْ شَرِّهِ آمِنُ[۲]

[۱۱ـ333]

فَلَا تَجْزَعْ فَإِنْ أَعْسَرْتَ يَوْمًا   فَقَدْ أَيْسَرْتَ فِي دَهْرٍ طَوِيلِ

→

1: زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ: زفرانها محبوسته D ‖ 2: لا: لالا D. ‖ بَعْدَكِ: در M و S، بصراحت، کاف مکسور است.

۱. M، S، D.

2: إِذَامَا رُمْتُ: إذاما دمت D ‖ فَنِلْتُهَا طَمَحَتْ: وجدتها نظرتْ S ‖ رُتَبِ: ذنب D (بدونِ نقطۀ حرفِ آخِر) ‖ 3: باللَّذَّاتِ: باالذات D ‖ 4: جَوَانِبِهِ: D ندارد ‖ الْحَرَبِ: الخَرَبِ M؛ ضبطِ متن، مطابق S است که آشکارا «الحَرَبِ» دارد (و یک سَرِ حاءِ مُفرَدِ کوچک نیز زیرِ آن نوشته تا باشتباه «الخَرَب» خوانده نشود). ‖ 5: لَا يَجْمَحْ: لا تَجْمَحْ S.

۲. M، S، D.

2: القِرَانِ: النزان D ‖ كَآئِنُ: در M و S و D، هر سه، بجاىِ «ئـ»، «يـ» نوشته شده. ‖ 2: آمِنُ: در D چیزی شبیه به «امر» یا «افسر» (بدون نقطه و دندانه) کتابت شده است.

فَـلَا تَـيْأَسْ فَـإِنَّ الْـيَأْسَ كُـفْرٌ | لَـعَلَّ اللَّــهَ يُـغْنِى عَـنْ قَـلِيلِ
فَـلَا تَـظْنُنْ بِـرَبِّكَ ظَـنَّ سَـوْءٍ | فَـإِنَّ اللَّــهَ أَوْلَـى بِـالْجَمِيلِ
رَأَيْتُ العُسْـرَ يَـتْبَعُهُ يَسَـارٌ | وَقَـوْلُ اللَّـهِ أَصْـدَقُ كُـلِّ قِـيلِ[۱]

[90_۱۲]

إِنَّــمَا الدُّنْـيَا بَـلَآءٌ | لَـيْسَ لِـلدُّنيَا ثُـبُوتُ
إِنَّــمَا الدُّنْـيَا كَـبَيْتٍ | نَسَــجَتْهُ الْـعَنْكَبُوتُ
وَلَـعَمْرِى عَـنْ قَـلِيلٍ | كُـلُّ مَـنْ فِـيهَا يَـمُوتُ
إِنَّـمَا يَكْـفِيكَ مِـنْهَا | أَيُّـهَا الطَّـالِبُ قُـوتُ
كُـلُّ مَـنْ فِـيهَا لَـعَمْرِي | عَــنْ قَـلِيلٍ سَـيَفُوتُ[۲]

[114_۱۳]

اللَّــيْلُ دَاجٍ وَالْكِـبَاشُ تَـنْتَطِحْ | نِـطَاحَ أُسْـدٍ مَـا أَرَاهَـا تَـصْطَلِحْ
فَــمَنْ نَـجَا بِـرَاسِـهِ فَـقَدْ رَبِـحْ | مِــنْهَا قِــيامٌ ثُـمَّ مِـنْهَا مُـنْبَطِحْ[۳]

---

۱. D ،S ،M.

1: أَيْسَرْتَ: اعسرت D ‖ 2: فَلَاتَيْأَسْ: وَلَا تَيْأَسْ S ‖ الْيَأْسَ: الياس D؛ در M و S همزه کتابت شده و در S سُکون هم دارد (مطابقِ متنِ ما). ‖ 3: فَلَا تَظْنُنْ : وَلَاتَظْنُنْ S ‖ سَوْءٍ: سُوْءٍ S ‖ 4: يَتْبَعُهُ: ينبعه D.

۲. D ،S ،M. در هر سه دستنوشت (D ،S ،M)، هر یک از ابیات، بسانِ یک «لَت» (/ مصراع) کتابت گردیده است. بیتهای ۳ و ۴ در S پس و پیش هستند. بیتِ آخر را هم ندارد.

1: بَلَآءٌ: فَنَاءٌ S ‖ 2: نَسَجَتْهُ: نسّجته D ‖ 4: مِنْهَا: فِيهَا S.

۳. D ،S ،M.

1: أُسْدٍ: اشد D ‖ 2: بِرَاسِهِ: بِرَأْسِهِ S ‖ ثُمَّ مِنْهَا: وَ فريقٌ S.

[138-۱۴]

الْـمَوْتُ لَا وَالِـدًا يُـبْقِي وَلَا وَلَـدَا — هَذَا السَّبِيلُ إِلَى أَنْ لَا تَـرَى أَحَـدَا
كَـانَ النَّــبِيُّ وَلَـمْ يَـخْلُدْ لِأُمَّـتِهِ — لَـوْ خَـلَّدَ اللَّـهُ خَـلْقًا بَـعْدَهُ خَـلَدَا
لِـلْمَوْتِ فِـينَا سِـهَامٌ غَـيْرُ خَـاطِئَةٍ — مَنْ فَاتَهُ الْيَوْمَ سَهْمٌ لَمْ يَـفُتْهُ غَـدَا[۱]

[140-۱۵]

وَإِنَّ حَـيَائِي مِـنْكِ يـا بِنْتَ أَحْـمَدٍ — بِـإِظْهَارِ مَـا أَخْـفَيْتُهُ لَشَـدِيدُ
أَتَـصْرَعُنِي الْـحُمَّى لَـدَيْكِ وَأَشْـتَكِي — إِلَـيْكِ وَمَـا لِـي فِـي الرِّجَـالِ نَـدِيدُ
وَلٰكِـنْ لِأَمْـرِ اللَّــهِ تَـعْنُو رِقَـابُنَا — وَلَـيْسَ عَـلَى حُكْـمِ الْإِلٰـهِ جَـلِيدُ
وَفِـي هٰـذِهِ الحُـمَّى دَلِـيلٌ بِأَنَّـهَا — لِـمَوْتِ البَـرَايَـا قَـائِدٌ وَبَـرِيدُ[۲]

[۱۶-54 و 55]

مَا لِي وَقَـفْتُ عَـلَى القُـبُورِ مُسَـلِّمًا — قَـبْرَ الحَـبِيبِ فَـلَمْ يَـرُدَّ جَـوَابِـي
أَحَـبِيبُ مَـا لَكَ لَا تُـجِيبُ مُـنَادِيًا — أَمَـلِلْتَ بَـعْدِي خُـلَّةَ الْأَحْـبَابِ

*

۱. M، S، D.

1: وَلَدَا: وَلَدًا S ‖ لا تَرَى أَحَدَا: لا ترای احد D ‖ 2: بَعْدَهُ: قَبْلَهُ S ‖ 3: فِينَا: فيها DM ؛ «فِينَا» در متنِ S و نیز ظاهرًا به خطّی غیر از خطّ کاتب در حاشیهٔ M آمده است.

۲. M، S، D.

1: حَيَائِي: حَيَاتِي S ، حسابی D ؛ در M (ظ.) نقطه‌های یاء (بعد از حاء) گذاشته نشده؛ در S به خطّ اصلی در حاشیه نوشته شده: «حَيَايِي ـ نحـ» ‖ أَحْمَدٍ: در D حرکت ندارد ولی در M و S مَشکول و مُنَوَّن است (مطابقِ متن) ‖ أَخْفَيْتُهُ: در D «احينه» (با دو نقطه روی «حـ») یا چیزی شبیه به این است (: سهوِ کاتب) ‖ 2: أَتَصْرَعُنِي الحُمَّى: الصرعو الحمر D (یا چیزی شبیه به این) ‖ 3: تَعْنُو: در D «تفنو» یا چیزی شبیه به آن (البتّه بدونِ نقطهٔ «نـ») کتابت شده ‖ عَلَى: علیه D ‖ حُكْمِ: أَمْرِ S ‖ الإِلٰهِ جَلِيدُ: الّا له حلید D (البتّه بدون هیچ نقطه) ‖ 4: قائِدٌ: قَايِدٌ DSM (D کاملًا بدون حرکت است).

قَالَ الْحَبِيبُ وَكَيْفَ لِي بِجَوابِكُمْ   وَأَنَا رَهِينُ جَنادِلٍ وَتُرَابِ
أَكَلَ التُّرَابُ مَحَاسِنِي فَنَسِيتُكُمْ   وَشُغِلْتُ عَنْ أَهْلِي وَعَنْ أَتْرَابِي
فَعَلَيْكُمُ مِنِّي السَّلَامُ تَقَطَّعَتْ   عَنِّي وَعَنْكُمْ خُلَّةُ الْأَحْبَابِ[1]

[۱۷ـ38]

اِلْبَسْ أَخَاكَ عَلَى عُيُوبِهْ   وَاسْتُرْ وَغَطِّ عَلَى ذُنُوبِهْ
وَاصْبِرْ عَلَى ظُلْمِ السَّفِيهِ   وَلِلزَّمانِ عَلَى خُطُوبِهْ
وَدَعِ العِتَابَ تَكَرُّمًا   وَكِلِ الظَّلُومَ إِلَى حَسِيبِهْ[2]

[۱۸ـ91]

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الدَّهْرَ يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ   يَكُرَّانِ مِنْ سَبْتٍ جَدِيدٍ إِلَى سَبْتِ
فَقُلْ لِجَدِيدِ الثَّوْبِ لَابُدَّ مِنْ بِلًى   وَقُلْ لِاجتِماعِ الشَّمْلِ لَابُدَّ مِنْ شَتِّ[3]

[۱۹ـ134]

إِنَّ الَّذِينَ بَنَوْا فَطَالَ بِنَاؤُهُم   وَاسْتَمْتَعُوا بِالْأَهْلِ والْأَوْلَادِ

---

۱. M، S، D. بیتِ 3 در D نیست؛ در M هم (ظاهرًا به خطّ اصلی) در حاشیه نوشته شده.
2: أَحَبِيبُ: اجیب D ‖ 3: كَيْفَ: لیس M؛ ضبطِ متن از S است. ‖ 4: أَتْرابِي: اترانی D.
در S در هامشِ چهارمین بیت نوشته شده: «وَ قَالَ عَلَيْهِ‌السَّلَمُ».
۲. M، S، D.
2: لِلزَّمانِ: للرّمان D ‖ 3: تَكَرُّمًا: + و D.
۳. M، S، D.
1: يَكُرَّانِ: يكر D.

جَـرَتِ الرِّيَـاحُ عَـلَى مَـحَلِّ دِيَـارِهِمْ فَكَأَنَّـــهُمْ كَـــانُوا عَـــلَى مِـيعَادِ[۱]

[165 ـ ۲۰]

اِصْـبِرْ عَـلَى تَـعَبِ الْإِدْلَاجِ وَالسَّـهَرِ وَلِـلـرَّوَاحِ عَـلَى الحَـاجَاتِ وَالْـبُكَرِ
لَا تَـضْجَرَنَّ وَلَا يُـعْجِزْكَ مَـطْلَبُهَا فَالنُّجْحُ يَـتْلَفُ بَـيْنَ الْـعَجْزِ وَالضَّـجَرِ
إِنِّـي وَجَـدْتُ وَ فِـي الْأَيَّـامِ تَـجْرِبَةٌ لِـلـصَّبْرِ عَـاقِبَةً مَـحْمُودَةَ الْأَثَـرِ
وَقَـلَّ مَـنْ جَـدَّ فِـي أَمْـرٍ يُـطَالِبُهُ فَـاسْتَصْحَبَ الصَّـبْرَ إِلَّا فَـازَ بِـالظَّفَرِ[۲]

[168 ـ ۲۱]

يَا طَـالِبَ الصَّـفْوِ فِـي الدُّنْـيَا بِـلَا كَـدَرٍ طَـلَبْتَ مَـعْدُومَةً فَـايْئَسْ عَـنِ الظَّـفَرِ
وَاعْـلَمْ بِأَنَّكَ مَـا عُـمِّرْتَ مُـمْتَحَنٌ بِـالْخَيْرِ وَالشَّـرِّ وَالمَـيْسُورِ وَالعُسُـرِ
أَنَّـى تَـنَالُ بِـهَا نَـفْعًا بِـلَا ضَـرَرٍ وَإِنَّـمَا خُـلِقَتْ لِـلنَّفْعِ وَالضَّـرَرِ
فِي الجُـبْنِ عَـارٌ وَفِـي الْإِقْـدَامِ مَكْـرُمَةٌ وَ مَـنْ يَـفِرُّ فَـلَنْ يَـنْجُو مِـنَ القَـدَرِ[۳]

[166 ـ ۲۲]

اِصْـبِرْ قَـلِيلًا فَـبَعْدَ الْـعُسْرِ تَـيْسِيرُ وَكُـلُّ أَمْـرٍ لَـهُ وَقْتٌ وَتَـدْبِيرُ

---

۱. M، S، D.

1: بِنَاؤُهُم: نباوهم D.

۲. M، S، D.

1: الْإِدْلَاجِ: لادلاج D ‖ 2: فالنُّجْحُ: فالنّحج D ‖ الْعَجْز: الفجر D.

۳. M، S، D.

1: مَعْدُومَةً فَايْئَسْ: معدمة قاير (يا: فاير) D (البتّه بدونِ نقطهٔ حرفِ ماقبلِ آخِر) ‖ عَنِ: مِنَ S ‖ 4: يَفِرُّ: يغرّ (يا چيزى شبيه به آن) D.

در S اين فِقْره پس از فِقْرهٔ ۲۴ آمده است.

وَلِــلْمُهَيْمِنِ فِــي حَــالَاتِنَا نَظَرٌ   وَفَــوْقَ تَــدْبِيرِنَا لِــلَّهِ تَــقْدِيرُ[۱]

[۲۳ـ 178]

جَمِيعُ فَـوَائِـدِ الدُّنْـيَا غُـرُورُ   وَ لَا يَــبْقَى لِـمَسْرُورٍ سُـرُورُ
وَقُـلْ لِـلشَّامِتِينَ بِـنَا أَفِـيقُوا   فَـإِنَّ نَـوَآئِبَ الدُّنْـيَا تَـدُورُ[۲]

[۲۴ـ 30]

فَــلَوْ كَــانَتِ الدُّنْـيَا تُـنَالُ بِـفِطْنَةٍ   وَفَضْلٍ وَعَقْلٍ نِلْتُ أَعْلَى الْـمَرَاتِبِ
وَلٰكِــنَّمَا الْأَرْزَاقُ حَــظٌّ وَقِسْـمَةٌ   بِــفَضْلِ مَـلِيكٍ لَا بِـحِيلَةِ طَـالَبِ[۳]

[۲۵ـ 212]

أَنَا الَّـذِي سَـمَّتْنِي أُمِّــي حَـيْدَرَهْ   رِيــبَالُ آجَــامٍ وَلَـيْثٌ قَسـوَرَهْ
عَـبْلُ الذِّرَاعَـيْنِ شَـدِيدُ الْقَـصَرَهْ   أَكِيلُكُمْ بِـالسَّيْفِ كَـيْلَ السَّـنْدَرَهْ
أَضْرِبُ بِالسَّيْفِ رِقَابَ الكَفَرَهْ[۴]

---

۱. M، S، D.

۲. M، S، D.

1: فَوَائِدِ: فَوَايِدِ M، S، D (D بدونِ حركتگذاری) ‖ غُرُورُ: غُرُورٌ S ‖ 2: أَفِيقُوا: افيقو D ‖ نَوَائِبَ: در S بجایِ «ئـ»، «یـ» آمده.

۳. M، S، D.

2: لٰكِنَّمَا: لكنّها D ‖ بِحِيلَةِ : عيلة D .

۴. M، S، D. مصراعِ دوم در S و D نيست، و در M هم در متن رادّه‌ای گذاشته شده و در هامش با رمزِ «خ» كتابت گرديده. همچُنين در M، در حاشيه، اين مصراع با رمزِ «خ» افزوده شده. «اَطْعَنُكُم بالرُّمحِ قَرمَ الكَفره».

←

[197 ـ ۲۶]

تَكَثَّرْ مِنَ الْإِخْـوَانِ مَـا اسْـطَعْتَ إِنَّـهُمْ عِـــمَادٌ إِذَا اسْـتَنْجَدْتَهُمْ وَظُـهُورُ

فَـمَا بِكَـثيرٍ أَلْـفُ خِـلٍّ وَصَاحِبٍ وَإِنَّ عَـــدُوًّا واحِـــدًا لَكَـــثِيرُ[1]

[248 ـ ۲۷]

أَتَـــمُّ النَّــاسِ أَعْــرَفُهُمْ بِـنَقْصِهْ وَأَقْـــمَعُهُمْ لِشَـــهْوَتِهِ وَحِـرْصِهْ

فَـدَانِ عَـلَى السَّـلَامَةِ مَـنْ تُـدَانِـي وَمَـــن لَـمْ تَـرْضَ صُـحْبَتَهُ فَأَقْـصِهْ

وخَـلِّ الفَـحْصَ مَـا اسْـتَغْنَيْتَ عَـنْهُ فَكَـــمْ مُسْـــتَجلِبٍ عَـطَبًا بِـفَحْصِه[2]

[266 ـ ۲۸]

دَعِ الْـحِرْصَ عَـلَى الدُّنْـيَا وَفِـي الْـعَيْشِ فَـلَا تَـطْمَعْ

وَلَا تَـــجْمَعْ مِـــنَ الْـمَالِ فَـلَا تَـدْرِي لِـمَنْ تَـجْمَعْ

فَـــلَا تَـدْرِي أَ فِـي أَرْضِـ كَ أَمْ فِـي غَـيْرِهَا تُـصْرَعْ

وَإِنَّ الرِّزْقَ مَــــقْسُومٌ وَكَـــدُّ الْـــمَرْءِ لَا يَـنْفَعْ

→

1: لَيْثٌ : لَيْثُ M ‖ 2: عَبْلٌ: در M، حرفِ آخِر، هم مکسور است و هم مضموم؛ در D «عیل» نوشته شده؛ و در S در هامش «شَبْحُ ـ نحـ » کتابت گردیده. ‖ شَدِيدُ: در M حرفِ آخِر مکسور است. ضبطِ نصِّ ما مطابقِ S است.

۱. M، S، D.

1: تَكَثَّرْ ... إِنَّهُمْ: عَلَيْكَ بِإِخْوَانِ الصَّفَآءِ فَإِنَّهُمْ S ‖ اسْتَنْجَدْتَهُمْ: استجدتهم D.

۲. M، S، D.

1: أَقْمَعُهُمْ: اتبعهم D ‖ 2: عَلَى السَّلَامَةِ: علمتى D ‖ وَ مَنْ: D «مَنْ» را ندارد. ‖ 3: اسْتَغْنَيْتَ: در D بدون دندانه‌های نون و یاء و بدون نقطه‌های «ت» کتابت شده! ‖ عَطَبًا: آشکارا در M و S «عَطْبًا» ـ به سکون طاء ـ کتابت گردیده است.

فَـــقِيرٌ كُــلُّ ذِي حِــرْصٍ غَــنِيٌّ كُــلُّ مَــنْ يَــقْنَعْ[۱]

[۲۹ـ297]

لَــوْ كَــانَ بِـالحِيَلِ الغِـنَى لَـوَجَدْتَنِي بِــنُجُومِ أَقْـطَارِ السَّـمَآءِ تَـعَلُّقِي

لٰكِـنَّ مَـنْ رُزِقَ الحِـجَى حُـرِمَ الغِـنَى ضِـدَّانِ مُـفْتَرِقَانِ أَيَّ تَـفَرُّقِ[۲]

[۳۰ـ315]

قَــوْمِي إِذَا اشْـتَبَكَ القَـنَا جَعَلُوا الصُّدُورَ لَهَا مَسَالِكْ

اللَّابِسِــينَ قُــلُوبَهُمْ فَـوْ قَ الـدُّرُوعِ لِـدَفْعِ ذٰلِـكْ[۳]

[۳۱ـ317]

أُشْـدُدْ حَـيَازِيمَكَ لِـلْمَوْتِ فَــإِنَّ الْــمَوْتَ لَاقِــيكَا

وَلَا تَــجْزَعْ عَــنِ الْـمَوْتِ إِذَا حَــلَّ بِــوَادِيكَــا[۴]

---

۱. M، S، D.

3: فَلَا تَدْرِى: وَ لَاتَدْرِى S ‖ 4: وَ إِنَّ: فَإِنَّ S ‖ 5: فَقِيرٌ: در D دندانه و نقطهٔ یاء نیست ولی میانِ قاف و راء کشیدگی داده شده!

۲. M، S، D.

2: الغِنَى: المُنَى S؛ در هامشِ S هم «اللُّهَى ـ نحـ» نوشته شده است.

۳. M، S، D.

1: قَوْمِي: قى D ‖ القَنَا: التنا D ‖ لَهَا: در D چیزی شبیه «اما» یا «بما» یا نظیرِ اینها نوشته شده است. ‖ مَسَالِكْ: سالك D ‖ 2: اللَّابِسِينَ: لابين D ‖ فَوْ: در D «قو» هم خوانده می‌شود.

۴. M، S، D.

1: حَيَازِيمَكَ: حياذيمك D ‖ 2: عَنِ: مِنَ S.

[313-۳۲]

مَن لَم يَكُنْ جَدُّهُ مُسَاعِدَهُ فَحَتْفُهُ أَنْ يَجِدَّ فِي الْحَرَكَهْ
فَقُلْ لِمَنْ حَالُهُ مُوَلِّيَةٌ لَا تَعْرِضَنْ بِالْحَرَاكِ لِلْهَلَكَهْ[۱]

[320-۳۳]

يَا مَنْ بِدُنْيَاهُ اشْتَغَلْ وَغَرَّهُ طُولُ الْأَمَلْ
الْمَوْتُ يَأتِي بَغْتَةً وَالْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلْ
وَلَمْ تَزَلْ فِي غَفْلَةٍ حَتَّى دَنَا مِنْكَ الْأَجَلْ[۲]

[156-۳۴]

أُرِيدُ حِبَآءَهُ ويُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادِ[۳]

[358-۳۵]

صَيْدُ الْمُلُوكِ أَرَانِبٌ وَثَعَالِبٌ وَإِذَا رَكِبْتُ فَصَيْدِيَ الْأَبْطَالُ[۴]

---

۱. M، S، D.

1: لَم: D ندارد. ‖ 2: حَالُهُ: حَالَهُ S ‖ لَا تَعْرِضَنْ: لاتعرفنّ D ‖ بِالْحَرَاكِ: بِالحِرَاكِ S.

۲. M، S، D. بیتِ 3 تنها در S هست.

1: وَ: قَدْ S؛ D ندارد. ‖ 2: يَأتِي: در M همزهٔ بالای الف نوشته نشده.

۳. M، S، D. این فِقْره، در S پس از فِقْرهٔ ۳۵ آمده است.

1: حِبَآءَهُ: حَيَوتَهُ S ‖ عَذِيرَكَ: غديرك D ‖ مُرَادِ: مرادی D.

۴. M، S، D. این فِقْره، در S پس از فِقْرهٔ ۲۸ آمده است.

1: أَرَانِبٌ وَ ثَعَالِبٌ: چُنین است (آشکارا با تنوین) در M و S.

[۳۶ـ351]

أَخَافُ وَأَرْجُو عَفْوَهُ وَعِقَابَهُ   وَأَعْلَمُ حَقًّا أَنَّهُ حَكَمٌ عَدْلُ

فَإِنْ يَكُ عَفْوٌ فَهُوَ مِنْهُ تَفَضُّلٌ   وَإِنْ يَكُ تَعْذِيبٌ فَإِنِّي لَهُ أَهْلُ[۱]

[۳۷ـ4]

دَعْ ذِكْرَهُنَّ فَمَا لَهُنَّ وَفَآءُ   رِيحُ الصَّبَا وَعُهُودُهُنَّ سَوَآءُ

يَكْسِرْنَ قَلْبَكَ ثُمَّ لَا يَجْبُرْنَهُ   وَقُلُوبُهُنَّ مِنَ الدَّوَآءِ خَلَآءُ[۲]

[۳۸ـ322]

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً   فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَ أَنْبَلُ

وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا   فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ

وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا   فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْحُرُّ يَبْخَلُ

وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أُنْشِيَتْ   فَقَتْلُ امْرِءٍ فِي اللَّهِ بِالسَّيْفِ أَفْضَلُ[۳]

[۳۹ـ390]

كَيْفِيَّةُ النَّفْسِ لَيْسَ الْمَرْءُ يُدْرِكُهَا   فَكَيْفَ كَيْفِيَّةُ الْجَبَّارِ فِي الْقِدَمِ

---

۱. D ،S ،M.

1: حَكَمٌ: در هامش M نوشته شده: «مَلِكٌ ـ خ».

۲. D ،S ،M. در S بیتِ دوم، به سببِ افتادگی، نیست، و این آغازِ افتادگی در دستنوشتِ S است. پایان افتادگی ـ چُنان که بیاید ـ در فِقْرهٔ ۵۲ خواهد بود.

۳. D ،M.

1: تُعَدُّ: M «تَعُدُّ» ضبط کرده ولی در حاشیه «تُعَدُّ» نوشته‌اند. ‖ أَنْبَلُ: انبك D ‖ 3: تَكُنِ: ترك D ‖ جَمْعُهَا: حرکتِ عین در M به نظر می‌رسد که زبَر باشد ‖ الحُرُّ: در D حرکت و تشدید ندارد و یک نقطه بالا و یک نقطه پائین دارد. ‖ 4: امْرِءٍ: امر D.

هُـــوَ الَّـــذِي أَنشأَ الْأَشْـيَاءَ مُـبْتَدِعًا   فَكَـيْفَ يُـدْرِكُهُ مُسْـتَحْدَثُ النَّسَـمِ[١]

[۴۰ـ396]

فَـــمَنْ يَـحْمَدِ الدُّنْـيَا بِشَـيْءٍ يَسُـرُّهُ   فَسَوْفَ لَـعَمْرِي عَـنْ قَـلِيلٍ يَـلُومُها

إِذَا أَقبَلَتْ كَـانَتْ عَـلَى الْـمَرْءِ فِـتْنَةٌ   وَإِنْ أَدبَرَتْ كَـانَتْ كَـثِيرًا هُـمُومُها[٢]

[۴۱ـ401]

لَا تُـــودِعِ السِّــرَّ إِلَّا عِـنْدَ ذِي كَـرَمٍ   وَالسِّرُّ عِـنْدَ كِـرَامِ النَّـاسِ مَكْـتُومُ

وَالسِّرُّ عِنْدِي فِـي بَـيْتٍ لَـهُ غَـلَقٌ   قَدْ ضَاعَ مِفْتاحُهُ وَالْبَابُ مَـخْتُومُ[٣]

[۴۲ـ391]

كَـــمْ مِـــنْ أَدِيبٍ فَـــطِنٍ عَـــالِمٍ   مُسْتَـكْمِـلِ الْـعَقْـلِ مُقِـلٍّ عَدِيمْ

وَمِـــنْ جَـــهُولٍ مُكْـــثِرٍ مـــالُهُ   ذٰلِكَ تَـــقْدِيرُ الْـــعَزِيزِ الْـــعَلِيمْ[۴]

[۴۳ـ220]

إِذَا اجْـــتَمَعَتْ عُـلْيَا مَـعَدٍّ وَمَـذْحِجٍ   بِـــمَعْرَكَـــةٍ يَـــوْمًا فَـــإِنِّي أَمِـيرُهَا

مُسَـــلَّمَةٌ أَكْـفَالُ خَـيْلِي فِـي الْـوَغَا   وَمَكْـــــلُومَةٌ لَـــبَّاتُها وَنُـــحُورُهَا

---

١. M، D.

٢. M، D.

1: فَسَوْفَ: فسوق D.

٣. M، D.

2: غَلَقٌ: علق D.

۴. M، D.

حَـرَامٌ عَـلَى أَرْمَـاحِنَا طَـعْنُ مُـدْبِرٍ وَتَنْدَقُّ مِنْها فِي الصُّدُورِ صُـدُورُها[1]

[۴۴ـظ. ندارد]

إِنَّ الَّـــذِينَ شَـرَوْا دُنْـيَا بِآخِـرَةٍ لَمْ يَربَحُوا بِاتِّخاذِ الْـبَيْعِ بَـلْ خَسِـرُوا

بَـاعُوا كَـرِيمًا جَـدِيدًا بَـاقِيًا حَسَـنًا بِدَارِسٍ طَامِسٍ يَا بِئْسَ مَا اتَّـجَرُوا![2]

[۴۵ـ449]

لَا تَــخْضَعَنَّ لِـمَخْلُوقٍ عَـلَى طَـمَعٍ فَـإِنَّ ذٰلِكَ نَـقْصٌ مِـنْكَ فِـى الدِّيـنِ

وَاسْـتَرْزِقِ اللَّـهَ مِـمَّا فِـي خَـزَائِـنِهِ فَـــإِنَّ ذلِكَ بَــيْنَ الْكَــافِ وَالنُّـــونِ

مَا أَحْسَـنَ الدِّيـنَ و الدُّنْـيَا إِذَا اجْـتَمَعَا لَا بَـــارَكَ اللَّـهُ فِـي الدُّنْـيَا بِـلَا دِيـنِ[3]

[۴۶ـ445]

هَــوِّنِ الْأَمْـرَ تَـعِشْ فِـي رَاحَـةٍ قَـــلَّمَا هَـــوَّنْتَ إِلَّا سَــيَهُون

تَــطْلُبُ الرَّاحَــةَ فِـي دَارِ الْـعَنَا خَابَ مَن يَطْلُبُ شَيْئًا لَا يَكُون![4]

---

۱. M، D.

1: مَذْحِجٍ: مذاحح D ‖ 2: الْوَغَا: الوعاء D.

۲. M، D.

1: خَسِرُوا: خسرو D ‖ 2: بَاعُوا: کاتبِ M، نخست «بَاقُوا» نوشته، و سپس تصحیح شـده است. ‖ بِئْسَ: در D حرفِ دوم نه همزه دارد و نه نقطه ‖ اتَّجَرُوا: اتجرو D.

۳. M، D.

2: خَزَائِنِهِ: خَزَاینِه DM (D حرکتگذاری نشده).

۴. M، D. D بیتِ 2 را ندارد.

1: هَوِّنِ: هوان D.

[446_۴۷]

إِذَا هَبَّتْ رِيَاحُكَ فَاغْتَنِمْهَا فَعُقْبَى كُلِّ خَافِقَةٍ سُكُونُ
فَلَا تَغْفُلْ عَنِ الْإِحْسَانِ فِيهَا فَلَا تَدْرِي السُّكُونَ مَتَى يَكُونُ[۱]

[13_۴۸]

لَنِعْمَ الْيَوْمُ يَوْمُ السَّبْتِ حَقًّا لِصَيْدٍ إِنْ أَرَدْتَ بِلَا امْتِرَآءِ
وَفِي الْأَحَدِ الْبِنَآءُ لِأَنَّ فِيهِ تَبَدَّى اللَّهُ فِي خَلْقِ السَّمَآءِ
وَفِي الْإِثْنَيْنِ إِنْ سَافَرْتَ فِيهِ سَتَظْفَرُ بِالنَّجَاحِ وَبِالثَّرَآءِ
وَمَنْ يُرِدِ الْحِجَامَةَ فَالثَّلْثَاءُ فَفِي سَاعَاتِهَا سَفْكُ الدِّمَآءِ
وَإِنْ شَرِبَ امْرُؤٌ يَوْمًا دَوَآءً فَنِعْمَ الْيَوْمُ يَوْمُ الْأَرْبِعَآءِ
وَفِي يَوْمِ الْخَمِيسِ قَضَآءُ حَاجٍ فَفِيهِ اللَّهُ يَأْذَنُ بِالدُّعَآءِ
وِفِي الْجُمُعَاتِ تَزْوِيجٌ وَعُرْسٌ وَلَذَّاتُ الرِّجَالِ مَعَ النِّسَآءِ
وَهذَا الْعِلْمُ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيُّ الْأَنْبِيَآءِ[۲]

[24_۴۹]

إِذَا اشْتَمَلَتْ عَلَى الْيَاسِ الْقُلُوبُ وَضَاقَ لِمَا بِهِ الصَّدْرُ الرَّحِيبُ

---

۱. M، D.

1: خافِقَةٍ: خاقة D ‖ 2: السُّكُونَ: در M، بروشنی، حرفِ آخِر مفتوح است.

۲. M، D. در D، مصراعِ دومِ بیتِ 2 و مصراعِ یکمِ بیتِ 3، پشتِ سرهم، پس از مصراعِ دومِ بیتِ 3 آمده‌اند.

3: سَافَرْتَ: ما فوت D ‖ بِالثَّرَآءِ: بالشّراء D ‖ 4: الْحِجَامَةَ: در M به فتحِ حاء ضبط شده است. ‖ فالثَّلْثَآءُ: فا الثلثا D ‖ 5: دَوَآءً: دواءٌ D ‖ 7: عُرْسٌ: عِرْسٌ M ‖ 8: لَا: در دستنوشتِ M، زیرِ سطر، «لم ـ خ» نوشته شده است.

وَأَوْطَنَتِ الْمَكَارِهُ وَاطْمَأَنَّتْ ... وَأَرْسَتْ فِي أَمَاكِنِهَا الْقُلُوبُ
وَلَمْ يُرَ لِانْكِشَافِ الضُرِّ وَجْهٌ ... وَلَا أَغْنَى بِحِيلَتِهِ الْأَدِيبُ
أَتَاكَ عَلَى قُنُوطٍ مِنْكَ غَوْثٌ ... يَمُنُّ بِهِ اللَّطِيفُ الْمُسْتَجِيبُ
وَكُلُّ الْحَادِثَاتِ إِذَا تَنَاهَتْ ... فَمَوْصُولٌ بِهَا فَرَجٌ قَرِيبُ[۱]

[167-۵۰]

إِنْ عَضَّكَ الدَّهْرُ فَانْتَظِرْ فَرَجًا ... فَإِنَّهُ نَاظِرٌ بِمُنْتَظِرِهْ
أَوْ مَسَّكَ الضُّرُّ وَابْتُلِيتَ بِهِ ... فَاصْبِرْ فَإِنَّ الرَّخَاءَ فِي أَثَرِهْ
رُبَّ مُعَافىً شَكَا تَقَلُّبَهُ ... وَمُشْتَكٍ مَا يَنَامُ مِنْ سَهَرِهْ
وَآخَرٍ فِي عِشَاءِ لَيْلَتِهِ ... دَبَّ إِلَيْهِ الْبَلَاءُ فِي سَحَرِهْ
مَنْ صَحِبَ الدَّهْرَ ذَمَّ صُحْبَتَهُ ... وَنَالَ مِن صَفْوِهِ وَمِنْ كَدَرِهْ[۲]

[327-۵۱]

لَا تَجْزَعَنَّ مِنَ الْهُزَالِ فَرُبَّمَا ... ذُبِحَ السَّمِينُ وَعُوفِيَ الْمَهْزُولُ
وَاجْعَلْ فُؤَادَكَ لِلتَّوَاضُعِ مَنْزِلًا ... إِنَّ التَّوَاضُعَ بِالشَّرِيفِ جَمِيلُ
وَإِذَا وَلِيتَ أُمُورَ قَوْمٍ لَيْلَةً ... فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ عَنْهُمُ مَسْؤُولُ
وَإِذَا حَمَلْتَ إِلَى الْقُبُورِ جِنَازَةً ... فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ بَعْدَهَا مَحْمُولُ

---

۱. M، D.

1: الصَّدْرُ: الصدور D ‖ 3: أَغْنَى بِحِيلَتِهِ: اعنى بحلية D (البتّه بدونِ نقطهٔ نون) ‖ 4: قُنُوطٍ: قُنُوتٍ DM؛ ولی در M زيرِ «تٍ»، «ط» نوشته شده است.

۲. M، D.

3: مُعَافىً: در D ظاهرًا نخست «معافى» نوشته و سپس آن را به «معافا» بَدَل کرده، يا بالعکس؛ فى‌الجمله ضبطِ مغشوش و مشتبهی دارد. ‖ 4: دَبَّ: رب D ‖ 5: صُحْبَتَهُ: صحبة D.

يا صاحِبَ القَبْرِ المُنَقَّشِ سَطْحُهُ ... وَلَعَلَّهُ مِنْ تَحْتِهِ مَغْلُولُ[۱]

[362 ـ ۵۲]

أَقِيكَ بِنَفْسِي أَيُّهَا الْمُصْطَفَى الَّذِي ... هَدَانَا بِهِ الرَّحْمٰنُ مِنْ غُمَّةِ الْجَهْلِ
وَمَن كَانَ لِي مُذْ كُنْتُ طِفْلًا وَيَافِعًا ... وَأَنْعَشَنِي بِالنَّهْلِ مِنْهُ وَبِالْعَلِّ
وَمَنْ جَدُّهُ جَدِّي وَمَنْ عَمُّهُ عَمِّي ... وَمَنْ نَجْلُهُ نَجْلِي وَمَنْ بِنْتُهُ أَهْلِي
وَمَن حِينَ آخَىٰ بَيْنَ مَنْ كَانَ حَاضِرًا ... دَعَانِي وَآخَانِي وَبَيَّنَ مِنْ فَضْلِي
لَكَ الْفَضْلُ إِنِّي مَا حَيِيتُ لَشَاكِرٌ ... لِإِتْمَامِ مَا أَوْلَيْتَ يَا خَاتِمَ الرُّسْلِ[۲]

[364 ـ ۵۳]

رَأَيْتُ الْمُشْرِكِينَ بَغَوا عَلَيْنَا ... وَلَجُّوا فِي الْغَوَايَةِ وَالضَّلَالِ
وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ إِذْ نَفَرْنَا ... غَدَاةَ الْجَمْعِ بِالْأَسَلِ الطِّوَالِ
فَإِنْ تَبْغُوا وَتَفْتَخِرُوا عَلَيْنَا ... بِحَمْزَةَ وَهْوَ فِي الْغُرَفِ الْعَوَالِي
وَقَدْ أَوْدَى بِعُتْبَةَ يَوْمَ بَدْرٍ ... وَقَدْ أَبْلَى وَجَاهَدَ غَيْرَ آلِ
وَقَدْ غَادَرْتُ كَبْشَهُمُ قَتِيلًا ... بِحَمْدِ اللَّهِ طَلْحَةَ فِي الْمَجَالِ
فَخَرَّ لِوَجْهِهِ وَرَفَعْتُ عَنْهُ ... رَقِيقَ الْحَدِّ حُودِثَ بِالصِّقَالِ[۳]

---

۱. M ، D . مصراعِ دوم بیتِ 3 و مصراعِ یکمِ بیتِ 4، در D افتاده است.

1 : تَجْزَعَنَّ: تحرعی D (البتّه حتّی بدونِ نقطهٔ «تـ») ‖ 3 : لَیْلَةً: لیلته D ‖ 5 : مَغْلُولُ: مغلولٌ D .

۲. M ، S ، D . S از بیتِ 3 به بعد را دارد و اینجا پایانِ افتادگیِ پیشگفته در دستنوشتِ S است.

4 : حَاضِرًا: حاظرا D ‖ وَ آخَانِی: فَآخَانِی S ‖ 5 : إِنِّی: مَابی M و D ؛ ولی در M، زیرِ سطر، «انّی ـ خ» نوشته شده. ضبطِ متن مطابقِ این نسخه‌بدل و S است. ‖ حَیِیتُ: در D یک دندانهٔ یاء و دو نقطهٔ تاء گذاشته نشده. ‖ لِإِتْمَامِ: لِإِحْسَانِ S ؛ ولی در حاشیهٔ S نوشته شده: «لاتمام ـ نحـ».

۳. M ، S ، D .

1 : الْغَوَايَةِ: الغرابة D ؛ در حاشیهٔ S هم «العَدَاوة ـ نحـ» نوشته شده. ‖ 2 : الطِّوَالِ: الطِّوَلِ S ‖ 3 : تَبْغُوا وَ

←

[334-۵۴]

مَـا اعْـتَاضَ بَـاذِلُ وَجْـهِهِ بِسُـؤَالِـهِ — عِــوَضًا وَلَــوْ نَـالَ الْـمُنَى بِسُـؤَالِ
وَإِذَا السُّـــؤَالُ مَــعَ النَّــوَالِ وَزَنْـتَهُ — رَجَــحَ السُّـؤَالُ وَخَـفَّ كُـلُّ نَـوَالِ
وَإِذَا ابْـتُلِيتَ بِـبَذْلِ وَجْـهِكَ سَآئِـلًا — فَـــابْذُلْهُ لِـــلْمُتَكَرِّمِ الْــمِفْضَالِ
إِنَّ الكَـــرِيمَ إِذَا حَـــبَاكَ بِــمَوْعِدٍ — أَعْــطَاكَــهُ سَــلِسًا بِــغَيْرِ مِطَالِ[۱]

[421-۵۵]

يَا عَمْرُو! قَـدْ لَاقَـيْتَ فَـارِسَ بُـهْمَةٍ — عِـــنْدَ اللِّــقَآءِ مُــعَاوِدَ الْإِقْــدَامِ
يَــدْعُو إِلَــى دِيــنِ الْإِلَـهِ وَنَـصْرِهِ — وَإِلَــى الْــهُدَى وَشَـرَائِعِ الْإِسْـلَامِ
بِـــمُهَنَّدٍ عَــضْبٍ رَقِــيقٍ حَــدُّهُ — ذِي رَوْنَــقٍ يَــبْرِي الْــفَقَارَ حُسَـامِ
ومُـــحَمَّدٌ فِـــينَا كَأَنَّ جَــبِينَهُ — شَــمْسٌ تَـجَلَّتْ مِـنْ خِـلَالِ غَـمَامِ
وَاللَّـــهُ نَــاصِرُ دِيــنِهِ وَنَــبِيِّــهِ — وَمُـــعِينُ كُــلِّ مُـوَحِّدٍ مِــقْدَامِ
شَــهِدَتْ قُــرَيْشٌ وَالْــقَبَائِلُ كُـلُّهَا — أَنْ لَـيسَ فِـيهَا مَـنْ يَـقُومُ مَـقَامِي[۲]

→

1: الغَوَايَةِ: الغرابة D؛ در حاشيهٔ S هم «العَدَاوة ـ نحـ» نوشته شده. ‖ 2: الطِّوَالِ: الطِّوَلِ S ‖ 3: تَبْغُوا وَ تَفْتَخِرُوا: تبغو و تفتخرو D ‖ وَ هْوَ: وَ هُوَ M، فهْوَ S ‖ 4: بِعُتْبَةَ: در D «بعتة» نوشته شده است با یک دندانهٔ إضافی. ‖ 5: كَبْشَهُمْ: در D از مجموعِ چهار دندانه، دو دندانه گذاشته شده و تنها سه نقطه بر فرازِ کلمه!

۱. M، S، D.

2: وَ إِذَا: فَإِذَا S ‖ وَزَنْتَهُ: وذنته D ‖ خَفَّ: در D در آخرِ فاء دو نقطه هم گذاشته؛ یعنی «خفّت» نوشته، ولی بدونِ دندانهٔ نخستِ تاء. ‖ 3: إِذَا: اذ D ‖ سَآئِلًا: در هر سه دستنوشت (M، S، D) بجایِ «ئـ»، «یـ» نوشته شده. ‖ فَابْذُلْهُ لِلْمُتَكَرِّمِ: فانزله للمتكوم D ‖ 4: حَبَاكَ: جباك D.

۲. M، S، D.

←

[363 ـ ۵۶]

أَلَـــمْ تَــرَ أَنَّ اللَّـــهَ أَبْــلَى رَسُــولَهُ ‏ ‏ بَــلَآءَ عَـزِيــزٍ ذِي اقْتِدَارٍ وَذِي فَـضْلِ

بِــــمَا أَنْـــزَلَ الْكُـــفَّارَ دَارَ مَـــذَلَّةٍ ‏ ‏ فَلَاقَوا هَـوَانًـا مِـن إِسَـارٍ وَمِـنْ قَـتْلِ

وَحَكَّـــمَ فِــيهِمْ يَــوْمَ بَــدْرٍ رَسُـولَهُ ‏ ‏ وَقَــوْمًا كُـمَاةً فِـعْلُهُم أَحْسَـنُ الْـفِعْلِ

بِأَيْــدِيهِمْ بِــيضٌ خِــفَافٌ قَــوَاطِعٌ ‏ ‏ وَقَــدْ حَـادَثُوهَا بِـالْجِلَآءِ وَبِـالصَّقْلِ

فَكَمْ غَـادَرُوا مِـنْ نَـاشِيءٍ ذِي حَـمِيَّةٍ ‏ ‏ صَـرِيعًا ومِـنْ ذِي نَـجْدَةٍ مِـنْهُمُ كَـهْلِ

نَــوَائِــحُ تَــبْكِي عُـتْبَةَ الْـغَيِّ وَابْـنَهُ ‏ ‏ وَشَــيْبَةَ تَــبْكِيهِ وَتَــبْكِي أَبَـاجَهْلِ[۱]

[328 ـ ۵۷]

لِـكُلِّ اجْـتِمَاعٍ مِــنْ خَـلِيلَيْنِ فُـرْقَةٌ ‏ ‏ وَكُــــلُّ الَّــذِي دُونَ الْـــمَمَاتِ قَــلِيلُ

وَإِنَّ افْــتِقَادِي فَـــاطِمًا بَــعْدَ أَحْــمَدٍ ‏ ‏ دَلِــيلٌ عَــلَى أَن لَا يَــدُومَ خَــلِيلُ[۲]

[355 ـ ۵۸]

بُــنَيَّ إِذَا مَــا جَـاشَتِ التُّـرْكُ فَـانْتَظِرْ ‏ ‏ وِلَايَـــةَ مَـــهْدِيٍّ يَــقُومُ وَيَــعْدِلُ

←

1: عَمْرو: عمر D ‖ بُهْمَةٍ: سهمة D ‖ اللِّقَآءِ: الفناء D ‖ 2: الْإِلَهِ: اله D ‖ شَرَائِعِ: الشرايع D؛ در M و S هم بجاي «ئـ»، «يـ» دارند. ‖ 3: رَقِيقٍ: دقيق D ‖ 5: وَنَبِيِّهِ: وَوَلِيِّهِ S؛ ولى در حاشيهٔ S مى‌خوانيم: «و نبيّه ـ نحـ». ‖ 6: الْقَبَائِلُ: هر سه دستنوشت (M، S، D) بجاي «ئـ»، «يـ» دارند.

۱. M، S، D. مصراعِ دومِ بيتِ 1، هر دو مصراع بيتِ 2، و مصراع يكمِ بيتِ 3 از D فروافتاده‌است.

1: ذِي اقْتِدَارٍ: ذِى انتِقَامٍ M؛ ضبط متن از S است. ‖ 2: بِمَا: وَ قَدْ S ‖ فَلَاقَوا: فلاقُوا S ‖ قَتْلِ: قَبْلِ S ‖ 5: غَادَرُوا: غادرو D ‖ كَهْلِ: كَهْلٌ S ‖ نَوَائِحُ: نوابح D؛ در M و S بجاي «ئـ»، «يـ» آمده.

۲. M، S، D.

2: افْتِقَادِي: افتقارى D ‖ فَاطِمًا: فاطِما M، فاطِمًا S، فاطمه D ‖ خَلِيلُ: خليلى D.

وَ ذَلَّ مُـلُوكُ الْأَرْضِ مِـنْ آلِ هَـاشِمٍ ... وَبُـويعَ مِـنْهُمْ مَنْ يَـجُورُ وَ يَـعْدِلُ

فَـثَمَّ يَـقُومُ الْـقَآئِمُ الْـحَقُّ مِـنْكُمُ ... فَـبِالْحَقِّ يَـاتِيكُمْ وَبِـالْحَقِّ يَـعْمَلُ

سَـمِيُّ نَـبِيِّ اللَّـهِ نَـفْسِي فِـدَآؤُهُ ... فَـلَا تَـخْذُلُوهُ يَـا بَـنِيَّ وَعَـجِّلُوا[۱]

[147-۵۹]

أَللَّـــهُ حَـيٌّ قَـدِيمٌ قَـادِرٌ صَـمَدٌ ... وَلَـيْسَ يَشْـرَكُـهُ فِي مُلْكِهِ أَحَـدُ

هُـوَ الَّـذِي عَـرَّفَ الكُـفَّارَ مَنْزِلَهُمْ ... وَالْـمُؤْمِنُونَ سَـيَجْزِيهِمْ كَمَا وُعِـدُوا

فَـإِنْ تَكُـنْ دَوْلَـةٌ كَـانَتْ لَـنَا عِـظَةً ... فَهَلْ عَسَى أَنْ يُرَى فِي غَـيِّهَا رَشَـدُ

وَيَـــنْصُرُ اللَّـــهُ مَـنْ وَالَاهُ إِنَّ لَـهُ ... نَـصْرًا وَيَـمْثُلُ بِـالْكُفَّارِ إِذْ عَـنَدُوا

فَـــإِنْ نَـطَقْتُمْ بِـفَخْرٍ لَا أَبَـا لَكُـمُ ... فِـيمَنْ تَـضَمَّنَ مِـنْ إِخْـوَانِـنَا أُحُـدُ

فَـــإِنَّ طَـــلْحَةَ غَـادَرْنَاهُ مُـنْجَدِلًا ... وَلِـــلصَّفَائِحِ نَـــارٌ بَـــيْنَنَا تَـقِدُ

وَالمَـــرْءُ عُـــثْمَانُ أَرْدَتْـــهُ أَسِـنَّتُنَا ... فَـجَيْبُ زَوْجَـتِهِ إِذْ خُـبِّرَتْ قِـدَدُ

كَـانُوا الذَّوَائِبَ مِـنْ فِـهْرٍ وَأَكْـرَمَهَا ... شُـمُّ الْأُنُـوفِ وَحَـيْثُ الفَـرْعُ وَالْـعَدَدُ

وَأَحْمَدُ الْـخَيْرِ قَـدْ أَودَى عَـلَى عَـجَلٍ ... تَـحْتَ الْـعَجَاجِ أُبَـيًّا وَهْـوَ مُـجْتَهِدُ

فَـظَلَّتِ الطَّـيْرُ وَالضِّـبْعَانُ تَـرْكَبُهُ ... فَـحَامِلٌ قِـطْعَةً مِـنْهُمْ وَمُـقْتَعِدُ

وَمَن قَتَلْتُمْ عَـلىٰ مـا كـانَ مِـنْ عَـجَبٍ ... مِنّا فَـقَد صـادَفُوا خَـيْرًا وقَـد سَـعِدُوا

لَـهُمْ جِـنَانٌ مِـنَ الْـفِرْدَوْسِ طَـيِّبَةٌ ... وَلَـيْسَ يَـعْرُوهُمُ حَـرٌّ وَلَا صَـرَدُ

صَـلَّى الْإِلَـهُ عَـلَيْهِمْ كُـلَّمَا ذُكِرُوا ... فَـرُبَّ مَشْـهَدِ صِـدْقٍ قَـبْلَهُ شَـهِدُوا

قَـوْمٌ وَفَـوْا لِـرَسُولِ اللَّـهِ وَاحْـتَسَبُوا ... بِـيضُ الْـمَعَارِفِ مِـنْهُمْ حَـمْزَةُ الْأَسَـدُ

---

۱. M، S، D.

2: الْأَرْضِ: العَدْلِ DM؛ ضبط متن مطابقِ S است. ‖ مِن: منّی D ‖ 3: القَآئِمُ: هر سه دستنوشت (M، S، D) بجاي «ئـ»، «يـ» دارند. ‖ 4: نَبِيِّ اللَّهِ: رسول‌اللّه D.

لَــيْسُوا كَــقَتْلَى مِـنَ الْكُـفَّارِ أَدْخَـلَهُمْ ‌ ‌ ‌ ‌ نَــارَ الْـجَحِيمِ عَـلَى أَبْـوَابِـهَا الرَّصَـدُ[۱]

[163 ـ ۶۰]

حَرِّضْ بَنِيكَ عَـلَى الْآدَابِ فِـي الصِّغَرِ ‌ ‌ ‌ ‌ كَــيْمَا تَــقَرَّ بِــهِمْ عَــيْنَاكَ فِـي الْكِـبَرِ

فَـــإِنَّمَا مَـــثَلُ الْآدَابِ تَـــجْمَعُهَا ‌ ‌ ‌ ‌ فِي عُنْفُوَانِ الصِّبَى كَالنَّقْشِ فِـي الْـحَجَرِ

هِــيَ الْكُـنُوزُ الَّـتِي تَـنْمُو ذَخَـائِرُهَا ‌ ‌ ‌ ‌ وَلَا يُــخَافُ عَــلَيْهَا حَــادِثَ الغِــيَرِ

إِنَّ الْأَدِيبَ إِذَا زَلَّتْ بِـــــهِ قَـــدَمٌ ‌ ‌ ‌ ‌ يَـهْوِي عَـلَى فُـرُشِ الدِّيـبَاجِ وَالسُّـرُرِ

---

۱. M، S، D.

1: يَشْرَكُهُ: در M راء مكسور است و در S حركت ندارد؛ ضبط ما به اعتناى كتب لغت است. ‖ أَحَدُ: احدٌ D ‖ 2: الْمُؤْمِنُونَ: المومنين M؛ المئومنون D ؛ ضبطِ نَص، بنابر S مى‌باشد. ‖ وُعِدُوا: وعدو D ‖ 3: فَإِن: وَ اِنْ S ‖ عِظَةً: عظمة D ؛ ضمنًا در M روشن نيست كه تنوين حرف آخر نصب است يا رفع. ‖ يُرَى: يراى D ‖ 4: إِنَّ: اَنَّ S ‖ نَصْرًا: S ندارد. ‖ يَمْثُلُ: در D چيزى شبيه به «تمثل» خوانده مى‌شود و يا «يمثل» بدونِ نقطه‌هاي حرفِ نخست. ‖ بِالْكُفَّارِ: لِلكُفَّارِ D M ‖ عَنَدُوا: عندو D ‖ 5: لَا أَبَا لَكُمْ: لا اَبَا لَكُمْ M، لَا اَبَا لَكُم S، لا ابا لكم D ‖ 6: لِلصَّفَائِحِ: در هر سه دستنوشت (M، S، D)، بجاي «ئـ»، «يـ» آمده است. ‖ نَارٌ بَيْنَنَا تَقِدُ: نادٌ بيننا تقل D (البتّه بدون يک دندانهٔ نون در بيننا) ‖ 7: أَرْدَتْهُ أَسِنَّتُنَا: ضبطِ D مغشوش است. ‖ قِدَدُ: در M حرف يكم مفتوح است و در S حركت ندارد. تصحيح ما قياسى است. ‖ 8: كَانُوا: كانو D ‖ الذَّوَائِبَ: در هر سه نسخه (M، S، D)، بجاي «ئـ»، «يـ» دارد. ‖ 9: عَجَلٍ: اجل D ‖ وَ هْوَ: در M، هاء، مضموم است؛ در S (مطابقِ متن) سكون دارد؛ و در D حركت ندارد. ‖ مُجْتَهِدُ: مجتهدٌ D ‖ 10: الطَّيْرُ: الذّيبُ S ‖ تَرْكَبُهُ: تركه D ‖ قِطْعَةً: قطعه D ‖ مُقْتَعِدُ: در متنِ D «معتقد» نوشته و بالاي آن «مقتعد». ‖ 11: اين بيت در M و D نيست. در S هم پس از بيتِ سپسين (: لَهُمْ جنانٌ مِنَ الفِردَوْس...) آمده است. ‖ عَجَبٍ: عَجَلٍ S؛ ضبطِ نصِّ ما بنا بر أنوارالعقول است. ‖ خَيْرًا: از قلمِ كاتب S افتاده. از أنوارالعقول برافزوده شد. ‖ 12: طَيِّبَةٌ: طيّبه D (البتّه بدونِ نقطهٔ حرفِ باء) ‖ صَرَدُ: صردو D ‖ 13: الْإِلَهُ: اللّه D ‖ ذُكِرُوا: ذكرو D ‖ شَهِدُوا: شهدو D ‖ 14: اللَّهِ: S ندارد. ‖ احْتَسَبُوا: احتسبو D ‖ 15: لَيْسُوا: ليسو D ‖ الرَّصَدُ: الرصدو D.

النَّـاسُ اِثْـنَانِ: ذُوعِـلْمٍ وَمُسْـتَمِعٌ وَاعٍ وَسَآئِـرُهُ كَـالْقَوْطِ وَالْـعَكَرِ[1]

[۶۱-3]

تَـغَيَّرَتِ الْـمَوَدَّةُ وَالْإِخَآءُ وَقَـلَّ الصِّـدْقُ وَانْـقَطَعَ الرَّجَآءُ
وَأَسْلَمَنِي الزَّمَـانُ إِلَـى صَـدِيقٍ كَـثِيرِ الْـغَدْرِ لَـيْسَ لَـهُ وَفَآءُ
وَرُبَّ أَخٍ وَفَـيْتُ لَـهُ وَفِـيٍّ وَلٰكِـنْ لَا يَـدُومُ وَلَا تُـوآءُ
يُـدِيمُونَ الْـمَوَدَّةَ مَـا رَأَوْنِـي وَيَـبْقَى الْـوُدُّ مَا بَـقِيَ اللِّـقَآءُ
سَـيُغْنِينِي الَّـذِي أَغْـنَاهُ عَـنِّي فَـلَا فَـقْرٌ يَـدُومُ وَلَا ثَـرَآءُ
وَكُـلُّ جِـرَاحَـةٍ فَـلَهَا دَوَآءٌ وَخُـلْقُ السَّـوْءِ لَـيْسَ لَـهُ دَوَآءُ
وَلَـيْسَ بِـدَائِـمٍ أَبَـدًا نَـعِيمٌ كَـذاكَ الْـبُوسُ لَـيْسَ لَـهُ بَـقَآءُ[2]

[۶۲-418]

أَفَـاطِمُ! هَـاكِ السَّـيْفَ غَـيْرَ ذَمِـيمٍ فَـلَسْتُ بِـرِعْدِيدٍ وَلَا بِـمُلِيمِ

---

۱. M ، S ، D . بيتِ 5 در S نيست.

1: عَيْنَاكَ: عنياك D ‖ 2: فَإِنَّمَا: وَ إِنَّمَا S ‖ عُنْفُوَان: عنفو D ‖ 3: ذَخَائِرُهَا: در هر سه نسخه (M ، S ، D) بجاى «ئـ»، «يـ» نوشته شده. ‖ يُخَافُ: تُخَافُ DM (D بدونِ حركتگذارى است)؛ ضبطِ نص، مطابق است با S. ‖ 4: فُرُشٍ: الفروش D .

۲. M ، S ، D . دستنوشتِ S با بيتِ 4 به بعد از اين فِقْره آغاز مى‌شود (بيت يا بيتهاى آغازين در افتادگىِ آغاز دستنوشت از دست رفته)، و در واقع اين فِقْره در دستنوشتِ S پيش از فِقْرهٔ ۸ آمده است.

3: وَفِيٍّ: در M ، زيرِ سطر، «وفآءٌ ـ خ» نوشته شده. ‖ وَ لَا ثَوَآءُ: در M ، زيرِ سطر، «له وفآءُ ـ خ» نوشته شده. ‖ 4: رَأَوْنِي: ءاوفى (يا: ءاونى) D ‖ يَبْقَى: سقى D ‖ 5: سَيُغْنِينِي: سيغمنى D ‖ فَقْرٌ: در D «فر» نوشته و دو نقطه پس از فاء گذاشته. ‖ ثَرَآءُ: شراء D ‖ 6: جِـرَاحَـةٍ: در M و S ، بـصراحت، «جَراحَةٍ» نوشته شده؛ جراحته D ‖ 7: بِدَائِمٍ: در M و S بجاىِ «ئـ»، «يـ» نوشته شده است. ‖ الْبُوسُ: در هر سه نسخه (M ، S ، D) بدونِ همزه (مطابقِ متن) نوشته شده است.

لَعَمْرِي لَقَدْ أَعْـذَرْتُ فِـي نَـصْرِ أَحْـمَدٍ وَطَــــاعَةِ رَبٍّ بِـــــالْعِبَادِ عَــلِيمِ[۱]

تَمَّ بِحَمْدِاللَّه و حُسْنِ تَوفيقِه[۲]

---

۱. M، D.

1: فَاطِمُ: فَاطِمَ M ‖ 2: طَاعَةِ: طاعته D.

۲. تَمَّ ... تَوفيقِه: اين فرجامهٔ كتاب در M و D هست، ولی در S نيست.

واگردانِ سروده‌ها

۱

1 : بدانچه خداوند بهره‌ام ساخته است، خُشنودم، و کارم را با آفریدگارم انداخته‌ام.[۱]

2 : خداوند در آنچه سپری شده است، نیکوئی کرده. به همان سان، در آنچه بازمانده نیز نیکوئی می‌کند.

۲

1 : محمّدِ پیامبر [صلّی اللّه علیه و آله] برادرِ من و پدرِ زنِ من است، و حَمزه، سالارِ شهیدان، برادرِ پدرِ من است.

2 : و جعفر که روز و شب با فرشتگان می‌پَرَد، پورِ مامِ من[۲] است.

3 : و دختِ محمّد [صلّی اللّه علیه و آله] دلارام و همسرِ من است. گوشتِ او درآمیخته است با خون و گوشتِ من.

4 : و دو نوهٔ احمد [صلّی اللّه علیه و آله]، فرزندانِ من از این بانو [= زهرایِ مَرضیّه سلامُ اللّه علیها]اند. کدامیک از شما بهره‌ای چون بهرهٔ من دارد؟!

---

۱. تعبیرِ «کارِ خود را با خدای انداختن» را از این بیت بلند خواجه گرفته‌ام که گفت:

تو با خدایِ خود انداز کار و دل خوش‌دار　　　که رَحم اگر نکند مدّعی، خدا بکند

۲. دربارهٔ چرائی اینگونه تعبیر، نگر: تعلیقات.

5: در آستانهٔ بلوغ، آنگاه که پسری نارسیده بودم، در مسلمان شدن بر همه‌تان پیشی جُستم.

6: رسولِ‌خدا در روزِ غدیرِ خُم ولایتی را که خود بر شما داشت، از برای من واجب گردانید.

7: و پیامبر مرا برگزید و به کارِ اُمّتش گماشت، چراکه به حکم (/ حکومتِ) من خشنود بود.

8: کیست این که او را نازشی چون نازشِ من باشد؟ و کیست این که او را روزی چون روزِ من باشد؟

9: هان! هرکه خواهد، بدین ایمان آرد، ورنه از غمِ [کار و بار و روزگارِ] من اندوه‌مرگ شود.

10: پس وای و وای و وای بر کسی که آگاهانه ـ بی‌آنکه گناهی کرده باشم ـ طاعتِ مرا مُنکِر گردد.

۳

1: واَبُردنِ خَرسَنگ از ستیغِ کوهها را دوستتر دارم از منّتِ کَسان بُردن.

2: مردمان مرا گویند: در کسب ننگ است؛ و من ایشان را گفتم: ننگ در خواریِ خواستن است!

۴

1: چه نیکوست دنیا و روی‌آوردنش! آنگاه که دست‌یابنده به آن، خدای را فرمان بَرَد.

2: ای ستمکار! از نابوديِ برگ و نوا بیم‌دار و بپرهیز، و از دنیای خود به هرآنکس خواستار شد، دِهِش کن.

3: هرکس به برگ و نوای خود (/ به دارائيِ افزونِ خود)، مردمان را یاری (و هَنبازی و غمخواری) نکند، اِقبالِ دنیا را در معرضِ اِدبار نهَد.

4: براستی خداوندِ عَرش کلانْ‌دِهِش است؛ در برابر یک دانه، چندین و چند بیفزاید.

۵

1 : آنگاه که در (برخورداری از) نواختی به سَر بَری، آن نواخت را پاس دار؛ که نافرمانبُرداری‌ها نواخت‌ها را می‌زدایند.

2 : خواه توانگر باش و خواه تنگدست! جز به اندوه نمی‌زیی.

3 : شیرینیِ دنیای تو زهرآگین است، و شهد را جز با زهر نخوری.

4 : هر گاه کاری به تمامت رسد، کاستی‌اش فراپیش آید؛ هنگامی که گویند: به تمامت رسید، نابودی را چشم بدار!

٦

1 : مردمان به صورت همتایند. بابِ ایشان آدم است و مام حَوّا.

2 : مردمان را اگر به اصلشان ارج و بزرگیی باشد که بدان نازند، [اصلِ ایشان] همانا گِل است و آب!

3 : نازِش جز دانشوران را نباشد؛ که ایشان هرکه را راه جوید، به راه راست راهنُمایند.

4 : هرکس آن ارزد که نیکو ورزد[1]؛ و نادانان دانشوران را دشمن‌اند.

۷

1 : نَفْس را نگاه دار و بر چیزی وادار که بیارایَدَش تا تَندرست زیی و دربارهٔ تو نیک گویند.

2 : اگر روزیِ امروز تنگ آمد، تا فردا بشکیب؛ باشد که گزندهای روزگار از تو به یکسو شود.

3 : چه روزگار با تو نسازد و چه یارت از نظر بیندازَد، مردمان را از خویشتن جز نکوحالی فرانُمای.

4 : در دوستیِ مردِ دَم‌دَمی هیچ خیر نباشد؛ (که) چون باد به سوئی بگراید، او نیز

---

۱. در نحوهٔ تعبیر، به سخنِ منقول از صوفی حنبلی هرات، خواجه عبدالله انصاری، نظر داشته‌ام که اینگونه در خاطرم نقش بسته است: «آن ارزی که می‌ورزی». عجالتًا به مآخذ اقوال او دسترسی ندارم و شاید پیْ‌جستن‌اش نیز ضرور نباشد.

همآهنگِ باد بگردد و بگراید.

5 : چون از ستاندنِ دارائی‌اش بی‌نیاز باشی، بخشنده است، و هنگام برگرفتنِ بارِ درویشی از دوشِ تو، تنگْ‌چشم.

6 : برادران، هنگامی که به شمارِش درآوری‌شان، چه بسیارند!؛ لیک در پیشآمدها اندک‌اند.

۸

1 : جانِ من در بندِ ناله‌های خویش است. ای کاش خود هم با این ناله‌ها بیرون می‌شد!

2 : پس از تو در زندگانی خیری نیست، و من از بیم آن می‌گریم و بس که مبادا زندگانی‌ام دیر کَشد!

۹

1 : مرا مويِ سر سپید گردید و آز را مويِ سر سپید نشد. هر آینه، آزمند بر دنیا، در رنج است.

2 : مرا چه می‌شود که می‌بینم هر گاه آهنگِ پایگاهی می‌کنم و بدان دست می‌یابم، چشم من به پایگاههای دیگر دوخته شده است؟!

3 : به خدا که پروردگارِ توست سوگند، بسا خانه‌ها که بر آنها گذر کردم و از لذّت و شادمانی آبادان بود؛

4 : اَلُهِ[1] مرگ در کرانه‌هایش پَرکَشید، وزان پس جايِ وای و وامُصیبَتا شد.

5 : لگامِ خویش بازدار که خواهشی آن را نرُباید؛ که ـ به پرودگارِ تو سوگند ـ روزی به جُستن نیست!

۱۰

1 : ای بسا مرا از «قِران»[2]های بدشگون و آنچه از شرّ آن پدید آید، بیم دهد.

---

۱. «اَلُهْ» ـ که «آلُهْ» و «اَلُهْ» هم ضبط گردیده است ـ واژه‌ای پارسی به معنای «عقاب» است.

۲. «قِران» ـ به اصطلاح علم نجوم ـ یکجا شدنِ دو کوکب از جملهٔ هفت کواکبِ سیّاره سوای شمس در بُرجی به

←

2 : از گناهان خویش می‌هراسم؛ که من از شرّ «قِران» در امان‌ام.

۱۱

1 : زاری و ناشکیبی مکُن؛ که اگر روزی تنگدست شدی، روزگاری دراز را در توانگری زیسته‌ای.

2 : نومید مشو که نومیدی کفرست. شاید دیر نکَشد که خدایت بی‌نیاز سازد.

3 : و به پروردگارت گمانِ بَد مبَر؛ چه خداوند به گمانِ نیک[۱] سَزاوارترست.

4 : دیدم که دشواری را آسانی (/ توانگری و فراخْ‌دستی) از پیْ آید؛ و سخنِ خداوند راست‌ترینِ سخنهاست.[۲]

۱۲

1 : دنیافرسایش است و بس. دنیا را پایداری نیست.

2 : دنیا چون خانه‌ای است که تارتَنَک[۳]اش تنیده است.

3 : به جانِ خودم سوگند، دیر نپاید که هرکه در آن است بمیرد.

4 : ای جوینده! از این دنیا قوتی تو را بسنده است.

5 : هرکه در آن است ـ به جانِ خودم سوگند ـ دیر نپاید که درگذرد.

۱۳

1 : شب تاریک است و قوچها[۴]، شیروار، سُرو در یکدگر می‌زنند و سرِ آشتی‌شان

→

یک درجه یا به یک دقیقه... (غیاث اللّغات، به کوشش منصور ثروت، ص ۶۶۶).

۱. میبدی «الجَمیل» را به «کردار نیک» ترجَمه کرده (نگر: شرح، ص ۶۳۴) ولی دکتر امامی به «گمان خوش» ترجَمه کرده است (نگر: دیوان، ص ۴۳۳)؛ به هر روی، علی الظّاهر آنچه در تقدیر است «ظنّ» است، نه «فِعل» و «عمل».

۲. در این باره، نگر: تعلیقات.

۳. «تارتَنَک» یکی از برابرنهاده‌هایِ پارسیِ «عَنْکبوت» است (نگر: فرهنگ فارسی، دکتر محمّد معین، ص ۹۹۹).

۴. «قوچها» ترجَمهٔ تحت‌اللّفظیِ «کِباش» است؛ لیک باید دانست «قوچ» (/ «کَبْش») در اینجا کاربردِ مجازی

←

نمی‌بینم.

2: هرکه سرِ خود را به سلامت بَرد، سودکرده است! برخی به خواب اندرند و برخی به روی درافتاده!

۱۴

1: مرگ، نه پدری به جا می‌گذارد و نه پسری! راه این است تا آنگاه که هیچکس به چشمت نخورد!

2: پیامبر [صلّی اللّه علیه و آله] زیست ولی برای امّتِ خویش جاودان نماند. اگر خداوند آفریده‌ای را پس از وی جاوید می‌داشت، او جاویدان می‌بود.[1]

3: مرگ را در میانِ ما تیرهائی بی‌خطاست. هرکه را تیری امروز ازکف بدهد، فردا ازکف نخواهد داد.

۱۵

1: آزرمِ من - ای دختِ احمد [صلّی اللّه علیه و آله] - در آشکار کردنِ آنچه پنهان داشته‌ام، بس سخت است.

2: آیا تَب مرا - که در میانِ مردان همالی ندارم - نزدِ تو از پا می‌افکند و ناله می‌کنم.

3: آری! به فرمانِ خداوند گردن می‌نهیم، که هیچکس تابِ ایستائی در برابر فرمانِ خدا را ندارد.

4: در این تَب نشانه‌ای هست که تَب راهبَر و پیکِ مرگِ آفریدگان است.

۱۶

1: مرا چه می‌شود که بر گورها ایستاده بر گورِ دوست درود می‌گویم و او پاسخم نگوید!؟

→

دارد؛ چنان که لغةً هم «کَبْش» بر «سَیِّد القَوْم و قائِدهم» اطلاق می‌گردد (نگر: القاموس المحیطِ فیروزآبادی).

۱. یعنی که این پیامبر - صلّی اللّه علیه و آله - بیشتر جاودان گردانیده می‌شد و از برای خلود سزاوارتر و اولیٰ‌بود.

2: ای دوست! تو را چه می‌شود که آوازدهنده را پاسخ نگوئی؟ آیا پس از من از دوستیِ دوستان به ستوه آمده‌ای؟

3: دوست گفت: من ـ که گروگانِ سنگها و خاک‌ام ـ چگونه پاسختان گویم؟!

4: زیبائیهای مرا خاک خورده است و شما را از یاد برده‌ام و مرا از خاندان و همسالان باز داشته‌اند.

5: از من بر شما درود! دوستیِ دوستان از من و شما گسسته شده است!

۱۷

1: عیبهای برادرت را پوشیده‌دار، و بر گناهانش پرده و پوشش افکن.

2: بر ستمکاریِ بیخرد و بر دشواریهای روزگار بشکیب.

3: بزرگوارانه عِتاب را فرو هِل، و ستم‌پیشه را به شمارگیرش[1] واگُذار.

۱۸

1: آیا ندیده‌ای روزگار، روزی است و شبی که از شنبه‌ای نو به شنبه‌ای دیگر از پی یکدگر می‌آیند؟

2: جامهٔ نو را بگوی: از فرسودن و ژنده‌شدن گزیری نیست، و مردمانِ انجمن‌گشته را بگوی: از پراکندن چاره‌ای نباشد.

۱۹

1: آنان که پی‌افکندند و ساخته‌شان برفراشته شد و از زن و فرزند برخورداری یافتند،

2: بادها بر جایگاهِ خانه‌هاشان وزید. تو گوئی که از پیش قرارِ دیدار داشتند!

۲۰

1: بر رنجِ شب‌پیمائی و بیخوابی و شام و بام در پیِ کامه‌ها رفتن، بشکیب.

---

۱. «شمارگیر» از برابرنهاده‌های کهنِ «حَسیب» است (نگر: فرهنگنامهٔ قرآنی، ۶۵۴/۲).

2 : تنگدل مشو، و جُستن‌ات سُست و مانده، نکُند؛ که کامروائی در میانهٔ سستی و تنگدلی نابود می‌شود.

3 : روزگار جای آزمودن است ـ و من دانسته‌ام که شکیبائی را پایانی است ستوده‌نشان.

4 : کم است کسی که به جُستنِ چیزی بکوشد و شکیب پیشه‌سازد، آنگاه به فیروزی دست نیابد.

۲۱

1 : ای که در دنیا زلالِ بی‌تیرگی می‌جویی! در پیِ نابوده‌ای برآمده‌ای! پس از فیروزی نومید باش!

2 : بدان چَندان که زندگی یابی، به خیر و شرّ و آسانی و دشواری آزموده شوی.

3 : کجا در دنیا به سودِ بی‌زیان می‌رسی؟! که دنیا از پیِ سود و زیان آفریده شده است.

4 : در بددلی ننگ است و در پیش‌رفتن ارجمندی؛ و هرکه بگریزد، از دستِ تقدیر نمی‌رهد.

۲۲

1 : اندکی بشکیب که پس از دشواری آسان‌کردن است و هر کار را هنگامی و تدبیری است.

2 : مُهَیْمِن [1] به حالاتِ ما می‌نگَرد، و خدای را، برتر از تدبیرِ ما، تقدیری هست.

۲۳

1 : سودهای دنیا همه فریب است، و هیچ شادمان را هیچ شادمانی نپاید.

2 : دشمنانِ شاد به اندوهِ ما را بگوی: به هوش آئید! که پیشآمدهای ناگوار می‌گردند [و همیشه ازآنِ یک‌تن نیستند].

---

۱. «مُهَیْمِن»، از اسماء اللّه تعالی است.

۲۴

1 : اگر دنیا به زیرکی و دانش و خِرد دست‌یافتنی بود، من به برترین پایه‌ها دست می‌یافتم.

2 : لیک، روزی‌ها، بخش و بهره‌ای است بازبسته به نکوئیِ یک پادشاه، نه چاره‌گریِ جوینده.

۲۵

1 : من آنم که مامَم مرا «حَیدَره»[1] نام کرد، شیرِ بیشه‌ها، و شیری شَرزه.

2 : سَتَبْربازوان، و سَختْبُنِ‌گَردن. با شمشیر، بسانِ پیمودن با پیمانهٔ گران، بپیمایمتان.

3 : با شمشیر گردنِ کافران را می‌زنم.

۲۶

1 : چندان که توانی برادرانت را بسیار گردان، که ایشان آنگاه که از ایشان یاری خواهی از برای تو (چون) ستون (/ تکیه‌گاه) و پُشت (/ پُشتیبان)اند.

2 : هزار دوست و یار، بسیار نیست، و یک دشمن هرآینه بسیار است.

۲۷

1 : کاملترینِ مردمان، آگاه‌ترینِ ایشان به کاستیِ خویش و خواردارنده‌ترین و فروکوبنده‌ترین ایشان آرزو و آزِ خویشتن راست.

2 : به هرکه نزدیک می‌شوی بسلامت نزدیک شو، و آنکس را که به همنشینی نپسندی، دور دار.

3 : جُستنِ آنچه را از آن بی‌نیازی فروگذار؛ بسا کسا که با جُست و جوی خود، زیان و تباهی را به سوی خویش می‌کشَد.

---

۱. «حَیْدَره» و «حَیْدَر» هر دو به معنای شیر است.

۲۸

1: آزمَندی به دنیا را فروگذار، و در زیستن طمع مبَند.

2: مال گِرد مَیار؛ که نمی‌دانی از برای که گِرد می آری؛

3: که نمی‌دانی آیا در سرزمینِ خود یا در جز آن از پا در می آئی.

4: و روزی، بخش کرده شده است، و تکاپوی مرد سودی نبخشد.

5: آزمندان همه درویش‌اند، و خُرسندان همه توانگر.

۲۹

1: اگر توانگری به چاره‌اندیشی می‌بود، مرا به ستارگانِ کرانه‌های آسمان درآویخته می‌یافتی!

2: لیک آن راکه خِرد روزی دادند، از توانگری بی‌بهره ماندَنْد. اینان (= خِرد و توانگری) دو ناهمسازِ سخت دور از هم‌اند.

۳۰

1: یارانِ من، هنگامی که نیزه‌ها در هم شوند، سینه‌ها راگذرگانِ نیزه‌ها قرار می‌دهند.

2: در حالی که دلِ خود را بر روی زره پوشیده‌اند تا زخمِ نیزه‌ها را برانند![1]

۳۱

1: پهنای سینه‌ات را از برای مرگ استوار بدار؛ که مرگ با تو دیدار می‌کند.

2: و بخاطر مرگ، چون به کویِ تو درآید، زاری و ناشکیبی مکن.

۳۲

1: هرکه را بخت یار نباشد، مرگِ او در آن است که به جنبش کوشد.

2: آنکه را روزگار برگشته است، بگوی: با جنبش خود را به نابودی میفکن.

---

۱. کنایه از غایتِ دِلیری و بیباکی.

۳۳

1: ای آنکه به دنیای خویش پرداخته و درازیِ آرزویش فریفته است!

2: مرگ بناگاه دررَسد و گور صندوقِ کردار است.

3: و تو همواره در ناهوشیاری به سَر بَری، تا هنگامِ مرگت نزدیک شود.

۳۴

1: من خواهانِ بخشش و عطا به اویم و او خواهانِ کشتنِ من! عذرِ خویش (یا: عُذرپذیرِ خویش) را دربارهٔ دوستِ مُرادی‌ات[1] بیاور!

۳۵

1: شکارِ پادشهان خرگوشان و روبهان است، و چون من بَرنشینم، شکارم دلاوران‌اند.

۳۶

1: بیمناک و امیدوارِ گذشت و کیفرِ اویم، و براستی می‌دانم که وی داوری دادگر است. اگر گذشت باشد، نیکوئیِ اوست، و اگر کیفر باشد، من سزاوارِ آنم.

۳۷

1: یادِ آن زنان را رها کن که ایشان را وفائی نیست. بادِ صبا و پیمانهای ایشان یکسانست.

2: دلِ تو را می‌شکنند و آنگاه این شکسته را نمی‌بندند و بِهْ نمی‌کنند، و دلهایشان از دارو تهی است.

۳۸

1: اگر دنیا گرانمایه به شمار می‌آید، پس سرای پاداشِ خداوند بالاتر و ارجمندتر است.

2: اگر روزی‌ها بهره‌ای معلوم و مُقدّرند، کم‌آزمندبودنِ مَرد در جُستن زیباتر است.

---

۱. «مُرادی» یعنی اهل قبیلهٔ «مُراد».

3: اگر گِردآوردنِ اموال برای وانهادن است، وانهاده چه ارزد که آزاده بر سرِ آن بُخل ورزد.

4: اگر تَن‌ها برای مرگ آفریده شده‌اند، کشته‌شدنِ مرد به شمشیر در راه خدا، بهترست.

۳۹

1: چگونگیِ خویش را مَرد درنمی‌تواند یافت؛ پس چگونگیِ جَبّار در دیرینگی[1] چگونه باشد؟ (و چگونه آدمی آن را دریابَد؟).

2: اوست آنکه همهٔ چیزها را ابداع کرده (و از نیست به هست آورده) است؛ پس چگونه آدمیِ نوپدید او را دریابد؟

۴۰

1: هرکه دنیا را بخاطرِ چیزی که شادمانش می‌دارد، بستاید، به جانِ خودم سوگند، دیر نکشَد که بنکوهَدَش.

2: (دنیا) چون رویْ آرَد، مرد را بفریبد، و اگر پشت کند، اَندُهانش بسیار باشد.

۴۱

1: راز را جز به بَرمَنِش مسپار؛ راز نزدِ مردمانِ بَرمَنِش پوشیده است.

2: راز نزدِ من در خانه‌ای دربسته است که کلیدِ آن گُم گشته و بر درِ آن مُهر نهاده شده.

۴۲

1: بسا فرهیختهٔ زیرکِ دانشور و تمامْ خِرَد که درویشِ بینوا باشد.

2: و بسا نادانِ بسیار مال. این تقدیرِ عزیزِ علیم[2] است.

---

۱. «دیرینگی» را در ترجَمهٔ «قِدَم» به کار برده‌ام؛ شاید «ناآفریدگی» ـ بنا بر تعبیری که در چهارمقالهٔ نظامی عروضی آمده ـ مناسب‌تر بود.

۲. «عزیزِ عَلیم»، خدایْ تعالی است که در قرآن کریم بدین صفات خوانده شده.

۴۳

1 : آنگاه که برگزیدگانِ مَعَدّ و مَذْحِج[۱] روزی در آوردگاهی گِرد آیند، فرمانروایش من باشم.

2 : در نبرد، سُرین اسپانِ من درست و بی‌گَزند باشد و سینه و گردنشان زخم‌رَسیده و مجروح.[۲]

3 : زدنِ پُشت‌کرده بر نیزه‌هایِ ما حرام است، لیک نوکِ نیزه‌هامان در سینه‌ها می‌شکَنَد.

۴۴

1 : کسانی که آخرت را دادند و در برابرش دنیا خریدند، با دست‌یازیدن به این خرید و فروش سود نَبُردند، بل زیان کردند.

2 : چیزی ارزشمند و نو و پایدار و نیکو را فروختند و در برابرِ آن فرسوده‌ای تباه ستاندند. چه بد سودائی کردند!

۴۵

1 : از سرِ طمع در برابرِ هیچ آفریده فروتنی مکن؛ که با این کار در دینِ خویش کاستی اندرآوری!

2 : از خداوند، از آنچه در گنجینه‌هایِ اوست، روزی بخواه؛ که آن میانهٔ «کاف» و «نون» باشد.[۳]

3 : چه نیکوست دین و دنیا چون با هم گِرد آیند! خداوند به دنیای بدون دین خیر و برکت

---

۱. «مَعَدّ» و «مَذْحِج» نام دو قبیلهٔ عرب است.

۲. این از آن روست که چُنین دلاوری همه رویْ در نبرد و تاختن و تیغ‌آختن رویارویِ دشمن دارد، و هیچگاه از دشمن نمی‌گریزد و نمی‌هراسد؛ ـ به اصطلاح ـ دشمن پشتِ او و مرکبش را نمی‌بیند و زخمی به پشتِ مرکبش نمی‌رسد. سعدی گفت: «آن نه من باشم که روزِ جنگ بینی پشتِ من» (گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، ص ۶۰).

۳. اشارت است به لفظِ «کُنْ» که در فرهنگ دینی ما، بار معنائی خاص دارد، و این بارِ معنائی مأخوذ از قرآن کریم است.

مدهادا!

۴۶

1: کار را آسان گیر تا در آسایش زندگانی کنی. اندک باشد آنچه آسان گیری و خود بزودی آسان نشود.

2: در سرای رنج آسایش می‌جوئی. هرکه نابوده را بجوید، نومید گردد.

۴۷

1: هنگامی که بادِ (بخت) تو وزیدن می‌گیرد، آن را مغتنم شمار؛ که فرجامِ هر بادِ جهنده آرمیدن است!

2: در آن وزشِ باد (و مساعدتِ بخت و روزگار) از نکوئی‌کردن غافل مشو؛ که نمی‌دانی آن آرمیدن کیْ خواهد بود (و بادِ مساعدِ بخت کیْ فرو خواهد نشست)؟

۴۸

1: اگر خواهانِ شکار هستی، بی‌گمان و براستی، شنبه، نکوروزی است.

2: در یکشنبه، بنا کردن؛ زیرا در این روز خداوند آفریدنِ آسمان را آغازید.

3: در دوشنبه، اگر سفر کنی، به کامروائی و توانگری دست یابی.

4: آنکه خواهانِ حِجامت است، سه‌شنبه؛ که ریختنِ خون در ساعات این روز است.

5: اگر کسی روزی داروئی می‌نوشد، روزِ چهارشنبه نکوروزی است.

6: در روزِ پنجشنبه برآوردنِ نیازهاست، که خداوند در این روز نیایش را گوش فرا می‌دارد.

7: در آدینه‌ها زناشوئی و سورِ عروسی و خوشیهای مردان با زنان است.

8: این دانش را جز کسی که پیامبر یا وصیّ پیامبران باشد، نداند.

۴۹

1: هنگامی که نومیدی در دل جای گیرد و سینهٔ فراخ از ابتلایش تنگ گردد،

2: و رنجها خانه کنند و استوار شوند و دلها در پایگاههای رنج لنگر افکنند،
3: و چاره‌ای برای یکسوشدنِ گَزند به نظر نیاید، و فرهیخته را چاره‌گری‌اش سود نبخشد،
4: در آن نومیدی‌ات، فریادرسی به سراغت می‌آید، که (خدایِ) لطیفِ استجابتگر بدو [بر تو] منّت می‌نهد.
5: و همهٔ سختیها چون به غایت رسند، گشایشی نزدیک بدانها دَرپیوندد.

۵۰

1: اگر روزگارت گَزائید، گشایشی را چشم دار؛ که گشایش به کسی که او را چشم می‌دارد، می‌نگرد.
2: یا اگر گَزندی به تو رسید و بدان دچار آمدی، بشکیب؛ که آسایش در پیِ آن است.
3: بسا عافیتْ‌یافته که از دگرشدنِ حالِ خویش نالیده، و بسا نالنده که از ابتلای بیخوابی به خواب نرفته.
4: و دیگری که شامگاه آسوده به سَر می‌برد و شبگیر[1] بلا به سویش خزیده.
5: هرکه با روزگار همنشین شد، همنشینی‌اش را نکوهیده و زُلالی و تیرگی‌اش (هر دو) را دیده.

۵۱

1: از لاغَری و نزاری زاری و ناشکیبی مکن؛ که ای‌بسا فربِه را سَر بُرند و لاغر و نزار را تندرست بگذارند.
2: دلِ خود را فرود آمَدَنْ‌جایِ فروتنی ساز؛ که فروتنی، بزرگ را زیبد.
3: و هرگاه شبی فرمانروای گروهی شوی، بدان که دربارهٔ ایشان مورد پرسش قرار خواهی گرفت.

---

۱. «شبگیر» را پیشینیان به معنای «سحرگاه، هنگامِ سحر، صبحِ زود» به کار می‌بردند. ضمناً گفتنی است که ترجَمهٔ این بیت نه کاملاً موافقِ ضبطِ نُسخِ سلوةالشّیعة، که بنا بر «وآمن» است که در بعضِ مآخذ (نگر: أنوارالعقول، ص ۲۰۷، هامش؛ و: إرشادالمؤمنین) آمده.

4: و چون جَنازه‌ای را تا گورها برگیری، بدان که پس از آن تو را برخواهند گرفت [و به سوی گور بُرده خواهی شد].
5: ای خداوندِ آن گور که رویه‌اش نگارین است و ای بسا در زیرِ آن به غُل و زنجیر کشیده باشندش.

۵۲

1: تو را به جان خویش پاس می‌دارم ای برگزیده‌ای که رَحمٰن[1] ما را به وسیلهٔ او از تاریکیِ نادانی (بدَرآورْد و) راه نمود،
2: و کسی که از آنگاه که کودک و نوجوانِ نورسیده بودم، مرا بود[2]، و گام به گام نزدِ خود مرا پرورش داد،[3]
3: و کسی که نیای او، نیای من، و برادرِ پدرش، برادرِ پدرِ من، و زاد و رودِ او، زاد و رودِ من، و دخترش، همسرِ من است،
4: و کسی که هنگامی که میانِ حاضران پیمانِ برادری می‌بست، مرا فراخواند و با من پیمانِ برادری بست و پاره‌ای از ارج و برتریِ مرا هویدا فرمود.
5: ارج و برتری تُراست. ای آخرینِ فرستادگان! من تا زنده‌ام سپاسگزارِ به تمامت رسانیدنِ عطا و نعمتی هستم که ارزانی داشتی.

۵۳

1: دیدم که مشرکان بر ما ستم راندند و در بیراهی و گمراهی پای فشردند،
2: و گفتند: ما، به بامدادِ رزم، آنگاه که با نیزه‌های بلند روانهٔ پیکار شویم، بیش‌ایم.
3: پس اگر ستم رانید و به کشتنِ حمزه ـ که در کوشکهای بلند است ـ بر ما بنازید،

---

۱. «رحمٰن» نوشتیم و بس؛ خاصه از آن روی که به نظر بعض افاضل، «الرّحمٰن» در قرآن کریم ـ مانندِ «اللّـه» ـ عَلَمِ خدای تعالی است و نباید آن را به صورتِ وصفی ترجَمه کرد و فی‌المثل نوشت: «خدای مهربان» (نگر: حاصل اوقات؛ و نیز: کتاب ماه ادبیّات و فلسفه، ش ۶۳، ص ۹۵).

۲. یعنی توجّهِ تامّ و تمام به من داشت.

۳. حاصل معنا را نوشته‌ایم، نه ترجَمهٔ تحت‌اللّفظی.

4: [1] روزِ بدر او عُتبه را هلاک کرده و نابود نموده و بی‌فروگذاری کوشیده است.
5: و من ـ بحمدِ اللّه ـ مهترشان[2]، طَلْحَه، را کشته به آوردگاه بازنهادم.
6: به روی درافتاد و تیغِ تیزْدَمِ صیقلْ یافته را از او برداشتم.

۵۴

1: آن که آبِ رویِ خود را به خواستن بریزد، هرچند با خواستن به کام رسد، برابری همسنگ نستانده است.
2: هرگاه خواستن را با عطا [در دو کفّهٔ ترازو نهی و] بسنجی، خواستن بچربد و عطا ـ هرچه باشد ـ سبک آید.
3: و هرگاه ناگُزیر شوی آبِ رویِ خود را خواهشگرانه بریزی، آن را نزدِ والامَنشِ بخشنده بریز.
4: بزرگوار، آنگاه که تو را وعده‌ای دهد، روان و بی امروز و فردا کردن آن را به تو عطا کند.

۵۵

1: ای عَمْرو! سوارِ سرسخت و شکست‌ناپذیری را دیده‌ای که در کارزار باز حمله می‌آورد.
2: به دینِ خدا و یاریِ آن و به راه راست و هنجار و آئین اسلام فرا می‌خوانَد،
3: به تیغِ هندیِ بسیاربُرّانِ تیزْدَم و درخشان که مهره‌های پشت را تراش می‌دهد.
4: و محمّد [صلَّی اللّهُ علیه و آله] در میانِ ماست که گوئی پیشانی‌اش خورشیدی است که از میانِ ابر رخ نموده است.
5: و خداوند یارِ دین و پیمبرِ خویش و مُعینِ هر یگانه‌پرستِ بیباک است.
6: قریش و قبیله‌ها، همه، گُواهند که کسی که در جایِ من ایستد (/ جایگزینِ من تواند شد)، در میانشان نیست.

---

۱. بنابر ضبطِ «فقد» (أنوارالعقول. ص ۳۴۴) ترجَمه شده؛ نه ضبطِ سلوه.

۲. از برای «مهترشان»، ضمنًا، نگر: پانوشتِ بیت یکم از فِقرهٔ ۱۳.

۵۶

1: آیا ندیدی خداوند فرستاده‌اش را چُنان نعمت داد که چیره‌ای توانمند و احسانگر نعمت می‌دهد،

2: به آن که کافران را به سرایِ خواری فرود آوَرْد، و چه با اسارت و چه با کشته شدن، خوار و بیمقدار شدند،

3: و روزِ بَدر فرستادهٔ خویش و مردمانی دِلیر و سِلاحْوَر را ـ که کردارشان بهترین کردار است ـ فرمانروا و صاحب‌اختیارِ ایشان ساخت.

4: تیغهائی سبک و بُرّان ـ که جلا و صیقل داده بودند ـ به دستِ ایشان بود.

5: بسا نوخاستهٔ پُرشور و بسا دلاورِ میانسال از آنان که ازپادرآمده وانهادند.

6: نوحه‌گرانی بر عُتبهٔ گمراه و پسرش و شَیْبَه می‌گریستند؛ بر او می‌گریستند و بر ابوجهل.

۵۷

1: هر گِردآمدنِ دو دوست را جدائی هست، و هر آنچه کمتر از مرگ باشد ناچیز است.

2: و این که من پس از احمد [صلّی اللّهُ علیه و آله] فاطمه [سلامُ اللّه علیها] را از دست دادم، نشان می‌دهد که هیچ دوست نپاید.

۵۸

1: پسرکم! آنگاه که تُرکان به جوش آیند، فرمانروائیِ مَهدی (/ رهیافته) ای را چشم دار که برخیزد و داد کُند؛

2: و شاهانِ زمین که از خاندانِ هاشم باشند، خوار شوند [1] و با کسی از ایشان بیعت کنند که بیداد و کژرَوی کند [2]؛

3: آنجاست که قائمِ راستینِ شما قیام کند؛ حق را برایتان می‌آورد و خود بر اساسِ حق رفتار می‌کند.

---

۱. آقای دکتر امامی اینگونه دریافته‌اند که: «آنگاه که شاهانِ هاشمی در زمین خوار شوند...» (دیوان، ص ۴۶۱).

۲. «یعدل» را از «عُدول» گرفته‌ایم؛ چُنان که در حاشیهٔ بعضِ اصولِ مخطوطه خاطرنشان شده است.

4 : همنام پیامبرِ خدا ـکه جانم به فدای او باد!ـ؛ پس ای پسرانِ من! او را وانگذارید و بشتابید.

۵۹

1 : خداوند، زنده، دیرین[۱]، توانا و بی‌نیاز است؛ و در فرمانروائی‌اش هیچکس هَنبازِ او نیست.

2 : اوست که فرودآمَدَنْگاهِ کافران را به ایشان شناسانیده، و مؤمنان را ـچُنان که وعده‌داده‌شده‌اند ـ پاداش دهد.

3 : اگر گردشی باشد، آن گردش ما را اندرز است. آیا ممکن است در گمراهی‌اش ره‌یافتی باشد؟

4 : خداوند آن را که دوستش بدارد یاری می‌رساند. او را یاری کردنی است. و کافران را چون از راه بگردند کیفر می‌کند.

5 : ای ناکسان! اگر دربارهٔ آن برادرانمان که اُحُد در میان گرفته [و در آنجا به خاک رفته‌اند] سخنی بنازِش رانید،

6 : [به یاد داشته باشید] ما طلحه را بَرزمین‌فتاده وانهادیم، در حالی که شمشیرهایِ پهن را آتشی بود که میانِ ما زبانه می‌کشید.

7 : و آن مرد، عثمان، را سرنیزه‌های ما هلاک کرد که وقتی به زنش خبر بردند گریبانش پاره‌پاره شد.

8 : اینان بزرگان و گرامی‌ترانِ قبیلهٔ فِهْر بودند، والامقامان و آنجاکه شاخه و شمار هست.[۲]

9 : و احمدِ نکو [صلّی اللّه علیه و آله] بشتاب أُبَیّ را ـکه تَقَلّا می‌کرد ـ در زیر گرد و خاک به هلاکت رسانید.

10 : پس پرندگان و کفتاران بر (جنازهٔ) او می‌نشستند. برخی پاره‌ای برمی‌گرفتند و برخی جا خوش می‌کردند.

---

۱. «دیرین» را در ترجَمهٔ «قدیم» آورده‌ایم؛ و شاید «ناآفریده» مناسب‌تر باشد.

۲. خستو می‌شوم که دریافتِ چندان روشنی از مصراع دوم ندارم و برخی مصادر نیز چندان به توضیح و توجیهِ این ضبط مدد نمی‌رسانند؛ و العصمة لأهلها.

11 : و آنان که شما از ما بکشتید -برغمِ شگفتی‌اش-، خود به نیکی رسیدند و براستی بهروز گشتند.

12 : ایشان را باغهائی خوش باشد از بهشت که در آن نه گرما یابند و نه سرما.

13 : هرگاه یادکرده شوند، درودِ خداوند بر ایشان باد! بسا انجمن (/ انجمن‌گاه)های نیکو که پیش از آن بدان حاضر آمدند!

14 : مردمانی که پیمانِ رسولِ خدا را نگاه داشتند و [بدین کار] در پیِ پاداش (/ پاداشِ اُخروی) برآمدند؛ سپیدرویان که حَمزه، آن شیر، از ایشان است؛

15 : اینان، چون کشتگانِ کُفّار نیستند که خداوند به آتشِ دوزخ درآورَدشان و بر درهای آن نگاهبانان هستند.

٦٠

1 : فرزندانت را در خُردی به ادب‌آموزی برانگیز تا در بزرگی چشمانت بدیشان روشن شود.

2 : مَثَلِ دانسته‌ها و آموخته‌هائی که در آغازِ کودکی گِرد کنی، چون نقشِ حَک‌شده در سنگ است.

3 : این دانسته‌ها و آموخته‌ها، گنجینه‌هائی است که اندوخته‌هایش افزون می‌شود و از پیشآمدهایِ گوناگون بر آنها بیم نمی‌رود.

4 : فرهیخته را اگر پای بلغزد، بر بسترهای دیبا و تختها فرو می‌افتد.

5 : مردمان دو گروه‌اند: دانشور و شنوندۀ فراگیرنده، و دیگران چون رَمۀ گوسپند و گلّۀ اُشتر اند.

٦١

1 : دوستی و برادری دگرگون گردید، و راستی اندک شد، و امید بگسست.

2 : روزگار مرا به دوستی سپرد که بسیار پیمانْ‌شکن است و وفا ندارد.

3 : و بسا برادرِ باوفا که با او وفا کردم، لیک نمی‌پاید و بقا ندارد.

4 : مادام که مرا ببینند دوستی را پیْ می‌گیرند و چندان که دیدار بپاید دوستی بپاست.

5: زودا که آنکه او را از من بی‌نیاز داشته است، بی‌نیازم دارد؛ که نه درویشی بماند و نه توانگری.

6: هر زخمی را داروئی هست، و خوی بد را داروئی نیست.

7: هیچ نعمت و ناز جاودانه نمی‌ماند. بدینسان، سختی نیز پاینده نیست.

٦٢

1: ای فاطِمه! این شمشیر را بستان، نانکوهیده؛ که من نه هراسانم و نه فرومایه.

2: به جانِ خودم سوگند که در یاریِ احمد [صلّی اللّه علیه و آله] و طاعتِ پروردگاری که به بندگان (و کار و بارِ ایشان) داناست، بجان کوشیده‌ام.

تعلیقات پژوهنده

نموذجات: «النَّمُوذَج» مُعَرَّبِ «نَمُوذه» [/ «نموده»]یِ پارسی است که به شکل «نَمُوذَجات» و «نَمَاذِج» جمع بسته می‌شود. «الأُنْمُوذَج» هم ریختِ دیگرِ مُعرّبِ همان واژه است. (نگر: المعجم الوسیط، ص ۹۵۶؛ و: أقرب المَوارد).

امیرالمؤمنین: راغب اصفهانی در یکی از ابوابِ محاضَرات، وقتی از شهرتهای مختص به شخصِ خاص سخن می‌گوید، آغازِ کلامِ خویش را این مطلب قرار می‌دهد که:

«إذا قیل أمیرُالمؤمنین مطلقًا، فهو أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب» (محاضرات الأدباء، ۳۴۱/۳).

نه تنها در عرف نگارشهای اسلامی ـ اعمّ از شیعی و سنّی ـ هنجاری که راغب یاد کرده است منظور و ملحوظ می‌بوده، بلکه «از اخبار ائمّهٔ اطهار علیهم السّلام مستفاد می‌گردد که لفظ «امیرالمؤمنین» مخصوص حضرت علی علیه‌السّلام بود، مانند اختصاص لفظ «اللّه» و «خدا» به جناب اقدس الهی، و لفظ «خاتم النبیّین» به حضرت رسالت‌پناهی صلّی اللّه علیه و آله؛ حتّی آنکه جایز نیست اطلاق «امیرالمؤمنین» بر حسنین علیهما السّلام و سایر اولاد آن حضرت، هرچند که صاحب سلطنت ظاهریّه شوند» (مقامع الفضل، آقا محمّدعلی کرمانشاهی، ۴۸۸/۲؛ با اندکی تصرّف).

در بارهٔ این لقبِ والا و شریف، همچنین، نگر: مناقب آل أبي‌طالب علیهم السّلام، ابن شهرآشوب (ره)، ط. دارالأضواء، ۶۵/۳ ـ ۶۸ ؛ و: رسالة السّبعین في فضائل أمیرالمؤمنین علیه السّلام، میر سیّد علی همدانی (ره)، ترجَمه و شرحِ دکتر محمّدیوسف نیّری،

صص ۱۵۲ـ۱۵۵.

رَضِيَ اللّهُ عنه: نوشتن عبارت دعائیِ «رَضِيَ اللّهُ عنه» ـ و یا عبارتِ مُحِبّانه‌ترِ «کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَه» (دربارهٔ آن، نگر: تصحیح تراثنا الرجاليّ ۱/۴۹۷ ـ ۵۰۲؛ و: مطلوب کلّ طالب، ط. عابدی، ص ۱۷۲) ـ در برابر نام امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ، شیوه‌ای سنّیانه است و از فنجگردی ـ که علی‌الظّاهر شیعه است ـ کاربستِ این شیوه دور می‌نماید.

به زعمِ راقم، این «رضي اللّه عنه» را احتمالاً کاتبی سُنّی، بجای «علیه الصّلاة و السّلام» یا مانندِ آن، در خطبهٔ سلوة الشّیعة نوشته. اینگونه تصرّفاتِ متعصّبانه در نظامِ نسخه‌نویسیِ قدیم بسیار شایع بوده است و «بررسی تصرّفاتی که کاتبان بر مبنای حبّ و بغضِ مذهبی انجام داده‌اند، نشان می‌دهد که بیشترِ این تصرّفات در محدودهٔ تغییر دادنِ پاره‌ای از اسامی و یا قسمتی از اعلام کسان بوده، و یا حذف و تبدیلِ عبارات دعایی و وصفی در خصوص بزرگان فرقه‌های مذهبی» (تاریخ نسخه‌پردازی و...، ص ۲۴۵).

متأسّفانه در نسخهٔ معتبرِ S، بخشِ دیباجه افتاده است؛ نسخهٔ D هم رونویسِ بی‌ارزشی است از M. بنا بر این تا به‌دست‌افتادنِ نسخه‌ای دیگر از سلوة الشّیعة تنها بنا بر یک نسخه (M) به ضبطِ این «رضي اللّه عنه» می‌پردازیم؛ و در تأیید نظر خود ـ که این عبارت را از کاتب سُنّی و تصرّف مذهبی او احتمال می‌دهیم ـ خاطر نشان می‌کنیم:

در آغاز تمامِ فِقره‌های شعری در دستنوشتِ S از امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ با صلاة و سلام یاد شده است ولی در M هیچ نشانی از درود و سرنویس در آغاز فِقره‌های شعری نیست. به عبارتِ دیگر M فضای غیر متشیّعانه‌تر کم‌مِهرتری را فرانموده است که احتمال تشیّع‌زدائی از خطبهٔ کتاب را تقویت می‌کند؛ والعلم عند اللّه.

یَسَار: چُنان که در سازوارهٔ انتقادی مذکور افتاد، در بعضِ نُسَخ، «یسار» به «بشّار» بَدَل گردیده. از برای نمونهٔ دیگرِ تصحیفِ «یسار» به «بشّار»، نگر: الرّجال، ابن الغضائريّ، تحقیق: السّیّد محمّدرضا الحسینيّ الجلاليّ، ط: ۱، قم: دارالحدیث، ص ۹۸.

۱

قاضی حسین میبدی در شرحِ خود (ص ۵۹۴) این شعر را چُنین عنوان داده: «اظهار

رضا به قضای الهی و شکر نعم و الطاف نامتناهی».

۲

عنوانِ شعر در شرح میبدی (ص ۷۲۸): «خطاب عتاب‌آمیز به معاویه و مفاخرت به مناقب عالیه».

از اینگونه مفاخرت باز هم در اشعار آن حضرت ـ علیه الصّلاة و السّلام ـ دیده می‌شود؛ نگر: روض‌الجنان، ط. آستان قدس، ۸/۴۳۰؛ و: أنوار العُقول، ص ۴۳۲ و ۴۳۳.

۱/۲: **أَخي**: ابن شهرآشوب ـ رضوان اللّه علیه ـ سه وجه در اخوّت امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ با رسول خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ می‌آورد (نگر: مناقب آل أبي‌طالب علیهم‌السّلام، ط. دارالأضواء، ۲/۲۱۰)؛ که البتّه مشهورترینِ آنها همانا پیمانِ اخوّت میانِ آن دو بزرگوار ـ علیهما و علی آلهما الصّلاة و السّلام ـ می‌باشد (نگر: تعلیقات نقض، ۱/۳۶۱ و ۳۶۲).

دربارهٔ حدیثِ مؤاخات و بازتابِ آن در نصوصِ حدیثی و ادبی، نگر: حدیث برادری در سیرهٔ نبوی صلّی اللّه علیه و آله، محمّدرضا هدایت‌پناه، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۳ ه‍. ش.

۱/۲: **سیّدالشُّهداء**: لقبِ «سَیِّدالشُّهداء» در صدرِ اسلام، ابتدا از آنِ حضرتِ حمزه ـ علیه السّلام ـ بود (نگر: فرهنگ عاشورا، ص ۲۵۳). خودِ امام حسین ـ علیه السّلام ـ هم که بدین لقب نامبُردار شدند، در خطبه (/ خطبهٔ نخستِ) روزِ عاشوراشان از حضرتِ حمزه به همین عنوان یاد فرمودند: «... **أو لیس حمزة سیّد الشّهداء عَمّي؟!...**» (یوم الطفّ، ص ۲۳).

شهادت حضرت حمزه بر پیامبر ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ بسیار ناگوار بود. چون پیامبر ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ از غزوهٔ اُحُد به مدینه بازگشتند، بانگِ شیون و گریه از بسیاری خانه‌ها بلند بود؛ فرمودند: «**لکِن حَمزَة لا بَواکي لَهُ**» (یعنی: لیک حمزه گریندگانی ندارد)؛ انصار چون این سخن را شنیدند به خانه‌های خود رفتند و زنان را گفتند که نخست به خانهٔ حمزه شوید و بر او بگریید، آنگاه بر کشتگانِ خویش نوحه نمائید. این سنّتِ پسندیده در اهل مدینه باقی ماند که در هر مصیبت ابتدا بر حضرت حمزه بگریند و سپس بر مصیبتِ خویش. رسول خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ بر زیارت قبر حضرت حمزه و دیگر شهیدان تأکید داشتند. اهلِ بیتِ آن حضرت ـ علیه و علیهم السّلام ـ نیز بسیار به

زیارت قبر حضرت حمزه می‌رفتند. علی‌الخصوص حضرت زهراء مرضیّه ـ سلام اللّه علیها ـ از تربت حمزه ـ علیه السّلام ـ تسبیحی نیز ساخته بودند. (نگر: دائرة المعارف تشیّع، ۵۲۱/۶).

باری، با رخداد خونبار کربلا در سال ۶۱ هـ. ق.، حماسه و ایثارِ امام حسین ـ علیه السّلام ـ او را بر همهٔ شهیدان برتری داد و بطبْع آن حضرت «سالارِ شهیدانِ» اسلام ـ بل تاریخ ـ شد. پیامبر خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ نیز پیشتر ـ هنگامی که به نقل از جبرئیل از شهادت این فرزند گرامی خبر می‌داد ـ به دعا از خداوند خواسته بودند که حسین ـ علیه السّلام ـ را از «سرورانِ شهیدان» قرار دهد: **«اللّٰهُمَّ فَبارِكْ لَه في قَتلِه وَاجْعَلْهُ مِن ساداتِ الشُّهَداء»**. میثم تمّار ـ که خود پیش از رخدادِ عاشورا به شهادت رسید [نگر: الکنیٰ و الألقاب ۲۱۸/۳] ـ در سخنانی که با جبلهٔ مکّیّه گفت، همین تعبیر را در بارهٔ آن حضرت به‌کار برد: **«إنّ الحسینَ بنَ عَليٍّ سَیّدُ الشُّهَداءِ یَومَ القِیامَةِ»**. (نگر: فرهنگ عاشورا، ص ۲۵۳). امام صادق ـ علیه السّلام ـ به اُمِّ سعید احْمَسیّه که مرکبی کرایه کرده بود تا در مدینه بر سرِ قبور شهدا برود، فرمود: آیا به تو خبر دهم که سرورِ شهیدان (سیّد الشّهدا) کیست؟ گفت: آری. فرمود: حسین بن علی است. پرسید: او سیّد الشهداست؟ فرمود: آری... (نگر: همان، همان ص).

۲/۲: **یَطیر مَعَ المَلائکة:** در حدیثی از امام باقر ـ علیه السّلام ـ منقول است که روزی جبرئیل بر پیامبر اکرم ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ نازل شد و گفت: خداوند فرماید: چهار خصلتی را که در جعفر بن ابی‌طالب است تقدیر می‌کنم. پیامبر اکرم ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ جعفر را فراخواند و از آن خصلتها جویا شد. جعفر عرضه داشت: چنانچه خداوند خبر نداده بود، من آنها را اظهار نمی‌کردم؛ ای رسول خدا! من هرگز بُت نپرستیدم، زیرا که دانستم بت سود و زیانی ندارد؛ هرگز شراب ننوشیدم، چون دانستم که شراب عقل را از بین می‌برد؛ هرگز زنا نکردم، چون دانستم که اگر به ناموس کسی خیانت کنم نسبت به ناموس من هم خیانت خواهد شد؛ و هرگز دروغ نگفتم چون دانستم که دروغ مایهٔ از بین رفتن جوانمردی من است. پیامبر اکرم ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ دست به شانهٔ جعفر زد و فرمود: از خداوند می‌خواهم که تو را دو بال کرامت فرماید تا همچون فرشتگان به پرواز درآئی. از همین‌روی جعفر لقبِ «طیّار» و «ذوالجَناحَین» یافت؛ بخصوص پس از شهادت

که پیامبر ـصلّی اللّه علیه و آله ـ بر این مطلب تأکید فرمود. (دائرة المعارف تشیّع ۳۷۷/۵ و ۳۷۸).

در حدیثی از کتاب شریفِ کافی (باب مولِد النبيّ صلّی اللّه علیه و آله و وفاته، حدیثِ ۳۴) ـکه در آن هفت تن از زاد و رودِ عبدالمطّلب که بهترینِ مردمان‌اند شناسانیده شده‌اند ـ، از حضرت جعفربن ابی‌طالب ـعلیهما السّلام ـ اینگونه یاد شده است: «**وجَعْفَرُبْنُ أَبي‌طالِبٍ، لَهُ جَناحانِ خَضِيبانِ يَطِيرُ بِهِما فِي الْجَنَّةِ، لَمْ يُنحَلْ أَحَدٌ مِن هٰذِهِ الْأُمَّةِ جَناحانِ غَيْرُه**».

(در متنِ وافیِ فیض ـقُدّس سرُّه ـ بجای «**لَمْ يُنْحَلْ أَحَدٌ**»، «**لم يجعل لأحد**» است و «**لم ينحل أَحَدٌ**» به عنوانِ نسخه‌بدل در هامش ضبط شده. نگر: الوافي ط. مكتبة الإمام أميرالمؤمنين عليّ عليه السّلام العامّة، اصفهان، ۷۱۳/۳.).

حدیث‌شناسِ خبیر، مولانا علّامه محمّدباقر مجلسی ـرَوَّحَ اللّهُ روحَه العزیز ـ در گزارشِ این حدیث می‌نگارد: «... **ويمكن حَملُه على أنّه لم يُنحَل أَحَدٌ قَبلَهُ أو مِن جُملَةِ الصَّحابَة، فلا يُنافي إعطاؤهما العبّاس بن أميرالمُؤمنين عليهما السّلام كما وَرَدَ في الخَبَر، وإعطاء الجَناحَينِ إمّا في الجَسَدِ الأَصليّ في الآخرةِ في جَنَّةِ الخُلد، أو في الجَسَدِ المِثاليّ في البرزخِ في جَنَّةِ الدُّنيا، أو الجَسَدِ الأَصليِّ أيضًا في البرزخ...**» (مرآة العقول، ۲۶۳/۵).

همو در توضیحِ صفتِ «خَضيبان» می‌نویسد: «**أي مُلَوَّنانِ بِلَوْنِ دَمِهِ**» (همان، همان ج، همان ص).

۲/۲: **ابن أُمّي**: میبدی گوید: «عدول از «**أَخي**» به «**ابن أُمّي**» برای إِشعار است به آن که جعفر از جانب مادر هم برادر مرتضی بوده؛ چه اخوّت ایشان از جانب پدر مشهور و معروف است.» (شرح، ص ۷۲۸).

مانند این تعبیر در قرآن کریم هم به کار رفته است: «... **وَأَلْقَى الْأَلْواحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي...**» (س ۷ ی ۱۵۰). «**قَالَ يَبْنَؤُمَّ لَاتَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي...**» (س ۲۰ ی ۹۴).

۶/۲: **فَأَوجبَ...**: اشارت است به مدلولِ حدیثِ غدیر و این که مولَویّتِ امیر مؤمنان علی ـعلیه السّلام ـ همان مولویّتِ پیامبرِ اکرم ـصلّی اللّهُ علیه و آلِه ـ است (نگر: الإسلام

و الشّيعة، الشّهابي، ۲/ ۲۶ ـ ۲۸).

«... در غدیر خم... خدای ـ تعالی ـ جبرئیل فرستاد و با رسول گفت: بیعتِ امامتِ امیرالمؤمنین از صحابه بخواه. رسول منبری از پالان اشتران ببَست و بران منبر رفت و امیرالمؤمنین را با خود بَران منبر بُرد و دستها بر دوشهای وی نهاد و بر خدای ـ تعالی ـ ثنا گفت. بعد از ثناءِ خدا گفت: ای مردم! من نه به شما از نفسهای شما سزاوارترم؟ گفتند: بلی، یا رسول‌اللّه! پس گفت: **مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِيٌّ مَوْلاهُ**.... صحابه همه بیعت کردند.» (دقائق التّأویل، ص ۱۱۱).

۳

عنوان در شرحِ میبدی (ص ۶۳۶): «نکوهش سؤال ندامت‌مآل».

میبدی در شرح (ص ۶۳۶ و ۶۳۷) می‌نویسد: «قطب ابرار و عارف اسرار، شیخ فریدالدّین عطّار، در الهی‌نامه گوید:

ز مشرق تا به مغرب گر امام است ... امیرالمؤمنین حیدر تمام است

اگر علمش شدی بحر مصوّر ... درو یک قطره بودی بحر اخضر

چو هیچش طاقت منّت نبودی ... ز همّت گشت مزدور جهودی

کسی گفتش چرا کردی؟ برآشفت ... زبان بگشاد چون تیغ و چنین گفت

لنقلُ الصَّخْرِ مِن قُلَلِ الجبالِ (إلی آخره)».

(از برای این بیتها، نگر: الهی‌نامه، تحقیق ه. ریتر، ص ۲۶ و ۲۷).

ه. ریتر، پس از اشاره به حکایتِ عطّار تصریح می‌کند که حکایاتِ مُشعِر به کارکردنِ حضرت علی ـ علیه السلام ـ را در برابر مُزد در حلیة الأولیاء دیده، ولی می‌نویسد: «این را که او در پیش جهودی به مزدوری پرداخته است من تاکنون در جایی نیافته‌ام.» (دریایِ جان، ۱/ ۳۳۳، هامش).

۱/۳: **مِن قُلَل:** میبدی نویسد: «اگر گوئی: نقل صخر از قلّه مشکل نیست، چه طبیعی است، و مشکل نقل به قُلّه است که قسری است، گوئیم: نظر ناظم به قرب و بعد مسافت است، نه طبع و قسر.» (شرح، ص ۶۳۷).

۴

در شرحِ میبدی (ص ۶۱۷) عنوان دارد: «خطاب به جابر بن عبداللّه انصاری و ارشاد به کرم و شکر باری».

این سازگار با سرنویسی است که در بعضِ نسخِ أنوارالعقول هست به این مضمون: **«وفي التفسير المنسوب إلى الإمام الزكي الحسن العسكري: دخل جابربن عبداللّه الأنصاري علي أميرالمؤمنين ـعليه السّلام ـفقال: يا جابر، قوام الدّنيا بأربعة: عالم يستعمل علمه، وجاهل لايستنكف أن يتعلّم، وغني جواد بمعروف، وفقير لايبيع آخرته بدنيا غيره. يا جابر، من كثرت نعم اللّه عليه كثرت حوائج النّاس إليه، فإن فعل ما يجب اللّه عليه عرّفها للدّوام والبقاء، فإن قصّر ما يجب اللّه عليه عرّضها اللّه وأم والبقاء [كذا في المطبوع!]، فإن قصّر ما يجب اللّه عليه عرّفها للزوال والفناء وأنشأ ـعليه السّلام ـيقول:»** (أنوارالعقول، ص ۳۱۰، هامش).

در مصراعِ **«فَاحْذَرْ زَوالَ الفَضلِ يا جائرًا»** (بنا بر ضبطِ سلوة)، أنوارالعقول (ص ۳۱۰) و شرحِ میبدی (ص ۶۱۷) **«يا جابِرُ»** نوشته‌اند و میبدی در شرح (ص ۶۱۸) توضیح داده است که «جابِر: ابوعبداللّه پسر عبداللّه بن عمروبن حزام انصاری از بنی‌سلمه، و پدر او از اکابر صحابه بود و در اُحد کشته شد و عمر جابر نود و چهار سال بود و در سنهٔ ثمان و سبعین در مدینه وفات یافت.».

بجاست در اینجا اصلِ گُفتاوردِ پیشگفته را ـبه طورِ کامل ـاز تفسیرِ منسوب به امام حسن عسکری ـعلیه الصّلاة والسّلام ـنقل کنیم: **«دخل جابربن عبداللّه الأنصاري على أميرالمؤمنين ـعليه السّلام ـفقال له أميرالمؤمنين ـعليه السّلام ـ: يا جابر قوام هذه الدّنيا بأربعة: عالم يستعمل علمه، وجاهل لايستنكف أن يتعلّم، وغنيّ جواد بمعروفه، وفقير لايبيع آخرته بدنيا غيره. يا جابر من كثرت نعم اللّه عليه كثرت حوائج النّاس إليه، فإن فعل ما يجب للّه عليه عرّضها للدّوام والبقاء، وإن قصّر فيما يجب للّه عليه عرّضها للزّوال والفناء. وأنشأ يقول شعرًا:**

ما أحسن الدّنيا وإقبالها	**إذا أطاع اللّه من نالها**
من لم‌يواس النّاس من فضله	**عرّض للإدبار إقبالها**
فاحذر زوال الفضل يا جابر	**وأعط من الدنيا لمن سالها [كذا]**
فإنّ ذي‌العرش جزيل‌العطاء	**يضعّف [كذا] بالجنة أمثالها**

ثمّ قال أميرالمؤمنين ـعليه السّلامـ: فإذاكتم العالم العلم أهله و زها الجاهل في تعلّم ما لابدّ منه، وبخل الغنيّ بمعروفه، وباع الفقير دينه بدنيا غيره، حلّ البلاء وعظم العقاب.». (التفسير المنسوب ... ، ط. قم، ۱۴۰۹ هـ. ق.، ص ۴۰۲ و ۴۰۳).

(می‌گویيم: طابعانِ تفسیر منسوب، در هامشِ **«الدنيا لمن»** در مصراعِ دومِ بیتِ سوم ـكه ما جلوی آن «كذا» نوشتیم ـ، نوشته‌اند: **«دنياك من: بقية النسخ؛ و ما أثبتناه من د.»**!

وجهِ ترجیحِ ضبطِ وزن‌شکنِ نسخهٔ «د» بر ضبطِ صحیح و موزون و مُستَنَد دیگر نُسَخ دانسته نشد؛ همانگونه‌که تشدیدِ روی عینِ «یضعف» نیز ناشی از بی‌التفاتی به وزنِ شعر به نظر رسید ـواللّه أعلم).

از برای تحلیل بلاغی در باب دو بیتِ این سروده، نگر: بلاغت نهج‌البلاغه، ص ۲۶ و ۲۷.

۴/۴: این بیت ـچُنان‌که میبدی نیز در شرح (ص ۶۱۸) خاطرنشان کرده است ـاشارت دارد به آیهٔ کریمهٔ **«مَثَلُ الَّذينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ في سَبِيلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ في كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ يُضاعِفُ لِمَن يَشاء»** (س ۲ ی ۲۶۱).

۵

در شرحِ میبدی (ص ۷۰۱) عنوان دارد: «امر به شکر نعم ذوالجلال و بیان انتهای هر کمالی به زوال».

۳/۵: الشُّهدَ: چُنین است (به ضمِّ شین) در اساس.

ابن منظور در لسان العرب می‌نویسد: **«الشَّهْد والشُّهْد: العَسَلُ مادامَ لَمْ يُعْصَرْ مِنْ شَمَعِهِ، واحِدَتُهُ شَهْدَةٌ وشُهْدَةٌ، ويُكَسَّرُ عَلَى الشِّهادِ... وقيل: الشَّهْد والشُّهْد والشَّهْدَة والشُّهْدَة العَسَلُ ما كانَ.»** (لسان، ذیلِ «شهد».)

فَیّومی در المِصباح المنیر (ط. دارالهجرة، ص ۳۲۴)، زیرِ واژهٔ «الشّهد» می‌نویسد: «... **فيه لُغَتانِ فَتْحُ الشِّينِ لِتَميمٍ وضَمُّها لِأَهْلِ العالِيَةِ**».

۴/۵: این بیت، حالِ مثلِ سائر دارد.

در خزینة الأمثالِ حقیقت (به اهتمام احمد مجاهد، ص ۱۸)، مصراعِ یکم ـ با لَختکی

تفاوت ـ به عنوان مَثَل مذکور است: «**إذا تمّ أَمْرٌ، بَدا نَقْصُهُ.** هرگاه امری تمام شود، نقصان او ظاهر شود.».

ابوالبقاء صالح بن شریفِ رَنْدی (درگذشته به سال ۷۹۸هـ. ق.) در آغازهٔ چکامهٔ بلندآوازه‌ای که در مرثیتِ اَندلس سروده است، گویا به اقتفای همین بیت، گفته:

لِكُلِّ شَيْءٍ إِذَا مَا تَمَّ نُقْصَانُ فَلَايُغَرُّ بِطِيبِ الْعَيْشِ إِنْسانُ

(جواهر الأدب، ص ۶۲۰).

و این آغازه را مرحومِ استاد احمد تُرجانی‌زاده، استادِ ممتازِ دانشگاهِ تبریز، در ترجَمهٔ منظوم آن چکامه، اینگونه جامهٔ پارسی پوشانیده است:

چو هر کمال سرانجامِ او بُـوَد نُـقصان فریبِ رامش و پدرام چو خورَد انسان

(زندگی‌نامه ... ترجانی‌زاده، امید قنبری، ص ۴۱).

٦

در شرحِ میبدی (ص ۲۱۳) عنوان دارد: «نفی نسب طینی و اثبات حسب دینی».

(در این موضوع، همچُنین، نگر: نسخه برگردانِ مجمل الأقوال، ۲۵ الف ـ ۲۷ ب).

۱/۶: النّاس مِن جهة: شعر مشهور سخن‌پردازِ بنامِ اقلیمِ پارس، سعدی، را که می‌گوید: «بنی‌آدم أعضایِ یک پیکرند (یا: یکدیگرند) / که در آفرینش ز یک گوهرند / چو عضوی به درد آورَد روزگار / دگر عضوها را نمانَد قرار / تو کز محنتِ دیگران بی‌غمی / نشاید که نامت نهند آدمی»، ناظر به پاره‌ای از آیات و روایات قلم داده‌اند (نگر: ذکر جمیل سعدی، ۳۴/۲ و ۲۱۹)، از جمله به این بیتِ منسوب به امیر مؤمنان علیه السّلام (نگر: سیر شعر و ادب ...، ص ۴۳ و ۴۴). البتّه استنباط این ناقد ادبی و قائل این قول درست به نظر نمی‌رسد؛ موضوع شعر منسوب به مولی‌الموحّدین ـ علیه السّلام ـ چیزی است و موضوع شعر سعدی چیزِ دیگر؛ واللّه أعلم.

۱/۶: أَبوهم: / **«أبوهمُ: بضمّ المیم، وکذا «لَهُمُ» و«إِنَّهُمُ». لأنّ میم الجمع أصلها الضمّ، و نظائرها کثیرةٌ.»** (الرّاح القَراح، ص ۱۲)

۲/۶: حاجی سبزواری (ره) در الرّاح القَراح (ص ۱۲) بجای **«فَإِن یکن»** در آغازِ بیت،

«إن لَم يَكُن» ضبط کرده و توضیح فیلسوفانهٔ جالبی آورده که ضبطِ نسبتًا غریبِ او را توجیه می‌کند و در جای خویشِ خواندنی است: «فقوله عليه السّلام: «إن لَم يَكُن ـ... إلى آخره ـ» أي: إنْ لم يَكُن للنّاس مِن أَصلِهِم الّذي هو العقل الكُلّي والنَّفس الكُلّيّة اللّاهوتيّة ـ كما قالَ تعالى: «قُل الرُّوح مِن أَمرِ رَبّي»، وقال: «وَنَفَختُ فيه مِن رُوحي» ـ شرفٌ بالتّخلّق بأَخلاقه والاتّصال به ـ كما ورد: «إنّ روح المؤمن لأَشَدُّ اتّصالاً بروح اللّه مِن اتّصال الشّعاع بالشّمس» ـ، فلم‌يكونوا إلّا الطّين والماء؛ والمراد بـ «الماء»: النُّطفة. ونِعْم ما قال ـ عليه السّلام ـ: «ما لابنِ آدم والفخر! أوّله نطفةٌ قذرةٌ و آخره جيفة قذرةٌ»...» (الرّاح القَراح، ص ۱۲ و ۱۳).

۳/۶: لِأَهل العلم: در شرح (ص ۲۲۰ و ۲۲۱) نویسد: «فقها گویند متبادر به فهم از لفظ «أهل العلم» علمای تفسیر و حدیث و فقهند. وقال الغزّاليُّ في الإحياء: «كان اسمُ الفقهِ في العصرِ الأوّل مطلقًا على علمِ طريقِ الأخرةِ ومعرفةِ دقائقِ آفاتِ النّفوسِ ومفسداتِ الأعمالِ وقوّةِ الإحاطةِ بحقارةِ الدُّنيا وشدّةِ التّطلّع إلى نعيمِ الأخرةِ واستيلاءِ الخوفِ على القلبِ، ويدلُّك عليه قولُه تعالى: «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» [التّوبة / ۱۲۲] وما [يحصلُ] به الإنذارُ والتّخويفُ هو هذا العِلْمُ وهذا الفِقهُ دونَ تفريعاتِ الطّلاقِ واللِّعانِ والسَّلَمِ والإجارَةِ، فذلك لايحصلُ به إنذارٌ وتخويفٌ، بل التّجرُّدُ له على الدّوامِ يُقسي القَلبَ وينزعُ الخشيةَ منه، كما نُشاهِدُ مِن المتجرّدينَ لَه.» و علما که سیّد اصفیا ایشان را ورثهٔ انبیا گفته محقّقان و مجتهدانند که حقایق و دقایق اشیا دانند و ایشان نسبت به انبیا وارثان معنویند، و چنانچه صدقه و زکات صوری بر فرزندان صوری آن حضرت حرام است، صدقه و زکات معنوی که تتبّع و تقلید غیرست در مسایل، بر فرزندان معنوی آن حضرت حرام. و علما تا به مقام تحقیق نرسند و از عقبهٔ تقلید نگذرند، وارث نباشند.» (پایانِ سخنِ میبدی).

۳/۶: إنَّهُمْ: «إنَّهُمْ في موضوع التّعليل.» (الرّاح القَراح، ص ۱۳).

۴/۶: در حِکَم نهج‌البلاغه‌ی شریف آمده است: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» (ط. شهیدی، چ ۳، حکمتِ ۸۱، ص ۳۷۳). شریف رضی ـ رضوانُ اللّه علیه ـ پس از یادکردِ این حدیثِ ارجمند می‌نویسد: «وَ هٰذِهِ الكَلِمَةُ الَّتي لاتُصابُ لَها قِيمَةٌ، ولا تُوزَنُ بِها حِكْمَةٌ، ولاتُقرَنُ إلَيْها كَلِمَةٌ.» (همان، همان ص).

جاحظ نیز در البیان و التّبیین گوید: «اگر جز این کلمه نداشتیم، آن را شافی، کافی، بسنده و بی‌نیاز کننده می‌یافتیم، بلکه آن را افزون از کفایت می‌دیدیم، و نیکوترین سخن آن است که اندکِ آن تو را از بسیارِ آن بی‌نیاز سازد، و معنیِ آن در ظاهر لفظ بُوَد» (همان، ص ۵۳۸ و ۵۳۹).

«قیمةُ کُلِّ امْرِئٍ ما یُحْسِنُهُ» را، عینًا یا با لختی تفاوت، جاحظ در البیان و التّبیین و ابن قُتیبه در عیون الأخبار و مُبرّد در الکامل و ابن عبد ربّه در العِقد الفرید و حَرّانی در تُحف العقول و شیخ صدوق در أمالی و شیخ مفید در الإرشاد و أبوحیّان توحیدی در البصائر و ابومنصور ثعالبی در الإیجاز و الإعجاز و بیهقی در المحاسن و المساوی و شیخ‌الطّائفه در أمالی‌اش و ابوهلال عسکری در الصناعتین و شهید ثانی در منیة المرید و شمس‌الدّین آملی در نفائس‌الفنون آورده‌اند. (نگر: استناد نهج‌البلاغة، ص ۸۹ و ۹۰؛ و: الإرشادِ مفید، تحقیق مؤسّسة آل‌البیت علیهم‌السّلام لإحیاء التّراث، ۳۰۰/۱؛ و: منیة المُرید، تحقیق رضا المختاري، ص ۱۱۰؛ و: نفائس‌الفنون، ط. شعرانی ۱۵۹/۲).

ابن طباطبا این سخن را با لَختی تصرّف در سُروده‌ای گنجانیده است:

فیا لائمي دَعْني اغالِ بقیمتي — فقیمةُ کُلِّ النّاسِ ما یُحسِنونَهُ

(استناد نهج‌البلاغة، ص ۹۰، هامش).

در خزینة الأمثالِ حقیقت (ط. مجاهد، ص ۱۴۳) **«قیمةُ المَرءِ ما یُحْسِنُهُ»** به عنوانِ مَثَل یادگردیده (و چنین ترجَمه شده: «قیمت مرد چیزی است که او را آراسته کند»!).

از خلیل بن احمد نقل کرده‌اند که گفته است: **أَفضَلُ کَلِمَةٍ یُرَغِّبُ الإِنْسانَ إِلی طَلَبِ العِلْمِ والمَعْرِفَةِ قَولُ أَمیرِالمُؤمِنینَ** (علیه السّلام): **قَدْرُ کُلِّ امْرِءٍ ما یُحْسِنُ** (مجموعهٔ آثار، شیخ عبّاس قمی، تصحیح ولیّ فاطمی، ص ۲۲۱).

حاج ملّاهادی سبزواری ـقُدِّسَ سِرُّهـ، **«وقیمةُ المَرءِ ما قَد کانَ یُحْسِنُهُ»** را، بر بنیادِ گرایشهای فلسفی و عرفانی خویش، اینگونه شرح گفته است: **«أي قیمة کلّ امرءٍ ما یتوجّه قلبُه شطرَه ویتَزّي بزیِّه ویتصوَّر بصورته وتمكَّن فیه، لأنّ القلبَ مادّةٌ وصورة العلمیّة صورةٌ له، فما کان همّةُ القلب مصروفةً إلیه هو قیمته؛ قال تعالی: «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنینَ أَنفُسَهُمْ وأَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ»، و هذه الجنّة أَعَمّ مِن جنّةِ الأفعال وجنّةِ الصّفات ـأعني: التّخلّق بأخلاقِ اللّهـ، فهذا هو أَعلَی الهِمَم و أَغلَی القِیَم! بل لاقیمة لهذا المرء الّذي هذا همّته إلّا الهدیّة،**

كما أنّ القرآن **لاقيمة له بل له الهديّة؛ وفي الحديث القُدسيّ: «مَن عشقني عشقتُه ومَن عشقته قتلتُه ومَن قتلتُه فعليَّ ديته ومن عليَّ ديته فأنا ديته»! والمُرادُ مِن «الاشتراء» في الآية، أن يُقرِّبوا أَنفُسَهُم الحَيَوانيّة للحَبيب قُرباناً، و«إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ المُتَّقِينَ».»** (الرّاح القَراح، ص ۱۳).

احمد بن احمد بن احمد دمانیسی سیواسی در مُجمل‌الأقوال مـی‌نویسد: «**و مِن كـلامِ أميرالمؤمنين ـ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَه ـ: «قيمَةُ كُلِّ امْرِءٍ مَا يَعْلَمُهُ»** یعنی قدر و قیمت هَرْ مردی باندازهٔ دانشِ اوست. اگر بسیار داند قیمت او نزد عقلا بسیار بود و اگر اندک داند اندک است.

و اندرین مَعنی گفته‌اند:

اعـتبارت بَـدان قَـدَر عِـلمست　　　که تـو خـود را بـدان بـیارایـی

خـلق در قـیمتت بـیفزایـند　　　چون تو در علم خود بیفزایی»

(نسخه برگردانِ مجمل الأقوال، ۲۳ الف).

در همان کتاب ـ بدون تصریح به نام قائل ـ آمده:

«وَقَدرُ كلِّ امْرءٍ مَا كانَ يُحْسِنُهُ　　　واللّـهِ مـا عِـلْمُهُ إلّا يـزَيِّنُهُ

[ترجَمهٔ زیرنویس:] و اندازهٔ هر مَردی است آنچ بود دانندهٔ آن، بخدای نیست دانش او مگر آرایندهٔ او.»

(همان نسخه برگردان، ۲۵ ب).

ناصرخسرو هم طیِّ دو بیت از چکامه‌ای، این حدیث و حدیثِ نبوی «**أُطلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ**» را، بدین‌سان یاد کرده است:

عِـلم را فـرمودمان جُستن رسـول　　　جُست بایدْت ار نباشد جُز به چین

قیمتِ هرکس به قـدرِ عـلمِ اوست　　　هـمچُنین گـفته‌ست امـیرالمـؤمنین

(دیوان ناصرخسرو، به اهتمامِ دکتر شعار و دکتر احمدنژاد، چ ۱، ۱۳۷۸ه. ش.، ص ۵۲۸.)

و امّا در بارهٔ مصراعِ دوم:

قاضی میبدی در شرح (ص ۲۲۲) نویسد: «**تقديم لِأَهلِ العِلمِ بـر أَعْـداءُ**» بـرای افـادهٔ اختصاص [است]، یعنی جاهلان دشمنان اهل علمند و بس؛ چه جاهل به حکم جنسیّت با جاهل خوش است و صحبت عالم با جاهل چون امتزاج آب و آتش است».

در شمارِ حِکَمِ نهج‌البلاغهٔ شریف می‌خوانیم: «**النّاسُ أَعْداءُ مَا جَهِلُوا**» (ط. شـهیدی،

چ۳، ص ۳۹۲ و ۴۴۰، حکمتِ ۱۷۲ و ۴۳۸)؛ و ـ چُنان که مرحوم شیخ عبّاس قمی (نگر: شرح حکم نهج‌البلاغة، ص ۲۵۴؛ و: مجموعهٔ آثار، ص ۲۵۶) خاطرنشان کرده ـ یادآورِ همین مصراعِ «**والجاهِلونَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَعْداءُ**» است.

در سده‌های دورتر احمد بن احمدبن احمد دمانیسی سیواسی، بر تناسبِ این مصراع با آن حکمت و همچُنین دیگر حدیثِ علویِ «**مَنْ جَهِلَ شَيْئًا عَادَاهُ**»، انگشت نهاده بود (نگر: نسخه برگردانِ مجمل الأقوال، ۳۱ ب).

حاج ملّاهادی سبزواری ـ طابَ ثَراه ـ در تنبیهی عارف‌مَنِشانه در بابِ این مصراع گفته است: «**إنّما لم‌ینسب العَداوة إلی الطَّرَفَیْن تنبیهًا علی أنَّ العالِمَ بِاللّٰهِ تَعالیٰ لا اعتراضَ لَه عَلیٰ شَيءٍ والكُلُّ عنده مظاهِرُ أَسماءِ اللّٰهِ الحُسنیٰ، ولهذا قیل: الزُّهّادُ یستفرغون وُسعَهم لِیرضی اللّٰهُ تَعالیٰ عَنهُم والسُّلّاكُ مِن العُرفاءِ یبذلونَ جهدَهُم لیرضوا عنه تَعالیٰ (رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُم ورَضُوا عَنْه). فالجاهِلُ عِندَ العالِمِ بِاللّٰهِ مَعذورٌ وسَعیُه في تحقیرِ العِلمِ وتعییرِه مَشكور، فإنّ العالِمَ لَه مَقامٌ شامِخٌ إذا كانَ لَهُ في العِرفانِ قَدَمٌ راسِخ! قال الشّیخُ أَبوعَليٍّ بن سینا في «مقاماتِ‌العارفین» مِن** الإشارات: «**العارِفُ هَشٌّ بَشٌّ بَسّامٌ یُبَجِّلُ الصَّغیرَ مِن تواضعه كما یُبَجِّلُ الكَبیرَ وینبسط مِن الخامِلِ مثل ما ینبسط مِن النَّبیه، وكَیفَ لایهشّ وهو فَرحان بِالحَقّ وبِكُلِّ شَيءٍ؟! فإنَّهُ یَرَی فیه الحَقَّ؛ وكَیفَ لایسوّی والجمیع عِندَه سواسیَةٌ أهلُ لِلرَّحْمَةِ قد شغلوا بِالباطل» و...**» (الرّاح القَراح، ص ۱۴).

ابوالحسن عليّ بن محمّد بن محمّد بن عليّ بن سَکونِ حلّيِ نیليِ کاتب (درگذشته به ۶۰۰ هـ. ق.) با نظر به همان «**النّاس أعداءُ ماجَهلوا**»، سروده است:

یا سائِلي عَن عَليٍّ والأولی عملوا	**بِه مِن الشَّرِّ ماقالوا و مافعلوا**
لَم یَعرفوهُ فَعادُوهُ لِجَهْلِهِمُ	**وَالنّاسُ كُلُّهُمُ أَعداءُ ماجَهِلوا**

(الطّلیعة، سَماوی، ۲/۸۲).

باری، در باب دشمنی جاهلان با علم و عالم، نگر: مجمل‌الأقوال (نسخه برگردان، ۳۰ الف و ۳۱ ب)؛ خاصّه این دو بیت:

«مَردمان دشمنند علمی را	که ز نقصان خود ندانندش
علم گرچه خلاصهٔ دینست	چون ندانند کُفر خوانندش»

۷

در شرحِ میبدی (ص ۶۳۳) عنوان دارد: «ارشاد به علوّ همّت و تجمّل و هدایت به شکیبائی و تحمّل».

۳/۷: امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ در خطبهٔ متّقین (/ همّام) دربارهٔ پارسایان فرموده‌اند: **«فَمِنْ عَلامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً في دِينٍ، و....، وتَجَمُّلًا في فَاقَةٍ، و....»** (نهج‌البلاغه، ط. شهیدی، ص ۲۲۶).

۸

در شرحِ میبدی (ص ۳۸۱) عنوان دارد: «مرثیّهٔ حضرت خاتم صلّی اللّه علیه و سلّم»؛ ولی این به شرطی می‌تواند درست باشد که در بیتِ دوم ـ مانندِ میبدی ـ «بَعْدَكَ» ضبط کنیم، نه چُنان که در نسخهٔ اساسِ ماست: «بَعْدَكِ».

این دو بیت ـ طبعًا با قرائتِ «بَعْدَكَ» ـ از زبانِ حضرتِ زهرای مرضیّه ـ سَلامُ اللّه علیها ـ هم، در مَرثیتِ حضرت ختمی‌مرتبت ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ، نقل گردیده است (نگر: فاطمة الزّهراء علیها السّلام بهجة قلب المُصطفیٰ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، الشّیخ أحمد الرّحماني الهمداني، ص ۳۱۲).

از برای مراثیِ نبوی از زبان اهل‌بیت ـ علیهم السّلام ـ، نگر: مناقب آل أبي‌طالب علیهم السّلام، ط. دارالأضواء، ۲۹۷/۱ ـ ۳۰۰.

۹

در شرحِ میبدی (ص ۳۱۶) عنوان دارد: «بیان زوال جاه و مال و نفی حرص ندامت‌مآل».

۱/۹: میبدی در شرح (ص ۳۱۶) نویسد: «مصراع اوّل مطابق حدیث **«یشیبُ ابنُ آدمَ ویشبُّ فیه خصلتانِ: الحرصُ وطولُ الأَمَلِ»** [است]».

احمد بن احمد بن احمد دمانیسی سیواسی در یکی از ابوابِ مُجمل الأقوال شماری از احادیث و اخبار را با اشعارِ متناسب با آنها گِرد آورده و در کنار هم نهاده است. در همان

باب می‌نویسد: «و قال ـعلیه السّلمـ: يَهْرَمُ ابنُ آدمَ ويَشُبُّ فيهِ خَصْلَتان: الحِرصُ و الأَمَلُ.
قال الشّاعرُ بمعناه:

قَد شابَ رَأسي وَرَأسُ الحِرصِ لَمْ يَشب — إنَّ الحَريصَ عَلَى الدُّنيا لَفي تَعَبِ
لَو كانَ يَصدُقني ذِهني وَفِكْرَتُهُ — مَا اشْتَدَّ حِرصِي عَلَى الدُّنيا وَلَانَصَبي»

(نسخه برگردان، ۱۴۰ ب).

و امّا در باب این که «راس» ضبط کرده‌ایم (و نه «رأس»):
اوّلاً، ما از ضبطِ دستنوشتهای سه‌گانهٔ مَبْنا (M، S، D) پیروی کرده‌ایم.
ثانیًا، هنجارهای صرفیِ زبانِ عربی هر دو ضبط را روا می‌داشته است، و باعثی برای تصرّف در ضبطِ دستنوشتها نبوده است.

۲/۹: میبدی در شرح (ص ۳۱۶) نویسد: «بیتِ ثانی از قبیل «**إيّاك أعني، فاسمعي يا جارة**» [است]؛ چه حضرت ناظم هرگز مایل به جاه دنیوی نبوده.».

۲/۹: **أَرَانِي**: «**أراني: أعلم نفسي.**» (الرّاح القَراح، ص ۱۲۳)

۲/۹: **إذاما**: «**كلمة «ما» بعد «إذا» زائدةٌ.**» (الرّاح القَراح، ص ۱۲۳).

۱۰

ظاهرًا همین شعر است که در بعضِ نُسخ أنوار العقول (نگر: ص ۴۱۵) و نیز در شرحِ میبدی (۷۵۸ و ۷۵۹) چُنین آمده:

أَتَانِي يُهَدِّدُنِي بِالنُّجُومِ — وَمَا هُوَ مِنْ شَرِّها (میبدی: شَرِّهِ) كائِنُ
ذُنُوبِي أَخَافُ فَأَمَّا النُّجُوم — فإنِّي (میبدی: فَإِنَّنِي) مِنْ شَرِّها آمِنُ

در أنوار العقول، مصحّح، هر دو شعر را به طورِ جداگانه (به شماره‌های ۴۴۳ و ۴۴۴) ضبط کرده است؛ ولی علی‌الظّاهر یک شعر نسخه‌بدلِ آن دیگری باید محسوب شود، و در واقع این دو ضبط، دو روایت از یک شعر باشند. چه در میانِ دستنوشتهای أنوار العقول هم دقیقًا همان نُسَخ که روایتِ نخست را دارند، روایتِ دوم را ندارند، و بالعکس (نگر: أنوار، ص ۴۱۴ و ۴۱۵).

بنا بر این، کارِ مصحّحِ أنوار العقول در ضبطِ جداگانهٔ هر روایت به عنوانِ شعری مستقل

صحیح نبوده و می‌باید یکی نسخه‌بدلِ دیگری به شمار می‌آمده است ـ واللّهُ أعلَم.

و امّا در بارهٔ مضمون و درونمایهٔ شعر:

میبدی می‌نگارد: «ازین دو بیت توهّم نکنی که کواکب را هیچ اثر نیست، آری انسان کامل به مرتبه‌ای می‌رسد که کواکب درو اثر نمی‌توانند کرد، چنانچه شنیده باشی که بعضی از صحابه زهر خوردند و دریشان اثر نکرد» (شرح، ص ۷۵۹). از همین رو هم عنوانِ شعر را چُنین نهاده است: «نفی تأثیر نجوم در اهل حقایق و علوم» (همان، ص ۷۵۸).

ابن طاوس ـ رَضِيَ اللّهُ عَنْه و أَرضاه ـ می‌نویسد: «**إنّ العقلَ و الشَّرعَ لایمنعُ مِن أَن تكونَ النُّجوم دلالات و أمارات علی أُمورٍ متجدّدات، وقد يكون مثل ذلك في المَنامات، و الباطلُ مِن حديثِ النُّجوم قولُ مَن يَقُول: إنّها عِلَلٌ مُوجِبات، أو إنّها فاعلات مختارات، وهذا مِن المُحالات المُحَرَّمات**» (کشف المَحجّة، تحقیق محمّد الحَسّون، ص ۱۹۴).

می‌نویسم: بسیاری از دانشمندان و اخترپژوهانِ دنیای قدیم پیشبینیهای اخترگویانه را مُنکر بوده‌اند؛ چُنان که نظامی عروضی سمرقندی دربارهٔ حکیم عُمر خیّامی گفته: «... ندیدم او را در احکام نجوم هیچ اعتقادی، و از بزرگان هیچ‌کس ندیدم و نشنیدم که در احکام اعتقادی داشت» (چهار مقاله، ط. معین، ص ۱۰۱).

کم نبودند اخترشناسانی که به احکامِ نجومی باور نداشتند و در واقع می‌گفتند: «**النُّجومُ حَقٌّ و أَحكامُهُ باطِلٌ**» (نگر: گزیدهٔ رسائل إخوان الصّفا، حلبی، ط. اساطیر، ص ۱۷۶، هامش).

ابوریحان بیرونی را نیز چندان اعتقادی به احکامِ نجوم نبوده و بابی که در این باره در التّفهیم پرداخته است، حکایتِ «سخنانی» است «که میان مُنجّمان رود اندر احکام نجوم» (التّفهیم، ط. همائی، ص ۳۱۶).

وی می‌گوید: «نزدیکِ بیشترین مردمان، احکام نجوم، ثمرهٔ علمهای ریاضی است، هرچند که اعتقاد ما اندرین ثمره و اندرین صناعت، مانندهٔ اعتقاد کمترین مردمان است.» (همان، همان ص).

در مقابلِ این گروه، شماری از عالمان قرار دارند که اینگونه به احکامِ نجوم و دریافتهای منجّمانه بی‌اعتماد و بی‌اعتقاد نیستند (نگر: کتابخانهٔ ابن طاووس، ص ۴۶؛ و:

سیّد بن طاووس در عرصهٔ علم و عمل، ص ۹۷) و شمارشان نیز اندک نیست.

تحلیل و تفسیر نصوص دینی موجود در این باب نیز -که طبیعتًا به تناسبِ پیشفرضها و باورداشتهای هر گروه صورت بسته است-، البتّه مغفول نبوده. نمونه را، نگر: معارجُ نهج‌البلاغة، تحقیق أسعد الطَّیِّب، صص ۳۶۰ - ۳۶۷؛ و: شرح نهج البلاغه‌ی ابن میثم، ط. قم، ۲۱۶/۲ - ۲۲۲؛ و: شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید، دارإحیاءالتّراث العربی (افست از روی طبع قدیم چهار جلدی)، ۷۱/۲ - ۷۶؛ و: إرشاد المؤمنین، ۶۶۳/۱ و ۶۶۴؛ و: منیة المُرید، تحقیق رضا المختاري، ص ۳۸۱؛ و: آداب المتعلّمین، تحقیق: السّیّدمحمّدرضا الحسیني الجلالي، ص ۶۱ (متن و هامش)؛ و: گزیدهٔ رسائل إخوان الصّفا، حلبی، ط. اساطیر، صص ۱۸۳ - ۱۹۱ و ص ۶۴ و ۶۵.)؛ و: کشف النصائح الإیمانیّة، ترجَمهٔ معلّم یزدی، ص ۲۸۲.

علّامهٔ محدِّثِ خبیر، سیّد عبدالله شُبَّر -قدّس الله روحه العزیز- در کتاب نفیس مصابیح الأنوار في حلّ مشکلات الأخبار (۲۷۸/۲ - ۲۹۴)، تحقیق مبسوطی حول تعلّم علم نجوم و چون و چند آن از دیدگاه حدیث آورده که شایان مراجعه می‌باشد.

۱/۱۰: میبدی می‌نویسد: «در بعضی نسخ بجای کائِن، «کامِن» [است] و این انسب است به قافیهٔ ثانیه.» (شرح، ص ۷۵۹).

۱۱

در شرحِ میبدی (ص ۶۳۴) عنوان دارد: «ترغیب نفس به جانب رجا و نهی یأس به حکم خدا».

۱/۱۱: سنجیدنی است با:

إِنْ یَكُ هٰذَا الدَّهْرُ قَدْ سَاءَنِي　　　فَطَالَ مَا قَدْ سَرَّنِي الدَّهْرُ

(رَوضُ الجِنان، ط. آستانِ قدس، ۲۸۸/۲).

۴/۱۱: **وقَولُ اللّهِ**...: -همانگونه که شارحِ میبدی نیز در شرحِ خود (ص ۶۳۴) خاطرنشان کرده است- این مصراع، نگرنده است به آیهٔ کریمهٔ «**إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا**» (س ۹۴ ی ۶ / یعنی: هرآینه با سختی آسانی است)؛ و می‌افزایم که همچُنین نگرنده است به

تَکرارِ همین مضمون، در آیتِ پیشین از همان سورهٔ خجسته.

۱۲

در شرحِ میبدی (ص ۳۷۴) عنوان دارد: «وصف دنیا به عدم ثبوت و تشبیه او به خانهٔ عنکبوت».

از برای تحلیلی بلاغی در بابِ این شعر، نگر: بلاغتِ نهج‌البلاغه، دکتر جلیل تجلیل، ص ۲۱.

۲/۱۲: گفته‌اند که در این بیت تلمیحی است به آیهٔ ۴۱ از سورهٔ عنکبوت: «**مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَآءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ**» (نگر: بلاغتِ نهج‌البلاغه، ص ۲۱).

۳/۱۲: **لَعَمْرِي**: «خبر لعمري محذوف، أی لعمري ما أقسم بـه. **والعُمْر والعَمْر بمعنًى، ولايُستعمَلُ مع اللّام إلّا المفتوح، لأنّ القَسَم موضعُ التّخفيفِ لكثرةِ استعمالِه**» (شرحِ میبدی، ص ۳۷۵).

۳/۱۲: **كُلُّ مَن فيها يَمُوتُ**: گفته‌اند که در این مصراع، تلمیحی به کریمهٔ «**كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ**» (س ۵۵ ی ۲۶) هست (نگر: بلاغتِ نهج‌البلاغه، ص ۲۱).

۱۳

در شرحِ میبدی (ص ۳۹۴) عنوان دارد: «شرح مقاتلهٔ ليلةالهرير در صفّین و وصف مقابله و مقاتلهٔ اعدای دین».

۲/۱۳: **فمَن نَجا...**: «**مَن نَجیٰ بِرَأْسِهِ فَقَدْ رَبِح**» را شمس‌الدّین آملی در نفائس‌الفنون (ط. شعرانی، ۲۲۸/۱) در شمارِ امثال و اقوال سائره آورده است.

۱۴

در شرحِ میبدی (ص ۴۱۶) عنوان دارد: «بیان احاطهٔ مرگ اندوه‌اساس به هرکه ولادت یافت از افراد ناس».

۲/۱۴: بیتی که شمس‌الدّین آملی در نفائس‌الفنون آورده با ما نحن فیه مناسبت دارد، و آن این است:

فَلَوْ کانَتِ الدُّنیا تَدُومُ بِأَهْلِها　　لَکانَ رَسُولُ اللّهِ فیها مُخَلَّدا

(ط. شعرانی، ۲۶۱/۱).

(این بیت ـ با ضبطِ «**ولو...**» در کشکول شیخ بهاءالدّین عاملی ـ قُدِّسَ سِرُّه الشّریف ـ، ط. أعلمی، ۹۶/۲، از قولِ «حسّان» آمده است.).

۱۵

در شرحِ میبدی (ص ۴۲۱) عنوان دارد: «مرثیّهٔ [کذا، با تشدید!] سیّدهٔ فُخمیٰ، شریفهٔ عُظمیٰ، فاطمهٔ زهرا در وقت حُمّیٰ» ـ که با ضبطِ شعر در آن شرح هم تناسب دارد.

در ضبطِ ما (سَلوةالشّیعه‌ی مخطوطِ مجلس / M) به نظر نمی‌رسد که این شعر مرثیه باشد.

۱۶

در شرحِ میبدی (ص ۳۲۶) دو بیتِ نخست عنوان دارد: «خطاب به فاطمه بعد از وفات او و تذکارِ وفاداری و ثبات او»؛ عنوانِ سه بیتِ بازپسین نیز چُنین است: «جواب از زبان زهرا رضي اللّه تعالی عنها». همو نوشته: «بعضی برآنند که این سه بیت از زبان هـاتفی غیبی مسموع شد.» (همان، ص ۳۲۷).

۱۷

در شرحِ میبدی (ص ۳۰۴) عنوان دارد: «امر به سِتْر عیوب و عفو ذنوب».

۱۸

در شرحِ میبدی (ص ۳۷۵) عنوان دارد: «بیان تغیّر احوال زمان و تبدّل اطوار جهان».

۱/۱۸: یَکُرّان: در شرحِ میبدی آمده: «به ضمّ اوّل از کرّ به معنی بازگردانیدن، یا به فتح از کرّ یا از کرور به معنی بازگردیدن ... و اوّل انسب است.» (ص ۳۷۵).

به هر روی، ضرورتی در تغییرِ ضبطِ نسخهٔ مورد اعتماد ما نبود ـ واللّه أعلم.

۱۹

در شرحِ میبدی (ص ۴۱۳) عنوان دارد: «تنبیه بر فنای عالم و زوال بنی‌آدم».

همو در شرح (ص ۴۱۴) نویسد: «ابن اعثم گوید: چون مرتضیٰ در وقت توجّه شام به مداین رسید، جریر بن سهم بن طریف تمیمی آثار کسریٰ می‌دید و بیت ثانی این قطعه می‌خواند، مرتضیٰ فرمود: **وَيْحك! فلو قُلتَ لهم: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَ زُرُوعٍ ومَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنَعْمَةٍ كانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ وَمَا كانُوا مُنظَرِينَ» هؤلاء قومٌ كانوا وارِثِينَ، فأصبَحُوا موروثين، لَم يَشكُروا النّعمةَ، فَحَلَّتْ بهم النّقمةُ وسلبوا دنياهم بالمعصيةِ، فإيّاكُم وكُفرَ النِّعَمِ، لا يحلُّ بكم النِّقَم.**».

(نیز نگر: حاصل اوقات، ص ۳۴۵ و ۳۸۰ و ۳۸۱).

استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی ـ أطالَ اللّهُ بقاءَه ـ احتمال می‌دهند الهام‌بخشِ خاقانی در چکامهٔ ایوانِ مدائنش، آنجا که می‌گوید: «زرّین‌تره کو بر خوان؟ رو کَمْ تَرَكُوا برخوان»، همین نقلِ تاریخی باشد، نه صِرف آیهٔ شریفهٔ قرآن کریم. (نگر: حاصل اوقات، ص ۳۴۵).

آنگونه که از منابع مُستفاد می‌شود این بیت که ـ بنا بر نقل ـ جریر بن سهم خوانده، از قصیدهٔ بس شیوا و حکیمانهٔ اَسود بن یَعفُر است که به پاره‌ای از ابیات آن در کتبِ ادب و سِیَر فراوان استشهاد شده و مقبولیّتِ بسیار داشته. گویند: سوّار بن عبداللّه، قاضی معروف عهد منصور عبّاسی، شهادت مردی را از قبیلهٔ اسود (بنی‌دارم) که این قصیده را از بر نداشت نپذیرفت و به او گفت به شعور و درستْ‌راییِ تو شک می‌کنم!!! (نگر: حاصل اوقات، ص ۳۸۰، هامش).

۲۰

میبدی در شرحِ خود (ص ۴۶۵) به این شعر عنوان داده: «خطاب به اشعث بن قیس در صفّین و ارشاد او به صبر و تمکین».

۲/۲۰: در یکی از فرموده‌های امام کاظم ـ علیه السّلام ـ (در شمار احادیثِ مُستَطرفاتِ

سرائر) آمده است: «... و**إیّاك والضّجر والکسل، فإنّهما یمنعانك حظّك من الدّنـیا والآخـرة**» (آداب المتعلّمین، تحقیق جلالی، ص ۸۱، هامش).

۲۱

در شرحِ میبدی (ص ۴۶۹) عنوان دارد: «بیان احوال دنیا که صفای او گـرد کـدورت انگیخته و شهد او با زهر قاتل آمیخته».

۲۲

در شرحِ میبدی (ص ۴۶۶) عنوان دارد: «امر به صبر و تحمّل و ارشاد به تـفویض و توکّل».

۲۳

در شرحِ میبدی (ص ۴۷۶) عنوان دارد: «تنبیه بر فنای دنیا که بهشت غافلان است و منع دشمنان از شماتت که خوی جاهلان است».

۲/۲۳: **فإنّ نَوآئِبَ**...: این مصراع و مصراع دوم بیتِ پیش یادآورِ بیتی دیگر از دیوانِ منسوب به مولی‌الموحّدین ـ علیه السّلام ـ هستند؛ و اینک آن بیت:

رَأَیتُ الدَّهْرَ مُختلفًا یَـدُورُ　　　فَلاحُزْنٌ یَـدُومُ وَلاسُـرورُ

(أنوارالعقول، ص ۲۰۰).

۲۴

در شرحِ میبدی (ص ۲۹۷) عنوان دارد: «اظهار استحقاق و حرمان و ایمان به تقدیر رحمٰن».

سعدی در گلستان (بابِ نخست، حکایت ۳۹) می‌فرماید:

بـخت و دولت بـه کـاردانـی نـیست　　　جُــز بــه تأیـیـدِ آسـمانی نـیست
اوفــتاده‌ست در جـــهان بســـیار　　　بـــی‌تمیز ارجـمند و عــاقل خــوار
کــیمیاگــر بــه غــصّه مُــرده و رنـج　　　ابــله انـــدر خــرابــه یــافته گــنج

۲/۲۴: «في أوائل كتاب المكاسب من التّهذيب، عن جعفر بن محمّد الصّادق ـ عليه السّلام ـ أنّه كان يقول: إنّ اللّهَ تَعالى واسِع أرزاق الحمقى ليعتبر العقلاء ويعلموا أنّ الدّنيا لَيسَ ينال ما فيها بِعَمَلٍ و لاحيلة» (كشكول شيخ بهاءالدّين عاملى ـ قُدِّسَ سِرُّه ـ، ط. اعلمى، ۴۵۲/۳).

۲۵

در شرحِ میبدی (ص ۴۹۹) عنوان دارد: «خطاب ظفرمآب به مَرحَبِ خیبری و جوابِ جوابِ او به اظهار دلاوری».

۱/۲۵: أنَا الّذي سَمَّتْني أُمّي حَيْدَرَه: میبدی در شرحِ خود (ص ۵۰۰) می‌نویسد: «**في** الصّحاح: **الحَيْدَرَة: الأسد. وقال أميرالمؤمنين: أنا الّذي سمّتني أمّي حيدرة، لأنَّ أمّه فاطمة بنت أسد لمّا ولدته و أبوطالبٍ غائب، سمّته بإسم أبيها، فلمّا قدم أبوطالبٍ، كره هذا الاسمَ فَسَمّاه عَليًّا.**». (نيز نگر: الرّاح القَراح، ص ۱۲۳ و ۱۲۴).

در اشعارِ حضرتِ ابوطالب ـ علیه السّلام ـ آمده است:

سَمَّيْتُهُ بِعَلِيٍّ كَيْ يَدومَ لَهُ ... عِزُّ العُلُوِّ و فَخرُ العِزِّ أدوَمُه

(نگر: الرّاح القَراح، ص ۱۲۴؛ هامش).

هم میبدی می‌نویسد: «حافظ اسماعيل گويد: مَرحَب مادری کاهنه داشت و با او می‌گفت: **يا بنيَّ، إنّي خائفٌ عليك رجلًا يسمّى نفسَه في الحربِ حيدرة، فإن سمعتَ ذلك فلاتُبارِزْه.** و چون مرتضیٰ ـ علیه السّلام ـ این رجز بنیاد کرد، مَرحَب بترسید و می‌خواست که بازگردد؛ پس حمیّت جاهلیّت مانع او شد و کشته گشت. و سیاق کلام مشعرست به آنکه حضرت مرتضی ـ علیه السّلام ـ نیز برین معنی مطّلع بوده.» (شرحِ دیوان، ص ۵۰۰).

میبدی در شرحِ خود فائدهٔ زبانی ـ ادبیِ مهمّی را در بارهٔ «**سمّتني**» آورده است، از این قرار: «**... وقال المرزوقيُّ: كان القياس أن يقولَ: سمّته، حتّى يكونَ في الصّلةِ ما يعود إلى الموصول، لكنّه لما كان القصدُ في الإخبارِ عن نفسِه و كانَ الآخرُ هو الأوّل، لم يبالِ بردِّ الضّمير على الأوّل وحمل الكلامَ على المعنى، لأمنِه من الإلباس.**» (ص ۵۰۰).

این نکته و روائیِ هر دوگونه کاربُرد در ادب تازی و پارسی (و حتّی انگلیسی)، محلِّ توجّه بعضِ اهل این زبانها قرار گرفته است و قدیمًا و حدیثًا در بارهٔ آن اظهار نظر کرده‌اند. مجتبی مینُوی هم مقالهٔ «من آن کسم که...» را از سلسلهٔ «مباحث نحو فارسی» در همین

باب نوشته است (چاپ یکم در: هفتادسالگی فرّخ، چاپِ دیگر در: مینوی برگسترهٔ ادبیّات فارسی، صص ۵۳۷ ـ ۵۴۵) و ما اینک چند شاهدی را از آن مقاله می‌آوریم تا تفاوتِ کاربردها روشن شود.

ـ متنبّی گفته:

كَفَىٰ بِجِسْمي نحولاً أَنَّني رَجُل　　لولا مخاطبتي إيّاك لم ترني

حال آن که لفظِ «رجل» غایب است و ارجاع ضمیر متکلّم به او صورت گرفته. در غیر این صورت بایست «لولا مخاطبته إيّاك لم تره» گفته باشد.

همین متنبّی در شعر دیگر مراعات غایب و متکلّم کرده و گفته:

إلَيكَ فَإنّي لَسْت مِمَّن إذا اتَّقى　　عضاض الأفاعي نامَ فوقَ العَقارب

که در آن فعلهای غایب «اتّقی» و «نام» به «مَن» راجع است.

ـ در لغت فرس اسدی از قول فرّخی آمده:

زو دوستترم هیچ کسی نیست و گر هست　　آنم که همی‌گویم پازند قُران است!

در حالی که اگر مراعاتِ غایب و متکلّم می‌کرد، می‌گفت: «آنم که همی گوید».

در مقابل، مولوی گفته:

ما نه زان مُحتشمانیم که ساغر گیرند　　ونه زان مُفلسکان که بُزِ لاغر گیرند

و اگر مراعاتِ غایب و متکلّم نکرده بود، می‌گفت: ما نه زان محتشمانیم که ساغر گیریم ...»

فی الجمله، از شواهد متعدّدِ ادب تازی و پارسی و گفتار شارحان و ناقدان، معلوم می‌شود که فُصحای هر دو ادب، عدول از مناسبتِ منطقیِ فعل و فاعل یا مسندٌ الیهِ غایب و متکلّم را (احیانًا به ملاحظات بلاغی) روا داشته‌اند؛ و سخن همان است که «قاعدهٔ منطقی دیگر است و قواعد زبانی و ادبی دیگر» و چنان نیست که قواعد زبانی همه‌جا از مناسبات منطقی پیروی کنند.

۱/۲۵: **آجام**: در الرّاح القَراح (ص ۱۲۴) می‌خوانیم: «**الآجام: جمع الأُجُم ـ بضمّتين ـ أي الحصن؛ أو: جمعُ الأجمة، أي الشّجر الكثير الملتف.**».

۱/۲۵: **قَسْوَرَه**: در الرّاح القَراح (ص ۱۲۴) می‌خوانیم: «**القَسورة: الرُّماة من الصّيادين**».

۲/۲۵: أَكِيلُكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلَ السَّنْدَرَةْ: میبدی در شرحِ خود (ص ۵۰۱) نوشته است: «**في** الصّحاح: **قولُ عليٍّ** ـعليه السّلامـ: **أكيلكم بالسَّيفِ كيلَ السّندرة. يُقال: هي مكيالٌ ضخمٌ.**

وقال النّوويّ في شرح صحيح مسلم: **أي أقتلُ الأعداءَ قتلًا واسعًا، وقيل: هي العجلة، أي أقتلهم عاجلًا، وقيل: هي شجرةٌ قويّةٌ يُعمَلُ منه النّبل والقسيّ».**

(نیز نگر: الرّاح القَراح، ص ۱۲۴).

٢٦

در شرحِ میبدی (ص ۴۸۸) عنوان دارد: «ترغیب به تحصیل دوستان حقیقت‌آثار و بیان آنکه هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار».

این شعر (بویژه با ضبطِ نسخه‌بدل: **عَليكَ بِإخْوانِ الصَّفآءِ...**)، بیش و کم، یادآورِ این حدیث علوی است: «**عَلَيْكُمْ بِإِخْوانِ الصِّدقِ فَإِنَّهُمْ عُدَّةٌ فِي الدُّنيا وَالآخِرَة**» (نسخه‌برگردانِ مُجمل الأقوال، ۶۳ الف).

در تفسیر شیخ ابوالفتوح ـقُدِّسَ سِرُّهـ پس از نقلِ این دو بیت می‌خوانیم: «و این معنی است قول رسول ـعلیه السّلامـ: **المَرْءُ كَثيرٌ بِأَخِيهِ**؛ مرد به برادرش بسیار باشد، یعنی به برادر عزیز و قوی باشد، یعنی به معاونت و مُظاهرت او.» (رَوض الجِنان، ط. آستان قدس رضوی ع، ۲/۴۱).

۱/۲۶: اسْطَعْتَ: میبدی نویسد: «اصل اسْطَعْتَ: اسْتَطَعْتَ، تاء محذوف شده، و «اسْطاعَ يَسْطِيعُ» شایع است.» (شرح، ص ۴۸۹).

راغب اصفهانی گوید: «**يُقالُ: اسْتَطَاعَ وَاسْطَاعَ بمعنًى، قال تعالىٰ: «فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا» [الكهف / ۹۷]**.» (مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق داودی، ص ۵۳۱).

٢٧

در شرحِ میبدی (ص ۵۳۷) عنوان دارد: «ترغیب به جستن کنج عافیت که مؤدّیست به سلامت عاقبت».

۲۸

در شرحِ میبدی (ص ۵۵۴) عنوان دارد: «نهی از حرص و هویٰ و ترغیب به قناعت و رضا».

۲/۲۸: سنجیدنی است با:

أموالُنا لِذَوي المیراثِ نَجمَعُها　　　وَدُورُنا لِخَرابِ الدَّهرِ نَبنِیها

(روض‌الجنان، ط. آستان قدس، ۲۲/۹).

۳/۲۸: خدایْ تعالی فرموده است: **«وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوت»** (س ۳۱ ی ۳۴).

۵/۲۸: حاجی سبزواری ـطابَ ثَراه ـ می‌نویسد: **«فإنَّ الطّامعَ مُحتاجٌ بحسبِ ما یطمع جوعان بِقدره، بل عبدٌ ذلیلٌ له، بخلافِ القانع، فإنّ له مقامُ الحُرّیّة عن الأکوان، و قد ورد: «القناعة کنزٌ لاینفد»؛ فهو غنيٌّ عن الأکوان فقیرٌ إلی اللّهِ تعالی»** (الرّاح القَراح ص ۳۹۳)؛ و مشهور است که **«ذلّ من طمع عزّ من قنع»** (نگر: الرّاح القَراح، ص ۴۱۴).

این بیت یادآورِ کلمات و مأثوراتی چند است که در اینجا از مُجْمَلُ‌الأقوالِ احمد بن احمد بن احمد دمانیسی سیواسی بازمی‌نویسیم:

ـ **«من الأخبار ... : «القَناعةُ کَنزٌ لَایَنْفَد»** گفت: قناعت گنجی است که هرگز سپری نگردد.» (نسخه‌برگردان، ۴۰ ب).

ـ **«مِن کلام أمیرالمؤمنین: «القَناعَةُ مَقرُونٌ بالغِنی»** گفت: قناعت به توانگری پَیوسته است، یعنی: هرکه قانع است، بحقیقت توانگر اوست، و هرکه طامع است، اگر ملکِ عالم او راست، که درویش است.

ـ **و مِن کلامه: «مَنْ قنعَ اسْتَغْنی»**.

ـ ... **و مِن کلامهِ «القانِعُ بِمَا رَزَقَهُ اللّهُ في حَدَایق النِّعَم»** گفت: هر که قانع و پسنده کارست بَدانچ او را روزیست او همیشه در بستانسرای نعمت است.» (نسخه‌برگردان، ۴۰ ب و الف).

ـ **«مِن کلام الحُکماء... : «القَانِعُ غَني وَإن کانَ جایعًا وَالحَریصُ فَقِیرٌ وَإن کانَ مالِکًا لِلدُّنیا»** (نسخه‌برگردان، ۴۰ الف).

همچنین از رسولِ خدا ـصلّی اللّه علیه و آله ـ روایت شده که آن حضرت فرمودند:

«إيّاكَ والطَّمَعَ؛ فَإِنَّهُ فَقْرٌ حاضِرٌ» (آداب المتعلّمين، تحقیق جلالی، ص ۱۰۱).

دربارهٔ تعبیر «گنجِ قَناعت» که از سنّت شریف به ادب عربی و پارسی راه یافته است، نگر: کتاب ماه ادبیّات و فلسفه، ش ۷۰ (مرداد ۱۳۸۲ هـ. ش.)، صص ۳۶ ـ ۴۳ (مقالهٔ «گنجِ قناعت یا کُنجِ قناعت؟» به قلم استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی).

۲۹

در شرحِ میبدی (ص ۵۹۴) عنوان دارد: «اظهار کمال کیاست خود و بیان تضادّ میان غِنیٰ و خرد».

گفته‌اند: «نظیر این معنی در فارسی سخن شهید بلخی است که معروف است و همه می‌دانند:

دانش و خواسته‌ست نرگس و گُل — که به یک جای نشکفند به هم
هرکه را دانش است خواسته نیست — هرکه را خواسته‌ست دانش کم

و خاقانی گوید:

دولت اندر هنر بسی جُستم — هر دو را یک مکان نمی‌یابم
گوییا آب و آتش‌اند این دو — که به هم صلحشان نمی‌یابم

و سعدی گوید:

یکی از بخت کامران بینی — دیگری تنگْعیش و کوتَهْدست
آن در آن چاه خویشتن نَفُتاد — وین برین تخت خویشتن ننشست
تاج دولت خدایْ می‌بخشد — هرکه را این مقام و رُتبت هست»

(تفسیر کبیر، ترجَمهٔ حلبی، هامشِ ص ۳۲۹۴؛ با تلخیص).

۱/۲۹: **تَعَلُّقِی**: میبدی می‌نویسد: «**تَعَلُّقِي** بدل از ضمیر متکلّم که مفعول **وَجَدْتَ** است، یا مفعول مطلق **مُتَعَلِّقًا** مقدّر که مفعول ثانی اوست.» (شرح، ص ۵۹۴).

۳۰

در شرحِ میبدی (ص ۶۰۶) عنوان دارد: «مدح عساکر ظفرمآثر».

۳۱

در شرحِ میبدی (ص ۶۰۷) این شعر ـ که چهار بیتِ دیگر هم در آنجا در پیْ دارد ـ مُعَنْوَن است به: «تنبیه نفس خویش به رسیدن اجل و قطع سلسلهٔ رجا و سررشتهٔ امل».

همو می‌نویسد: **«قال ابن أعثم: جاءَ عليٌّ في صبحِ شهادتِه إلىٰ بابِ دارِه، ففتحَهُ لیخرجَ فتعلَّق البابُ بمیزرِه، فجعل یشدّ میزرَه وهو یقولُ هذه الأبیات»** (همان، ص ۶۰۸).

۱/۳۱: در نفائس‌الفنون، در بخش عروض، می‌خوانیم: «گاه باشد که در اوّل بیت جهت معنی چیزی زیاده کنند و او را خزم [فی المطبوع: «حزم» ـ که ضبطِ مختارِ طابع است. نگر: ۱۵۴/۱] خوانند و در تقطیع داخل نباشد، چنان که از امیرالمؤمنین علی ـ علیه السّلام ـ نقل می‌کند [ظ: می‌کنند] که فرمود:

(بیت)

أُشْدُد حَیازِیمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لاقِیکا   وَلاتَجْزَعْ مِنَ الْمَوْتِ وَإِنْ حَلَّ بِوادیکا

اشدد در این بیت زیاده است و تا هفت حروف [کذا] روا داشته‌اند» (ط. شعرانی، ۱۳۲/۱ و ۱۳۳).

در العُمدهٔ ابن رَشیق قَیروانی می‌خوانیم: **«ولَیسَ الخَزْم عِندَهم بِعَیْب،... ولَم یَأْتوا بِأکْثَر مِن أَربَعَة أَحْرُف...»** (ط. مصر، ۱۴۱/۱).

باید توجّه داشت که در مُصطلح عروض میان «خزم» و «خرم» فرق است (نگر: العمدة، ابن رشیق، ط. مصر، ۱۴۱/۱؛ و سنج: نفائس‌الفنون، ط. شعرانی، ۱۵۴/۱).

ابن رشیق در بارهٔ **«أُشْدُدْ»** که در ما نحن فیه زیادت است، می‌نویسد: **«فزاد «اشدد» بیانًا للمعنی لأنّه هو المراد.»** (العمدة، ط. مصر، ۱۴۱/۱).

از برای «خزم»، نیز نگر: عروض و قافیهٔ عربی، حمید حسنی، صص ۱۰۹ ـ ۱۱۰.

۳۲

در شرحِ میبدی (ص ۶۰۵) عنوان دارد: «نهی مردم برگشته‌روزگار از اضطراب منتهی به اضطرار».

۲/۳۲: **بِالحَراكِ**: میبدی می‌نویسد: **«الحَراك (بالفتح): الحرکة.»** (شرح، ص ۶۰۵).

۳۳

در شرحِ میبدی (ص ۶۱۲) عنوان دارد: «بیدارساختن نفس غدّار از خواب غفلت و پندار».

۳۴

در شرحِ میبدی (ص ۴۴۹) عنوان دارد: «تعریض به عبدالرّحمٰن بن ملجم مـرادی و إشعار به تسلیم و نامرادی».

تفسیرِ صوفی‌پسندِ این معنا را که چرا مولی‌الموحّدین ـعلیه السّلام‌ـ به قـاتل خـود چُنین سخنی فرموده، نگر: مشارق الدّراری، مقدّمه و تعلیقات: سیّد جلال‌الدّین آشتیانی، ط: ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۱۸۶ (هامش).

از برای تفصیل بیشتر، دربارهٔ چون و چند آگاهی امیر مؤمنان ـعلیه الصّلاة والسّلام‌ـ از شهادتشان، نگر: مصابیح الأنوار، شُبَّر، ۱/۳۶۶ ـ ۳۶۸ (که در آن حدیثِ چهارمِ بابِ **أن الأئمّة علیهم السّلام ـ یعلمون متی یموتون** ... را از کافیِ شریف، شرح کرده است)؛ و: ....

ذَهَبی (محمّد بن احـمد بـن عـثمان/ ۶۷۳ ـ ۷۴۸ هـ. ق.) پاره‌ای از ایـن بیت را در سروده‌ای تضمین کرده و گفته است:

إذا قرأ الحدیث علی شخص	**و أخلی موضعاً لوفاة مثلي**
فما جـازی بـإحسانٍ لأنّـي	**أریـد حـیاته ویـرید قـتلي**

(شَذَرات الذَّهَب، ۶/ ۱۵۶).

۳۵

در شرحِ میبدی (ص ۶۵۵) عنوان دارد: «اظهار دلیری و دعوی شیری».

همو، با نظر به مضمونِ شعر، چه زیبا سروده:

آن روز کـه مـن هـوای نـخجیر کـنم	خرگوشِ ضعیف را چه تسخیر کـنم
شـیران و دِلیـرانِ جـهان را یک یک	از اسب فـــرو آرم و زنــــجیر کـنم

(همان، همان ص).

حاجی سبزواری ـقُدّس سرّه‌ـ می‌نویسد: «**وکیف لایکون کذلك؟! و هو ـعلیه السّلام‌ـ**

مجلی مشیّة اللّه ومظهر قدرة اللّه، وحین قلع باب خَیبر قال: «قـلعتُها بـقدرةٍ ربّـانیّة لا بـقوّةٍ جسدانیّة»؛ وهو یداللّه وعیناللّه.» (الرّاح القَراح، ص ۱۶۱).

۳۶

در شرحِ میبدی (ص ۶۴۴) عنوان دارد: «اعتراف به جرم و گناه و انتظار فضل اله».

۱/۳۶: در این شعر لَف و نَشر هست، از آن نوع که نَشر بر غیرِ ترتیبِ لفّ است (یعنی: لفّ و نشر غیر مُرتّب) (نگر: الرّاح القراح، ص ۱۴۴). **أي: «أخافُ عقابَه و أرجو عفوَه»**(الرّاح القراح، ص ۱۴۴).

۲/۳۶: **وَ إنْ یَكُ تَعذیبٌ فإنّي لَهُ أَهْلٌ**: حاجی سبزواری ـ قُدّس سرّه ـ نوشته است: **«فإنّ سبب التّعذیب ـ وهو السّیّئة ـ من نَفسِ الإنسان، وقد ورد أنّ من یجد خیرًا في نفسه فلیحمد اللّهَ و من یجد شرًّا فلایلومنَّ إلّا نفسه، وفی دعاء الافتتاح: الخیر بیدیك و الشّرُّ لیس إلیك.»**؛ آنگاه شرحی فیلسوفْ‌مآبانه در بارهٔ عقاب و معاقَب فرموده. (نگر: الرّاح القراح ص ۱۴۵ و ۱۴۶).

۳۷

در شرحِ میبدی (ص ۲۳۳) عنوان دارد: «شکوه از زنان بی‌وفا که نه صدق دارند و نه صفا».

از منظرِ میبدی **«هُنّ»** در **«ذِکْرَهُنَّ»**، «راجع [است] به مطلق زنان» (شرح ص ۲۳۳). در دیدگاهِ او «اگر گوئی بعضی زنان اهل کمال بوده‌اند، مثل مریم و فاطمه [علیهما السّلام]...، گوئیم: مراد آن است که شأن زنان اتّصاف به صفات بـدست و شأن مـردان اتّـصال بـه سعادت ابد و تخلّف در هر دو به واسطهٔ عوارض واقع می‌شود؛ و نظیر این صورت آنکه فضیلت انسان مسلّمِ جمیعِ خلایق است و حقّ ـ تعالی ـ در شأن بعضی می‌فرماید: **«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»** [س أعراف، ی ۱۷۹].» (شرح، ص ۲۳۵ و ۲۳۶).

پـوشیده نـیست پـیشینیانی کـه «اُنـوثَت» را «مسـتلزم نـقص و اذلال» مـی‌دیدند (نفائس‌الفنون، ط. شعرانی، ۱۱۶/۲)، بـدینسان آیـات و روایـات و مأثـورات را تـفسیر و

گزارش می‌کرده‌اند؛ لیک کسانی که برکنار از این پیشفرضها به گزارشِ مأثورات می‌پردازند، سخنی دیگر دارند.

باید دانست:

اوّلاً، برخی از احادیثِ مُشعر به نکوهش زنان درست معنا نشده‌اند؛ ثانیًا، پاره‌ای از این احادیث ناظر به شرائطِ اجتماعی خاص یا مصادیق ویژه بوده‌اند؛ ثالثًا، انتسابِ پاره‌ای از آنها به پیشوایانِ دینی از بُن مخدوش است. (نگر: زن در اندیشهٔ اسلامی، صص ۳۴ - ۳۶؛ و: حدیث‌پژوهی، مهریزی، ۲۴۷/۱ - ۳۱۲).

به هر روی، و گذشته از بحث در صحّتِ روایت یا چگونگی دلالت این شعر یا مأثوراتی از این قبیل، باید به یاد داشت که -به قول علّامه طباطبائی (قُدّس سرّه)- «مشاهده و تجربه حکم می‌کند که زن و مرد دو فرد از نوع واحد هستند، یعنی دو فردِ انسانی. ... و... کمالات نوعی که برای یک صنف میسور است برای صنف دیگر نیز دست‌یافتنی است. ...» (زن در اندیشهٔ اسلامی، ص ۳۲).

نظر به نصوص مأثورات در روند تاریخی صدور و نقل و ثبتشان ما را به ظرائف فراوانی توجّه می‌دهد که در مواجهه با مأثورات ضرور هستند.

ابوهُریره از رسولِ خدا -صلّی اللّه علیه و آله- نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «شومی در سه چیز است: وسیلهٔ نقلیّه، زن و خانه». عایشه خاطرنشان می‌کند: «پیامبر این گفته را به عنوان سخنِ اهل جاهلیّت نقل کرده و راوی ابتدای سخن پیامبر را نقل نکرده است». (نگر: زن در اندیشهٔ اسلامی، ص ۳۵ و ۳۶).

همین نمونه کافی است تا ما را به جستجوی «شأن صدورِ» احادیث و فضای گفتار وادارد و از «رد» یا «قبول» یا تفسیر شتابکارانه جلوگیری کند.

در این ابواب، همچُنین بنگرید به: شخصیّت و حقوق زن در اسلام، مهدی مهریزی، چ ۱، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ هـ. ش.

۲/۳۷: **یَکْسِرْنَ قَلْبَكَ...**: میبدی می‌نویسد: «از نسبت کسر به قلب فهم می‌شود که تشبیه قلب به شیشه فرموده و وجه شَبَه روشنی و رقّت و لطافت است، و چنانچه شیشه رنگ مظروف می‌گیرد، به مرتبه‌ای که شیشه نمی‌نماید، دل عالِم صورت معلوم می‌پذیرد و به رنگ او درمی‌آید.

رَقَّ الزُّجاجُ و راقَتِ الخَمرُ / فَتَشابَهَا و تَشاكَلَ الأَمرُ
فَكَأَنَّما خَمرٌ ولا قَدَحٌ / و كَأَنَّما قَدَحٌ ولا خَمرُ
از صفای می و لطافتِ جام / با هم آمیخت رنگِ جام و مدام
همه جام است و نیست گوئی می / یا مُدام است و نیست گوئی جام

و اگر کسی را کاری به دشواری از دست آید، شکایت ازو نتوان کرد که چرا برای کسی مرتکب آن کار نمی‌شود، لیکن اگر به سهولت میسّر باشد، محلّ شکوه است؛ پس شکایت ثانیه از عدم جبر، اشارتست به آنکه جبر دلهای شکسته از دست ایشان آسان می‌آید.» (شرح، ص ۲۳۴).

۳۸

در شرحِ میبدی (ص ۶۱۳) عنوان دارد: «ترجیح آخرت بر دنیا به ابین اشارات و تقبیح حرص و بخل به احسن عبارات».

۳۹

در شرحِ میبدی (ص ۶۹۷) عنوان دارد: «بیان آنکه عقل برای اقامت رسم عبودیّت است، نه برای ادراک سرّ الوهیّت».

۲/۳۹: ... **في القِدَم**: میبدی می‌نویسد: «تخصیص قِدَم از صفات حقّ ـ تعالی ـ به ذکر، برای آنست که انسان مظهر عکوس اشعّهٔ اکثر صفاتست و هر صفت که پرتو آن بر انسان افتاده ادراک آن می‌تواند کرد و هر صفت که او مظهر آن نیست، مثل وجوب وجود و قِدَم، از ادراک آن عاجزست.» (شرح، ص ۶۹۷).

۴۰

در شرحِ میبدی (ص ۷۰۰) عنوان دارد: «مذمّت دنیا که دام فریب و کان آسیب است».

۴۱

در شرحِ میبدی (ص ۷۰۵) عنوان دارد: «نهی از گفتن اسرار با غیر کرام و ابرار».

ابن یمین فریومدی مفهوم این دو بیت را چُنین به نظم پارسی درآورده است:

نـــزدِ کـــریم راز ودیــعت اگــر نــهی		نــزدِ کِـرامِ خَـلق بُـوَد راز سَـر بـه مُـهر

در خانه‌ایست بسته درو گم شده کـلید		رازی که نزدِ من بود، آن خانه در به مُهر

(دیوان ابن‌یمین، ص ۶۱۷).

۴۲

در شرحِ میبدی (ص ۶۹۸) عنوان دارد: «بیان عجز انسان و ایمان به قضای یزدان».

حکایتِ برخورداری مردمِ نادان و نابرخورداری دانایان و دانشوران، از مضامینِ رائج در ادب پارسی و تازی است که سرایندگان هریک از منظر باورها و جهان‌بینی خویش بدان پرداخته و نظر انداخته‌اند:

آنجا که ابوالعلای مَعرّی ـ از سرِ آن تیره‌نگری که درو هست ـ گفته است:

**کَمْ عالمٍ عالمٍ أَعْيَتْ مَـذاهِـبُهُ		وَجاهلٍ جاهلٍ تَلقاه مَـرزوقا**

**هذا الَّذي جَعَلَ الأَوهامَ حائِرَةً		وَصَيَّرَ العالِمَ النّـحريرَ زنـديقا**

سعدی از چشم‌اندازِ موقِنانه و دینْ‌ورزانهٔ خویش می‌گوید:

اگر دانش به روزی درفُزودی		ز نادان تَـنگْ‌روزی‌تَر نـبودی

به نادان آنچنان روزی رسانَد		که صد دانا درآن حیران بمانَد

(نگر: سیر شعر و ادب ...، انوار، ص ۲۹).

نیز سنج: الإصباح علی المصباح ...، المؤیّدي، ص ۱۰۰.

۴۳

در شرحِ میبدی (ص ۵۰۷) عنوان دارد: «بازنمودن شجاعت و قوّت و آشکارکردن فتوّت و مروّت».

۱/۴۳: «مَعَدّ (بفتح المیم): أبوالعرب وهو معدُّ بن عدنان. ومَذْحِج (بفتحِ المیم وتقدیمِ الحاء المهملة): أبوقبیلةٍ.»(شرح، ص ۵۰۷).

۳/۴۳: میبدی می‌نویسد: «بیت ثانی دالّ بر آنکه حضرت ناظم در حرب نمی‌گریخته، و ثالث بر اینکه از پی لشکر گریخته نمی‌رفته، و این در قتال اهل بغی است؛ **قال الشّافعيُّ**

ـرحمةُ اللّه عليه ـ: أخذ المسلمونَ السّيرة في قتال المشركين مِنْ رسولِ اللّه ـصلّى اللّه عليه وسلّم ـ وأخذوا السّيرةَ في قتالِ البُغاةِ من عليٍّ ـعليه السّلام.

و ابن اعثم گوید: مرتضی در صِفّین با لشکر خود گفت: أيّها النّاسُ! انظروا لاتقاتلوا القومَ حتّىٰ يبدأوكم بالقتالِ، فإنّكُم بِحمدِ اللّه علىٰ بَصيرةٍ ويَقينٍ، وإذا أنتم قاتلتموهم فهزمتموهم فلاتقتلوا مُدْبِرًا و لاتُجهزوا علىٰ جريحٍ و لاتشكفوا عورةً، وإذا وصلتم إلى رجالِ القومِ فلاتهتكوا سترًا و لاتدخلوا دارًا إلّا بإذنٍ و لاتأخذوا مِن أموالِهم شيئًا إلّا ما أصبتموه في عَسكَرِهم و لاتكلّموا النِّساءَ وإن شتمنَ أعراضَكم وسببنَ أمراءَكم، فإنّهنَّ ضعيفاتُ الأنفُسِ والعقول.» (شرح، ص ۵۰۸)

۴۴

شرحِ میبدی (ص ۷۵۱) عنوان دارد: «نهی از فروتنی با مردم دنی و تنبیه بر تفویض امر به فیّاض غنی».

۴۵

در شرحِ میبدی (ص ۷۴۹) عنوان دارد: «اشارت به رضا و آسودن و منع از جان به غُصّه فرسودن».

۲/۴۵: **بَينَ الكافِ و النُّون**: میبدی می‌نویسد: «اشارت [است] به آیت «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَن نَقولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونَ» [س نحل ی ۴۰]، و قال الكاشيّ فی الاصطلاحات: كلمةُ كُنْ صُورَةُ الإرادةِ الكلّيّةِ و يسمّونها كلمةَ الحضرة.» (شرح، ص ۷۵۱).

۳/۴۵: در مُجمل الأقوال (نسخه‌برگردان، ۱۱۲ الف) ـبدونِ یادکردِ نامِ گوینده ـ آمده:

«مَا أَحْسَنَ الدِّينِ وَالدُّنيا إِذَا اجْتَمَعَا   وَأَقْبَحَ الكُفْرِ وَالإِفْلاسِ بِالرَّجُلِ»

که مصراع یکم آن، آشکارا، همان مصراع متن ماست.

۴۶

در شرحِ میبدی (ص ۷۴۹) عنوان دارد: «اشارت به رضا و آسودن و منع از جان به

غُصّه فرسودن».

۴۷

در شرحِ میبدی (ص ۷۴۹) عنوان دارد: «امر بـه غـنیمت شـمردن اقبال و نـواخـتن درویشان به افضال».

یادآورِ این دو بیت تازی است:

«قَدِّم جَـمیلًا إذاما شِـئْتَ تَـفْعَلُهُ وَلا تُؤَخِّـرْ فَـفِي التَّأْخِـيرِ آفـاتُ
أَلَسْتَ تَـعْلَمُ أَنَّ الدَّهْــرَ ذُوغِـيَرٍ وَلِـلْمَكارِمِ وَالْإِحسـانِ أَوْقـاتُ»

(روض‌الجنان، ط. آستانِ قدس، ۲/۱۱۴).

و شاید سعدی به چُنین پیشینه‌ای نظر داشته و سُروده:

ای که دسـتت مـی‌رسد کـاری بکـن پـیش ازآن کـز تـو نـیاید هـیچ کـار

ابن‌یمین فریومدی در بخشی از دیوانش که برخی قطعات و اشعار عربی را آورده و به نظمِ پارسی ترجَمه کرده است، این دو بیت را چُنین آورده:

إذا هـبّت ریـاحك فـاغتنمها فـإنّ لکـلّ عـاصفة سکـونُ
فلاتـغفل عـن الإحسـان فـیها فلاتدري السّکون متی یکـونُ

و اینگونه ترجَمه کرده است:

چون جَست بادِ دولتِ تـو مـغتنم شـمار زیرا که هست عاصفه را بی‌گمان سکـون
غـافل مـباش نـیز ز احسـان در آن زمـان زیرا که آن سکون نشناسد که کی و چون

(دیوان ابن‌یمین، ط. باستانی‌راد، صص ۶۱۵ - ۶۱۶).

۱/۴۷: **إذَا هَبَّتْ**...: شیخ ابوالفتوحِ رازی -قُدِّسَ سِرُّه- نوشته: «در عرف معروف است که چون کسی را کاری روان باشد، گویند: «**الرّیحُ لَهُ و تَهُبُّ لَهُ الرّیحُ**. و به زبان ما [= پارسی] گویند: باد بادِ اوست.» (رَوض‌الجِنان، ط. آستان قدس رضوی ع، ۹/۱۲۵)، و آنگاه چند شاهد شعری آورده است، از جمله همین فِقرهٔ متن ما.

همو جای دیگر (روض‌الجنان، همان طبع، ۲/۱۱۴) از این تـعبیر بـهره مـی‌جوید و می‌گوید: «... تا کارت روان است، و بادت جَهان است، و هوایت صافی است، و آب به جوی تو است، پیش از آن که آبت برود و بادت بنشیند و کارت فرو ماند».

۲/۴۷: «**خافِقَة** صفتِ ریحِ مقدّر که مؤنّث سماعی است، و ضـمیر **فیها** راجع بـه او.» (شرحِ میبدی، ص ۷۵۰).

۴۸

در شرحِ میبدی (ص ۲۴۵) عنوان دارد: «بیان اختیار ایّام اُسبوع بـه طـرزی مـقبول مطبوع».

۲/۴۸: **تَبَدَّی اللّٰهُ...**: «همزهٔ **تَبَدَّأَ** به الف مقلوب شده و به التقای ساکـنین افـتاده،...» (شرحِ میبدی، ص ۲۴۶).

میبدی می‌نویسد: «اینجا شبهه‌ایست مشهور کـه چـون وجـود روز و شب مـوقوف حرکت فلک شمس است، پس چگونه بنیاد آفریدن سما در روز یکشنبه بوده باشد. و شیخ در فتوحات رفع شبهه به آن فرموده که فرق است میان یوم و نهار، و وجود یوم از یک دورهٔ فلک اطلس است و او سما نیست، بلکه سما منحصرست در افلاک کواکب سیّاره، و وجود نهار و لیل از حرکت فلک شمس است. و این بیت دلیل جمعی است که می‌گویند خلق سما مقدّم بوده بر خلق ارض...» (شرح، ص ۲۴۶ و ۲۴۷).

می‌نویسم: این که آفرینش در چند روز صورت پذیرفته، و مـراد از «روز» در مسألهٔ خلقت چیست، و اگر روزهایِ آفرینش با روزهایِ دنیویِ معهود نزدِ ما قابل تطبیق یا تبیین است، این تطبیق یا تبیین چگونه خواهد بود، معرکهٔ آراءِ پیشینیان و پسینیان است. از برای پاره‌ای آگاهیها در این باره، نگر: قرآن کریم، بـا تـرجَـمه و تـوضیحات و واژه‌نـامهٔ بهاءالدّین خرّمشاهی، چ۴: ۱۳۸۱ هـ. ش. ، ص ۱۵۷ (تفسیرِ س ۷ ی ۵۴)؛ و: نثر طوبی، شعرانی، ۳۴۲/۱ و ۳۴۳، ذیلِ «ستّ»؛ و: ....

حق آن است که ـ به قولِ علّامه مولانا محسن فیض کاشانی ـ آیات و اخبارِ مربوط به اینگونه مقولات از «متشابهات» محسوب‌اند (نگر: الصّافی، تـحقیق الأمـینی، ۱۸۵/۳ و ۱۸۶).

۴/۴۸: **فَالثَّلٰثاء**: «ثلاثاء»، در لغت، هم به فتحِ یکم و هم به ضمِّ یکم، ضبط شده است (نگر: أقرب الموارد) و ما از ضبطِ نسخهٔ اساسمان پیروی کرده‌ایم.

۶/۴۸: **الحاجَةُ إلى الشّيءِ: الفقرُ إليه معَ مَحبَّتِه، و الحاجُ جمعُها.»** (شرحِ میبدی، ص ۲۴۹)؛ **«حاجات وحاج جمع حاجة وحوائج غلطٌ»** (کشکول شیخ بهاءالدّین عاملی ـقدّس سرّه ـ، ط. اعلمی، ۴۲۸/۳).

۴۹

در شرحِ میبدی (ص ۲۹۳) عنوان دارد: «بیان آنکه فرح لازم ترح است و یسر تابع عسر».

۱/۴۹: **الیاس:** بنا بر هنجارها و رواداری‌های صرفیِ عربی، نیازی به تصرّف در ضبطِ دستنوشتها و برافزودنِ «ء» نبود؛ فتأمّل.

۳/۴۹: در غالبِ منابع و مصادر و بیشترینهٔ دستنوشتهای أنوارالعقول که این شعر را آورده‌اند، بجای «الأدیب»، «الأریب» آمده (نگر: شرحِ میبدی، ص ۲۹۳؛ و: أنوارالعقول، ص ۱۱۵) ـکه ظاهرًا انسب است؛ و اللّه أعلم.

۵/۴۹: سنجیدنی است با:

إِذَا الْـحادِثاتُ بَـلَغْنَ الْـمَدىٰ ... وَكـادَتْ لَـهُنَّ تَـذُوبُ الْـمُهَجْ

وَجَـلَّ البَـلاءُ وقَـلَّ العَـزاءُ ... فَـعِنْدَ التَّـناهي يَكُـونُ الفَـرَجْ

(روض‌الجِنان، ط. آستان قدس، ۳۲۶/۲).

۵۰

در شرحِ میبدی (ص ۴۶۷) عنوان دارد: «بیان اطوار سرای سپنج که رنج او با راحت است و راحت او با رنج».

۴/۵۰: بعضِ شُرّاحِ نهج‌البلاغه حکمتِ **«لايَنْبَغي لِلْعَبْدِ أَن يَثِقَ بِخَصْلَتَيْنِ: العافِيَة، والغِـنَى؛ بَيْنَا تَرَاهُ مُعافًى إِذْ سَقِمَ، وَبَيْنَا تَراهُ غَنِيًّا إِذْ افْتَقَرَ»** را، با این بیت (البتّه با ضبطِ: **«و آمـنٍ...»**)، سنجیدنی یافته است. نگر: إرشاد المؤمنین، ط. جلالی، ص ۵۴۰ و ۵۴۱.

۵۱

در شرحِ میبدی (ص ۶۱۶) عنوان دارد: «ارشاد نفس به صفات فاخر و تنبیه بر مرگ و روز آخر».

دو بیتِ دیگر که در أنوارالعقول (ص ۳۱۵) و شرحِ میبدی (ص ۶۱۷) در ادامهٔ این پنج بیت آمده، برای تتمیمِ معنا، مناسب به نظر می‌رسد.

۴/۵۱: **جِنَازَةٌ**: در M حرفِ یکم کسره نداشت و در لغت هم فتح و هم کسرِ آن رواست. **«الجِنَازة بالکسر ویُفتح: المیت؛ وقیل الجِنَازة بالکسر: المیت وبالفتح: السریر، وقیل العکس، وقیل الجِنازة بالکسر: السریر مع المیت وکل من یُشیِّعهُ.»** (أقرب الموارد).

۵۲

در شرحِ میبدی (ص ۶۵۸) عنوان دارد: «دم زدن از محبّت رسول که فرض عین است و در ذمّت همّت همه به مثابهٔ دیْن است».

۲/۵۲: **وَمَنْ کانَ لي...**: امیرالمؤمنین ـ علیه السّلام ـ در خطبهٔ ژرف و شگرفِ موسوم به «قاصِعه» در بارهٔ همراهی با رسول خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ و این که چگونه تحت نظر آن حضرت روزگارِ کودکی را گذرانیده و بالیده‌اند، سخنانی دلپذیر دارند که ترجَمهٔ پاره‌ای از آن از این قرار است: «... آنگاه که کودک بودم مرا در کنار خود نهاد و بر سینهٔ خویشم جا داد، ... و من در پیِ او بودم [در سفر و حضر] چنانکه شتربچّه در پیِ مادر. هر روز برای من از اخلاقِ خود نشانه‌ای برپا می‌داشت و مرا به پیرویِ آن می‌گماشت. هر سال در حراء خلوت می‌گزید، من او را می‌دیدم و جز من کسی وی را نمی‌دید. آن هنگام جز خانه‌ای که رسول خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ و خدیجه در آن بود، در هیچ خانه‌ای مسلمانی راه نیافته بود؛ من سومین آنان بودم. روشناییِ وحی و پیامبری را می‌دیدم و بویِ نُبوّت را می‌شنودم ....» (نهج‌البلاغه، با ترجَمهٔ دکتر سیّد جعفر شهیدی، چ۳، ص ۱۹۲).

۲/۵۲: **وَأَنْعَشَنِي بِالنَّهْلِ مِنْهُ وَبِالعَلِّ**: **«العَلُّ: الشُّربُ الثّاني؛ والنَّهْل: الشُّربُ الأوَّل، فإنّ الإبل تسقی في أوّلِ الوِردِ فتردُ إلی العَطَنِ، ثمَّ تسقی الثّانیة فتردُ إلی المرعیٰ.»** (شرحِ میبدی،

ص ۶۵۸).

۴/۵۲: آخائي: «اشارت [است] به عقد مؤاخات میان مهاجرین و انصار و میان محمّد و علی [صلواتُ اللّهِ علیهما و علی آلهما] در سال هجرت» (شرحِ میبدی، ص ۶۵۸).

۵/۵۲: این اتمامِ اِنعام که امیر مؤمنان ـ صلواتُ اللّهِ و سلامُه علیه ـ بدان اشارت می‌فرماید چیست؟

از یک مَنظر، می‌تواند اشارتی عامّ و فراگیر به تبلیغِ تمام و کمالِ دین و ادای بی‌کم و کاستِ وظیفهٔ رسالت باشد، که بجایِ خویش درست است.

از نظرگاهِ دیگر، می‌تواند معنائی خاص‌تر، یعنی همان چیز راکه خداوند در قرآنِ کریم مایهٔ اکمالِ دین قلمداد فرموده است، موردِ اشارت و تنبیه قرار دهد.

آن معنای سترگ همانا «ولایت» است و خداوند اعلانِ ولایتِ مولی‌الموحّدین امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب ـ علیهما السّلام ـ را در روز غدیر مایهٔ اکمالِ دین و اتمامِ نعمت قلمداد فرموده (نگر: س ۵ ی ۳؛ و نیز نگر: الصّافي في تفسیر القرآن، تحقیق السّیّد محسن الحسینيّ الأمینيّ، ۳۷۵/۳).

«اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (س ۵ ی ۳) «... خدای تعالی باز نمود که نعمت، نعمتِ دین است... و تمامِ این نعمت راکه به اِکمالِ دین مقرون کرد، به ولایت مردی تمام بازبست که رضای خدای تعالی به قبول ولای او حاصل توان کرد.» (روض‌الجِنان، ط. آستان قدس، ۲۴۷/۶).

ابونُعیم از ابوسعید خُدری روایت کرده است: **«أَنَّ رَسولَ اللّهِ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيه و آلِه وسَلَّم ـ دَعَا النّاسَ إلى عليٍّ ـ عَلَيهِ السَّلام ـ يَومَ غَديرِ خُمٍّ، وَ أَمَرَ بِقَلعِ ما تَحتَ الشَّجَرِ مِنَ الشَّوكِ، وقامَ فَدَعا عَليًّا ـ عَلَيهِ السَّلام ـ فَأَخَذَ بِضَبعِهِ حَتّى نَظَرَ النّاسُ إلى إبطَيهِ وقالَ: «مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَليٌّ مَولاهُ، اللّهمَّ والِ مَن والاه، وَعادِ مَن عاداه، وَانصُر مَن نَصَرَه، وَاخذُل مَن خَذَلَه». ثُمَّ لَم يَفتَرِقا حَتّى أَنزَلَ اللّهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ: «اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الإسْلامَ دِينًا». فقال النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وسَلَّم ـ: اللّه أكبر على إكمال الدِّين وَإتمام النِّعمَة وَ رضَا الرَّبِّ بِرسالتي وَبِولايَةِ عَليٍّ مِن بَعدِي.»** (تأويل‌الآيات الظّاهرة، تحقيق حسين الأستادوَلي، ص ۱۵۱ و ۱۵۲).

زبانِ حالِ راقمِ این سطور، در این مقام، سخن همان شاعر است که گفت:

مَواهِبُ اللّـهِ عِـنْدِي جـاوَزَتْ أَمَـلي   وَلَـيْسَ يَـبْلُغُها قَـوْلي ولا عَـمَلي
لٰكِـنَّ أَشْـرَفَها عِـنْدِي وَأَفْـضَلَها   وِلايَـتي لِأَمِـيرِالمُـؤْمِنينَ عَـليّ

(مناقبُ آل أبي‌طالبٍ علیهم‌السّلام، ط. دارالأضواء، ۱۷۵/۲؛ و: روض‌الجِنان، ط. آستانِ قدس، ۲۴۷/۶).

۵۳

در شرحِ میبدی (ص ۶۶۲) عنوان دارد: «حکایت غزای احد در حوالی مدینه و غالب شدن اهل کفر و کینه».

۵/۵۳: «**کَبْش**: سردار لشکر... و **طَلْحَةَ** عطف بیان **کَبْشَهُم**، و او را «**کَبْشُ الکتیبة**» گفتندی.» (شرحِ میبدی، ص ۶۶۳).

۵۴

در شرحِ میبدی (ص ۶۳۵) عنوان دارد: «منع از آتش حرص افروختن و آب‌رو به مردم فروختن».

این شعر لَختی یادآورِ یکی از حِکَمِ تابناکِ نهج‌البلاغه‌یِ شریف است: «**فَوْتُ الحاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِهَا إِلیٰ غَیْرِ أَهْلِهَا**» (شرح حکم نهج‌البلاغة، الشّیخ عبّاس القمّی، ص ۱۵۴؛ و: نهج‌البلاغه، با ترجَمهٔ دکتر شهیدی، ص ۳۷۰، حکمتِ ۶۶).

۵۵

در شرحِ میبدی (ص ۷۲۲) عنوان دارد: «خطاب مبنی بر اظهار حق به عمرو بن عبدالوَدّ در غزای خندق».

حاج‌ملّاهادی سبزواری ـ قُدِّسَ سِرُّه الشَّریف ـ در گزارش این شعر، خاطر نشان می‌کند که این ابیات، حاویِ اشاراتی به شرائطِ امامت و خلافت و فراهم بودنِ این شرائط در حضرت امیرالمؤمنین ـ علیه السّلام ـ است (تفصیل را، نگر: الرّاح القَراح، صص ۲۰۲ـ۲۰۶).

۱/۵۵: **الإقدام:** آنگونه که میبدی در شرحِ خویش (ص ۷۲۲) و حاجی سبزواری در الرّاح القَراح (ص ۲۰۱) گفته‌اند، هم به کسرِ همزه می‌توان خواند و هم به فتحِ همزه. طبعًا ما باعثی برای تغییر ضبطِ نسخهٔ اساسمان ندیدیم.

۵/۵۵: **مِقدام:** حاجیِ سبزواری گفته است: «**أي: في معرفة اللّٰه و العمل بمقتضاها.**» (الرّاح القَراح، ص ۲۰۲).

۵۶

در شرحِ میبدی (ص ۶۵۹) عنوان دارد: «حکایت غزای بدر و فتح رسول عالی‌قدر».

۵۷

شعرِ بلندی که این دو بیت در آن است، در شرحِ میبدی (ص ۶۲۴)، عنوان دارد: «حکایت اشتیاق خویش به فاطمه و شکایت از فراق و محن متراکمه».

۲/۵۷: **فَاطِمًا:** «فاطِم: مُرخَّمِ فاطِمَه، برای ضرورت شعر.» (شرحِ میبدی، ص ۶۲۵).
در بابِ تَرخیم نگر: موسوعة النّحو والصّرف والإعراب، الدّکتور إمیل بدیع یعقوب، صص ۲۲۳-۲۲۵.

۵۸

در شرحِ میبدی (ص ۶۵۱) عنوان دارد: «خبردادن از خروج مهدی موعود به بخت فرّخ و طالع مسعود».

۴/۵۸: ... **وَ عَجِّلُوا:** سزاوار آن است که واپسین سخنِ میبدی را در شرحِ این شعر، ما نیز از صدقِ دل بازگوئیم و بازنویسیم: «امید به کرم وهّاب نعم آنکه باصرهٔ ما از کحل‌الجواهر خاک آستان آن حضرت روشنی یابد و آفتاب عالم‌تاب حقیقت جامعهٔ او بر در و بام تشخّص ما تابد؛ «**وَ ما ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ بِعَزيزٍ**» [س ابراهیم ی ۲۰].» (شرح، ص ۶۵۲).

۵۹

در شرحِ میبدی (ص ۴۳۳) عنوان دارد: «حکایت حوادث که در غزای احد رو نموده و

ابواب عبرت بر روی اهل خبرت گشوده».

۲/۵۹: وَالْمُؤْمِنِینَ ... وُعِدُوا: میبدی گوید: «چون ابوسفیان و قریش از احد به جانب مکّه مراجعت کردند، پشیمان شدند و می‌خواستند که بازگردند و به مدینه روند و چون این خبر به پیغمبر رسید، با هفتاد کس به حَمْراء اسد آمد که تا مدینه هشت میل است و خدا رعب در دل کفّار شقاوت‌آثار انداخت و به مکّه رفتند و آیتِ **«الَّذینَ اسْتَجَابُوا لِلّٰهِ والرَّسُولِ مِن بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرحُ لِلَّذینَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ واتَّقُوا أَجْرٌ عَظِیمٌ»** [س ۳ ی ۱۷۲] نازل شد و مصراع رابع اشارت به این است.» (شرح، ص ۴۳۴).

۵/۵۹: لاَ أَبَا لَکُم: «لا أَبا لَكَ» و «لا أَبا لَکُم» و نظائرِ آن، از تعابیرِ متداول در زبانِ تاریخیِ عربی است.

لُغویانِ قدیم گفته‌اند: **«قَد تَکَرَّرَ فِي الحَدیثِ: «لاَ أَبا لَكَ» وَهُوَ أَکْثَرُ ما یُذْکَر فِي المَدْحِ؛ أَي لا کافِيَ لَكَ غَیْرُ نَفْسِك. وَقَدْ یُذْکَرُ في مَعْرِضِ الذَّمِّ کَما یُقالُ: لاَ أُمَّ لَكَ. وَ قَد یُذْکَرُ في مَعرِضِ التَّعَجُّبِ وَدَفْعًا لِلْعَیْنِ، کَقَوْلِهِمْ: لِلّٰهِ دَرُّكَ. وَقَدْ یُذْکَرُ بِمَعْنَی جِدَّ في أَمْرِكَ وَشَمِّر؛ لِأَنَّ مَن لَهُ أَبٌ اتَّکَلَ عَلَیْهِ في بَعضِ شَأْنِهِ. وَقَد تُحْذَفُ اللّامُ فَیُقالُ: «لا أَباكَ» بِمَعْناهُ.»** (لسان العرب، ذیلِ «أبی»؛ غریب‌الحدیث في بحارالأنوار، ۳۴/۱؛ و نیز سنج: مجمع البحرین، إعداد محمود عادل، ۲۸/۱).

ابن منظور در لسان العرب فصلِ مُشبعی در بارهٔ این تعبیر قلم‌فرسائی کرده که به جای خویش مراجعه‌کردنی است.

زمخشری گوید: **«الأَصلُ في قَولِهِم: «لاَ أَبَا لَكَ» و «لاَ أُمَّ لَك»، نَفيُ أَن یَکونَ لَهُ أَبٌ حُرٌّ و أُمٌّ حُرَّة، وَهُوَ المُقْرِف والهَجِین المَذمومان عِندَهم. ثُمَّ استُعْمِلَ في موضعِ الاستقصار والاستبطاء، ونَحو ذلك، والحَثّ علی ما ینافي حال الهُجَناء والمَقارِف.»** (الفائق، ۳۳۶/۳، ذیلِ «لهو»).

تعبیرِ «لا أبا لکم» در نهج‌البلاغهٔ شریف سه بار (در خطبه‌هایِ ۳۶ و ۳۹ و ۱۲۷ بنا بر شماره‌گذاری نسخهٔ مُعجَم مُفهرس نهج‌البلاغه) به کار رفته است:

ـ «... **وَلَمْ آتِ ـ لاَ أَبَا لَکُمْ ـ بُجْرًا، ولاَ أَرَدْتُ لَکُمْ ضُرًّا.**» (پایانِ خطبهٔ ۳۶).

ـ «**مُنِیتُ بِمَن لایُطِیعُ إِذا أَمَرتُ، ولایُجیبُ إِذَا دَعَوْتُ، لَا أَبا لَکُمْ! مـا تَنتَظِرُونَ بِنَصْرِکُمْ رَبَّکُم؟...**» (آغازِ خطبهٔ ۳۹)

ـــ «... فَلَمْ آتِ ـ لَا أَبَا لَکُمْ بُجْرًا، و لاَخَتَلْتُکُمْ عَنْ أَمْرِکُمْ، ...» (خطبهٔ ۱۲۷).

ابن میثم بَحرانی ـ قُدِّس سِرُّه ـ شارحِ والامقامِ نهج‌البلاغه، می‌نویسد: «**قوله: لا أبا لکم، کلمة اعتیدت في أَلسِنَةِ العَرَب. قالَ الجَوْهَرِيّ: یُرادُ بِها المَدحُ، وقالَ غَیرُه: یُرادُ بها الذَّمّ، فإنّ عدم اللّحوق بأب یستلزمُ العار والسّبّة، وقیلَ: هي دعاء علی المرء أن لایکونَ له أب یعزّه ویشدّ ظهره ونَفي الأَب یستلزم نَفي العَشیرة له فکَأَنّه دعاء بالذّل وعَدمِ النّاصر.**»(شرح نهج‌البلاغة، ط. قم، ۹۲/۲).

بسی پیش از وی، شارحِ دیگرِ نهج‌البلاغه، علیّ بن زید بیهقی، مشهور به ابنِ فُندُق، دربارهٔ تعبیرِ «لَا أَبَا لَکُمْ»، نوشته است: «**یذکر في المَدح و الذَّمّ: أَمّا الذَّمّ، فـ «لَا أُمَّ لَكَ تَقَرُّ عَینُها بِك أو «لا أُمَّ لَكَ» معروفة، یعني أَنّك لَقیط، لایُعْرَفُ لَك أُمٌّ و لا أب بِهذینِ المَعنَیَین. أو أَنّك مِن سِفاح لا مِن نِکاح. وَقد یُورَدُ استِدفاعًا للمُعاتَبَة، کقولهم: قاتَلَكَ اللّهُ. و أَمّا في المَدح، فلا أُمَّ لك، یعني أَنّك مُنفَرِدٌ في هذا الأَمر لا نظیر لك، کأَنّكَ لَمْ‌تَلِدْكَ أُمٌّ، وهذا لا یَکُون. و مِن قبیلِ المَدح: لا أُمَّ لك تُشقیك، و لا أب لك یورثك خزیًا وعارًا. ویقال: لا أَبَ لَكَ و لا أَبا لك، أي لا أَبَ یکفیك، و لا کافِيَ لَكَ إِلَّا أَنت. ویُقالُ أیضًا: لاَ أَباكَ.**» (معارج نهج‌البلاغة، تحقیق أسعد الطَّیِّب، ص ۳۱۷).

همو در جای دیگر از شرح نهج‌البلاغه‌اش (معارج، همان تحقیق، ص ۴۸۶) معنای «**فَقَدَتْكَ أُمُّك**» را بر وجوهِ مذمومِ «لا أُمَّ لك» افزوده.

در اینجا آنچه را مترجمانِ نهج‌البلاغه در ترجَمهٔ «لاَ أَبـا لَکُم» در سه فِقْرهٔ یادشده (خطبه‌های ۳۶ و ۳۹ و ۱۲۷ بنا بر شماره‌گذاریِ المعجم المفهرس) آورده‌اند، یاد می‌کنیم:

ـــ ترجَمهٔ کهن (منسوب به سده‌های ۵ و ۶، تصحیحِ دکتر جوینی، چ ۲): «ای عجب از شما، پدر مباد شما را!» (ص ۸۰ و ۸۱)، «پدر مباد شما را، عَجَب مر شما را» (ص ۸۳)، «عَجَب از شما، پدر مباد شما را» (ص ۲۹۳).

ـــ ترجَمهٔ استاد دکتر شهیدی (چ ۳): «ای ناکسان!» (ص ۳۷ و ص ۳۸ و ص ۱۲۶).

ـــ ترجَمهٔ استاد علی‌اصغر فقیهی (چ ۱): «ای مردمی که پدر برایتان مباد» (ص ۸۵)، «پدر برای شما مباد» (ص ۸۸)، «پدر برایتان مباد» (ص ۲۴۴).

ـــ ترجَمهٔ شادروان فیض‌الإسلام: «ای بی‌پدرها» (ص ۱۲۱؛ با این توضیح که «جملهٔ لَا أَبَا لَکُمْ را عرب در موقع مذمّت و نفرین گوید، زیرا پدرنداشتن نزدشان سَبَب ذلّت و

خواری است؛ و ص ۱۲۴ و ص ۳۹۵).

ـ ترجَمهٔ دکتر محمودرضا افتخارزاده (چ ۱) «بی‌پدران» (ص ۳۷۵، و ص ۳۸۱، و ۳۶۷).

ـ ترجَمهٔ آقای عبدالمجید معادیخواه (چ ۶): «ای هرزاندیش‌های بی‌ریشه!» (ص ۶۴)، «ای بی‌تبارها!» (ص ۶۶)، «ای بی‌ریشه‌ها!» (ص ۱۵۹).

برابرنهاده‌های برخی از مترجمان را نیز که «لا أَبا لَکُم» را در بیت مورد بحث از سَلوةُ الشّیعه ترجَمه کرده‌اند، در اینجا می‌آوریم:

ـ ترجَمهٔ دکتر ابوالقاسم امامی: «بی‌پدر شوید!» (دیوان امام علی علیه‌السّلام، چ ۲، ص ۲۲۴).

ـ ترجَمهٔ شادروان مصطفی زمانی: «بی‌پدرشده‌ها» (دیوان امام‌علی علیه‌السّلام، چ ۱، ط. نصایح، ص ۱۶۵).

ـ ترجَمهٔ قاضی حسین میبدی: «مباد پدر مر شما را!» (شرح دیوان، ص ۴۳۵).

در ترجَمهٔ مرحوم محمّدجواد نجفی هم بکلّی عبارت به گونهٔ دیگر فهمیده شده و بیت را اینگونه ترجَمه کرده‌اند: «اگر زبان شما گویا شود به فخری که پدری از شما در میان آن برادرانی که قبر آنها را دربرگرفته وجود ندارد» (دیوان أمیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام، ص ۳۸). پوشیده نیست که ترجَمه نادرست است.

۶/۵۹: طَلْحَةَ: «طلحه: پسر ابی‌طلحة بن عبدالعزّیٰ» (شرحِ میبدی، ص ۴۳۵).

«... در اُحُد... اوّل طلحة بن ابی‌طلحه که او را از غایت شجاعت «کبش الکتیبة» گفتندی، به میدان آمد و مبارز جُست. و مرتضیٰ پیش رفت و به شمشیر فرق او را بشکافت و پیغمبر ـ صلّی اللّه علیه [و آله] و سلّم ـ شاد شد و مسلمانان تکبیر گفتند.» (شرحِ میبدی، ص ۴۳۶).

نیز نگر: مناقبُ آلِ أبي‌طالبٍ علیهم‌السّلام، ابن شهرآشوب، ط. دارالأَضواء، ۱۴۷/۳ و ۱۴۸؛ و: الإرشادِ مفید، تحقیق مؤسّسة آل‌البیت علیهم السّلام لإحیاء التّراث، ۸۰/۱ و ۸۶؛ و: مغازیِ واقدی، ترجَمهٔ دکتر محمود مهدوی دامغانی، ۱۶۴/۱.

۷/۵۹: عُثْمان: در کارزارِ اُحُد «پس [از کشته‌شدنِ طلحة بن ابی‌طلحه] برادرش،

عُثمان بن ابی طلحه، علم برداشت و گفت:

إنَّ علی أهـلِ اللِّـواءِ حـقّا أن يَخضِبوا الصَّعْدَةَ أو تَنْدَقّا

[یعنی: پرچمداران را بایسته آن است که این نیزه‌های راست را از خون رنگین کنند یا نیزه‌ها شکسته شوند].

و مبارز جُست و علی پیش رفت و او را هم بکشت... ؛ و بعضی گویند: قاتل عثمان حمزه بود.» (شرحِ میبدی، ص ۴۳۶؛ نیز نگر: همان، ص ۶۶۴).

کُنیهٔ این عثمان، ابوشیبه بود (مغازیِ واقدی، ترجَمهٔ مهدوی دامغانی، ۱۶۴/۱).

۸/۵۹: **فِهْر**: «فِهْر (بکسر الفاء): ابوقبیلةٍ من قریشٍ، و هو فِهْر بن مالِكُ بن النَّضْر.» (شرحِ میبدی، ص ۴۳۵).

«... اگر گوئی: این جماعت از بنی‌عبدالدّار بوده‌اند، و بیت... ناطق است به آنکه ... از قبیلهٔ فِهْرند، گوئیم: منافات نیست؛ چه عبدالدّار پسر قُصَیّ بن کِلاب بن مُرّة بن کعب بن لُؤیّ بن غالب بن فِهْر بوده.» (شرحِ میبدی، ص ۴۳۷).

۸/۵۹: **شُمَّ الأُنُوفِ**: «أَشَمّ: بلندبینی، و شُمّ (بضمّ): جمع او؛ و **أَشَمُّ الأَنْف**: کنایت از شریف کریم، چه به حسب فراست بلندی بینی دلالت بر شرف و کرم دارد، و این مثل «عریض القفاء» است که کنایت از ابله است، به سبب آنکه عرض قفا از روی فراست دلیل بلاهت و سفاهت است.» (شرحِ میبدی، ص ۴۳۵).

توضیح را، می‌افزایم: «فِراست» (به کسرِ فاء؛ و نه به فتحِ فاء که به معنای «اسب‌شناسی» است) نزدِ مسلمانان نامِ همان دانشی است که امروز «قیافه‌شناسی» (Physiognomy) خوانده می‌شود و عربها در روزگارِ جاهلیّت آن را «علمِ قیافه» می‌گفتند. در میانِ متصوِّفان به «فِراست» بسیار اهمیّت داده می‌شده است. نگر: دائرة‌المعارف فارسی، مصاحَب، ص ۲۰۹۶ و ۲۰۹۷؛ و: گزیدهٔ رسائلِ إخوان الصَّفا، حلبی، چ اساطیر، ص ۱۷۲، هامش.

از برای آشنائی با مُجمَلی از مطالبِ علم فِراست در فرهنگِ مسلمانان، نگر: نفائس الفنونِ شمس الدّینِ آمُلی، ط. شعرانی، ۲۷۱/۳ - ۲۸۱.

۹/۵۹: **أَحْمَدُ الْخَيْرِ**: ما در کسره دادن به «خیر»، باعثی برای تغییر در ضبطِ نسخهٔ

اساسمان ندیدیم. میبدی گوید: «**خَیْرِ** یا مرفوع و نعت **أَحْمَد**، یا مجرور و مضافٌ‌إلیه [است]، چنانچه عبدالمطّلب را «**شَیْبَةُ الحَمْد**» و هاشم را «**عَمْرُو العُلیٰ**» می‌گفتند.» (شرح، ص ۴۳۷).

۹/۵۹: أُبَیًّا: «أُبَیّ: پسر خلف بن وهب بن حذافه» (شرح میبدی، ص ۴۳۷).

«أُبَیّ بن خلف در مکّه با پیغمبر [صلّی اللّه علیه و آله] گفت: اسبی را به ارزن می‌پرورم تا بر بالای آن اسب تو را قتل کنم. و پیغمبر ـ صلّی اللّه علیه [و آله] و سلّم ـ فرمود: بل أنا أقتلُك، إن شاء اللّه.

و بعضی گویند: چون امیّه برادرش در بدر کشته شد و او اسیر گشت و فدا بداد، این سخنان اتفاق افتاد. و آن دم که قریش در احد بر لشکر اسلام غلبه کردند، أُبَیّ حمله بر پیغمبر ـ صلّی اللّه علیه [و آله] و سلّم ـ برد و پیغمبر حربه از دست حارث بن صِمّه یا زُبیر بن عوّام بستد و بر أُبَیّ زد و او را مجروح کرد و در مرّ الظّهران یا سَرَف بمرد.

و ابن‌کثیر گوید: پیغمبر ـ صلّی اللّه علیه [و آله] و سلّم ـ به دست مبارک خود غیر أُبَیّ را نکشت.» (شرح میبدی، ص ۴۳۸).

همچُنین نگر: مغازی‌ی واقدی، ترجَمهٔ مهدوی دامغانی، ص ۱۷۶ و ۱۸۱ و ۱۸۲؛ و: مناقب آل أبي‌طالب علیهم‌السّلام، ابن شهرآشوب، ط. دارالأضواء، ۱۵۸/۱ و ۱۷۹؛ و: نفائس‌الفنون، ط. شعرانی، ۳۱۲/۲.

۱۲/۵۹: صَرَد: میبدی می‌نویسد: «صَرد (به سکون راء): سرما، و فارسی معرّب است، و به فتح: زود سرما یافتن» (شرح، ص ۴۳۸).

۱۳/۵۹: مَشْهَدِ صِدْقٍ: شیخ فخرالدّینِ طُرَیْحی ـ رضوانُ اللّه علیه ـ می‌نویسد: «**كلّما نُسِبَ إلی الصَّلاح والخَیر أُضیفَ إلَی الصِّدق كَقَولِهِ تعالیٰ: «مُبَوَّأَ صِدْقٍ»** [۹۳/۱۰] **وكَقَولِهِم: «دَارُ صِدْقٍ» و «فَرَسُ صِدقٍ»**.» (مجمع البحرین، إعداد محمود عادل، ۵۹۵/۲).

راغب اصفهانی گوید: «**يُعَبَّرُ عَنْ كُلِّ فِعْلٍ فاضِلٍ ظاهِرًا وباطِنًا بِالصِّدْقِ، فَيُضافُ إليه ذلك الفِعْل الَّذي يُوصَفُ بِه نَحو قَوْله: «في مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ»** [القَمَر / ۵۵]، **و عَلَى هذا: «أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ»** [یونس / ۲]، **وقولُه: «أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ»** [الإسراء / ۸۰]، **«وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الآخِرِينَ»** [الشّعراء / ۸۴]، **فَإنَّ ذلك**

سُؤالٌ أن يَجعَلَهُ اللّٰهُ تَعالىٰ صالِحًا، بِحَيْثُ إذا أُثنَى عَلَيه مَن بَعْدَهُ لم يَكُن ذلك الثَّناءُ كَذِبًا بل يكُونُ كما قالَ الشّاعِر:

إذا نَحنُ أَثنَيْنا عَلَيْكَ بِصالِحٍ — فَأَنْتَ الَّذِي نُثْني وَفَوقَ الَّذي نُثْني»

(مُفردات ألفاظِ القرآن، تحقيق داودی، ص ۴۷۹ و ۴۸۰).

باری، فی‌الجمله «**العَرَب إذا مَدحَت شَيئًا أَضافَته إلى الصِّدْق ليعْلم انَّ كُلَّ ما يُظَنُّ بِهِ مِن الخَيْرِ ويُطْلَبُ مِنْه فَإِنّه يصدّق ذلك الظَّنّ ويُوجَدُ فيه، و مِنْه في التَّنزيل: «قدم صدق»** [يونُس / ۲] و «**لسان صدق**» [الشُّعَراء / ۸۴] و «**مبوّء صدق**» [يونُس / ۹۳] و «**مقعد صدق**» [القَمَر / ۵۵].

قال الرّضي: وَالمُرادُ بِالصِّدْق في مِثلِ هذا المقام، مُطْلَقُ الجودة، لا الصّدق في الحديث، وذلك مستحسن جيّد عندهم حتّى صاروا يستعملونه في مطلق الجودة، فيقال: ثوب صدق و خلّ صادق الحموضة.» (قاموس الصَّحيفة، الحسينيّ، ص ۲۳۷).

(افزودنی است علّامه حاج‌میرزا ابوالفضل طهرانی ـ قُدّس سِرُّه ـ برداشتی متفاوت را مجالِ طرح و ارائه داده است؛ نگر: شِفاء الصُّدور في شرح زيارة العاشور، ط. موحّد ابطحی، ۵۳/۲ و ۵۴).

۶۰

در شرحِ میبدی (ص ۴۶۳) عنوان دارد: «تحسین تحصیل ادب و زیرکی در صغر سنّ و اوّل کودکی».

از برای تحلیلی بَلاغی در بابِ این سروده، نگر: بلاغتِ نهج‌البلاغه، ص ۲۱-۲۳.

۱/۶۰: گفته‌اند که در این بیت تلمیحی هست به کریمهٔ «**... رَبَّنا هَبْ لَنا مِن أَزواجِنا وَذُرِّيّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِمامًا**» (س ۲۵ ی ۷۴) (نگر: بلاغت نهج‌البلاغه، ص ۲۲).

۲/۶۰: ... **كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ**: ابن عبدالبرّ در جامع بیان العلم از رسول خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ نقل کرده که آن حضرت فرمودند: «**مَن تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وهُوَ شابٌّ، كانَ كَوَشمٍ في حَجَرٍ، وَمَن تَعَلَّمَ العِلْمَ بَعدَ ما يَدْخُلُ في السِّنِّ، كانَ كَالْكِتابِ عَلى ظَهْرِ الماء.**»(آداب المتعلّمین، تحقیق جلالی، ص ۸۴، هامش).

همو از ابوعبداللّه نِفْطَوَیْه نقل کرده که سروده است:

أَرانيَ أَنسَىٰ ما تَعَلَّمْتُ فـي الكِـبَرْ — وَلستُ بِناسٍ ما تَعَلَّمْتُ فِي الصِّغَرْ

ومَا العِـلْم إلّا بـالتّعلُّمِ فـي الصِّـبا — وَمَا الحِلْم إلّا بالتَّحلُّمِ فـي الكِـبَرْ

وَلَوْ فُلِقَ القَلْبُ المُعَلَّمُ فـي الصِّـبا — لَأُلْفِيَ فيه العِلْمُ كالنَّقْشِ فِي الحَجَرْ

(آدابالمتعلّمین، تحقیق جلالی، ص ۸۴، هامش)

ماوَرْدی در أدَب الدّنیا والدّین از امیرالمؤمنین ـعلیه السّلام ـنقل کرده که آن حضرت فرمودند: «**قَلْبُ الحَدَثِ كالأَراضِي الخالِيَةِ، ما أُلْقِيَ فيها مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ**». آنگاه ماوَرْدی خود توضیح داده است: **وإنَّما كانَ كذلكَ لِأَنَّ الصَّغيرَ أَفْرَغُ قَلْبًا، وأَقَلُّ شُغْلًا، و أَيْسَرُ تَبَذُّلًا، وأَكْثَرُ تَواضُعًا.** (آدابالمتعلّمین، تحقیق جلالی، ص ۸۳، هامش).

۵/۶۰: **النّاس اِثْنَانِ...**: یادآورِ این حدیثِ شریفِ عَلَوی است که: «**النّاسُ ثَلاثَةٌ: فَعالِمٌ رَبّانيٌّ، ومُتَعَلِّمٌ عَلىٰ سَبيلِ نَجاةٍ، وَهَمَجٌ رَعاعٌ أَتْباعُ كُلِّ ناعِقٍ يَميلُونَ مَعَ كُلِّ ريحٍ، لَمْ يَستَضِيئُوا بِنُورِ العِلْمِ، ولَمْ يَلْجَأُوا إِلىٰ رُكْنٍ وَثيقٍ.**» (نهج‌البلاغه، ط. شهیدی، چ۳، ص ۳۸۷).

۶۱

در شرحِ میبدی (ص ۲۲۵) عنوان دارد: «شکایت روزگار غدّار و حکایت دوستان بی‌اعتبار.»

۱/۶۱: **المَوَدَّةُ**: میبدی گوید: «چون مهر در دل افتد، او را «هویٰ» گویند، و چون ثابت شود، «وُدّ» و «وَداد» و «مَوَدَّة»، چون خالص شود از تعلّقاتِ اغیار، «حُبّ» و «مَحبّة»، و چون بر دل پیچد ـمانند لَبْلاب که بر درخت می‌پیچد ـبه مرتبه‌ای که دل را از غیر محبوب غایب سازد، «عشق».» (شرح، ص ۲۲۵).

۱/۶۱: **انقطَعَ الرَّجَآءُ**: میبدی گوید: «شاید که مراد انقطاع امید باشد از اصلاح خلایق و از هدایت ایشان به جانب خالق.» (شرح، ص ۲۲۵).

۲/۶۱: **أَسْلَمَني الزَّمانُ**: میبدی گوید: «اسناد **أَسْلَمَ** به زمان مجاز عقلی [است]، چه فاعل نزد قائل حقّ است و بس ـتعالیٰ و تقدّس.» (شرح، ص ۲۲۶).

۳/۶۱: وَفِيّ: «وَفِيٌّ، صفةٌ بعد صفةٍ لأخٍ» (الرّاح القَراح، ص ۳۰).

۴/۶۱: حاجی سبزواری ـقُدِّسَ سِرُّه الشَّریف ـ نوشته است: «**سرّ بقاء المحبّة أو اشتدادها حينَ اللّقاء، وزوالها أو فتورها في الغَيبة، أنَّ الرُّوح الإنسانيّ في عينِ تنزّهه انبسط اشراقه ـلسعته ـ على الرَّوازن ـأعني: المشاعر الحسّيّة ـ، و على ظواهر البدن، فعند اللّقاء يحصل التّآلف أو يزيد، لتناسب الأرواح؛ وهذا معنىٰ ما قالَ الشَّيخُ الإشراقيّ في** حكمة الإشراق: **إنَّ إشراقَ المُثُل النُّوريّة على ظواهر أبدان الشَّباب أكثر منه على ظواهر أبدانِ الشُّيوخ.**» (الرّاح القَراح، ص ۳۰ و ۳۱).

۵/۶۱: سَيُغْنِيني: «**أي: عنه**» (الرّاح القَراح، ص ۳۰).

این بیت را روایتِ دیگری هست که بینِ نحویان مشهور است:

سيغنيني الّذي أغناك عَنّي فلا فقرٌ يدوم ولا غناءُ

(نگر: الرّاح القَراح، ص ۲۹).

۶/۶۱: خُلقُ السَّوْءِ: میبدی می‌نویسد: «**یقال هذا رجلُ السَّوْء (بالفتح) ولا یقال بالضَّمِّ.**» (شرح، ص ۲۲۹ و ۲۳۰).

۶/۶۱: لَيْسَ له دَوَآءٌ: میبدی گوید: «این سخن مبنی بر مبالغه است؛ چه خلاف کرده‌اند که تغییر اخلاق ممکن است یا نه، و امام غزّالی در احیاء و خواجه نصیرالدّین در اخلاق ناصری بر آنند که ممکن است. و لهذا حضرت مصطفی ـصلّی اللّه علیه [و آله] و سلّم ـ فرموده: حَسِّنُوا أَخلاقَكُم. و بعضی گویند:

وَما هٰذِهِ الْأَخْلاقُ إِلّا غَرائِز فَمِنْهُنَّ مَحْمودٌ ومِنْها مُذَمَّمُ

ولَنْ يَستَطيعَ الدَّهرَ تَغْييرَ خُلْقِهِ لَئيمٌ ولا يَسْطيعُهُ متكرّمُ

و امام راغب در ذریعه گوید: **أرىٰ أنَّ مَنْ منع مِنْ تغییرِ الخُلقِ فإنّه اعتبر القُوَّةَ نفسَها وهذا صحيحٌ، فإنّ النّوىٰ مُحالٌ أن يُنبِتَ مِنْهُ الإنسانُ تفّاحًا. وَمَن أجازَ تغييرَه فإِنَّهُ اعتبر إمكانَ إخراجِ ما في القوّةِ إلى الوجودِ وإفسادِه بإهمالِه، نحو النّوىٰ؛ فَإِنَّهُ يمكنُ أن يتفقّدَ فيجعل نخلًا و أن يترك مهملًا حتّىٰ يعفنَ، وهذا صحيحٌ أيضًا. فإذًا اختلافُهما بحسبِ اختلافِ نظرَيْهما.**» (شرح، ص ۲۳۰).

۷/۶۱: وَلَيْسَ بِدائِمٍ...: میبدی خاطر نشان می‌کند که لَبید بن رَبیعه می‌خوانْد:

أَلا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللّه باطِلُ   وَكُـلُّ نَـعِيمٍ لاَ مَـحالَةَ زائِـلُ

و هرچند مصراعِ دومِ او هم‌ْمضمونِ مصراعِ نخستِ این بیت است، مرادِ حضرت امیر ـعلیه السّلام ـ، نَعیمِ دُنیوی است و مُرادِ او مطلَقِ نعیم. (نگر: شرح، ص ۲۲۷).

گفته‌اند: «رسول ـصلّی اللّه علیه وعلی آله و سلّم ـ فرمود که راست‌ترین کلمه‌ای که شعرا گفتند، گفتار لبید است:

أَلا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللّه باطِلُ   وَكُـلُّ نَـعِيمٍ لاَ مَـحالَةَ زائِـل»

(مفتاح‌الهدایة، تصحیح مظفّریان، ص ۱۸۴). (نیز نگر: نسخه‌برگردانِ مجمل‌الأقوال، ۱۳ الف.).

۶۲

در شرحِ میبدی (ص ۷۱۹) عنوان دارد: «مباهات به شجاعت و افعال ستوده در وقتی که از احد مراجعت نموده».

میبدی در پایانِ گزارشِ این شعر ـکه در آنجا هشت بیت دارد ـ، می‌نویسد: «مرویست که چون مرتضی این ابیات فرمود، مصطفی ـصلّی اللّه علیه [و آله] و سلّم ـ با فاطمه گفت: **خُذِيه، يا فاطمة، فقد أَدّىٰ بعلُكِ ما عليه وقد قتل اللّهُ صَنادِيدَ قُرَيْشٍ بِيَدَيْه.**

و زید بن وهب از عبداللّه بن مسعود روایت کند: **انهزم النّاسُ يومَ أُحُد إلّا عليٌّ وَحْدَه. فقلتُ: إنّ ثبوتَ عليٍّ في ذلك المقامِ لَعَجَبٌ. قال: إن تَعجَّبتَ مِنْه، فقد تَعَجَّبَتِ المَلائكةُ. أَما علمتَ أنّ جبريلَ قالَ في ذٰلكَ اليومِ، وهو يعرجُ إِلَى السَّماءِ: «لاسَيْفَ إلّا ذُوالفقار ولا فَتىٰ إلّا عليّ»؟.**

و عکرمه از مرتضیٰ روایت کند که چون در اُحد به دفع و منع کفّار قیام نمودم، مصطفی ـصلّی اللّه علیه و سلّم ـ فرمود: **أما تسمعُ مَديحَك في السَّماءِ؟ إنّ ملكًا اسمُه رضوان يُنادِي: لا سَيفَ إلّا ذوالفقار ولا فتىٰ إلّا عليّ.**

و گویند: در این روز حضرت مصطفی ـصلّی اللّه علیه و علیٰ آله و سلّم ـ از عالم غیب مخاطب شد به: **نادِ عليًّا مَظْهَرَ العَجائِب، تَجِدْهُ عَوْنًا لَكَ في النَّوائِب، كُلُّ غَمٍّ وهَـمٍّ سَيَنْجَلي بِولايتِك يا عَليُّ!**

وقال بعضُهم: الهَمُّ عبارةٌ عن الفكر في مكروهٍ يخافُ الإنسانُ حُدوثَه ويرجو فواتَه، فيكونُ مركّبًا من الخوف و الرَّجاءِ، والغَمُّ لا فكر فيه، لأنّه إنّما يكونُ فيما مضىٰ.» (شرح، ص ۷۲۰ و ۷۲۱).

بازجُستِ منابع / تخریج

* آنچه درونِ کمانکانِ شکسته آمده، از یادداشتهایِ طابعِ أنوارالعُقول، آقایِ کامل سلمان جبوری، برگرفته شده است.

۱. أنوارالعقول: ص ۲۹۶، ش ۲۸۶.

الاثنیٰعشریّة في المواعظ العددیّة، ص ۳۰۴ (با عنوان «قال الشّاعر»)؛ و: کتاب الأوائلِ مقدّسِ اصفهانی، ص ۵۷۶ (به نقل از الاثنیٰعشریّه‌ی عیناثی)؛ و: تذکرة الشعراءِ دولتشاه، ص ۲۱ (با تصریحِ نسبتِ آن به امیر مؤمنان علیه السّلام).

۲. أنوارالعقول: صص ۳۶۶ ـ ۳۶۹.

در أنوار العقول می‌خوانیم: **«وقد اشتهرت الرّوایات، وشاعت بین الخواصّ والعوامّ، أنّ معاویة کتب إلی أمیرالمؤمنین علي ـرضي اللّه عنهـ: یا أباالحسن! إنّ لي فضائل کثیرة: کان أبي سیّدًا في الجاهلیّة، وصهر رسول اللّه ـصلّی اللّه علیه و آله وسلّمـ، وأنا کاتب الوحي.**
فأجابه أمیرالمؤمنین ـرضي اللّه عنهـ: محمّد النّبيّ أخي وصهري...» و آنگاه این شعر را (در ده بیت) آورده است به نحوی که در خطِّ طولی و عَرضی با ضبطِ سلوةالشّیعة تفاوت دارد.

<بیت یا بیتهائی از این شعر در این مآخذ آمده:

روضةالواعظین، العیون و المحاسن، کنزالعمّال، الفصول‌المهمّة، بحارالأنوار، شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید، الزّهرة، معجم‌الأدباء، مطالب‌السّؤل، جواهرالمطالب، کنزالفوائد، الاحتجاجِ طَبْرِسی، تذکرة الخواص، السیرة الحلبیّة، تاریخ دمشقِ ابنِ‌عساکر، الفصول المختارة، ینابیع المودّة،

مناقب آل أبي‌طالب <علیهم‌السّلام> [ط. دارالأضواء، ۱۹۴/۲ و ۱۹۵]، البدایة و النّهایة، النّهایه‌ی ابن اثیر، نظم دُرَرِ السِّمْطَین، أربعینِ تاج‌الإسلام خدابادی بخاری.

دیده نشده که ابیاتِ این شعر در مأخذی به کسی جُز امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ نسبت داده شود>.

(می‌توان گفت نسبتِ این شعر به امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ بسیار قوی است.)

بیتِ پنجم دوبار از قولِ امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ در روض‌الجنان (ط. آستان قدس، ۷۶/۱۳ و ۲۹۹/۱۸) آمده. در کتابِ نقض هم، یک جا (ص ۵۴۸) مصراع نخست بیتِ نخست، و جای دیگر (ص ۱۷۷) بیت پنجم، بیامده است.

استطراد را، می‌نویسم: این که معاویه بتواند به کتابتِ وحی بنازَد و این که از بُن وی کاتبِ وحی بوده باشد، محلِّ تردید و تأمّلِ جداگانه است (نگر: پژوهش در تاریخ قرآن، دکتر حجّتی، چ ۵، صص ۲۰۵ ـ ۲۱۰؛ و: شفاء الصُّدور، تصحیح سیّد علی موحّدِ ابطحی، ۱۹۷/۲).

چون در تعلیقاتِ تصحیحِ تجارب السَّلَفِ هندوشاه نخجوانی در این باب سخن رانده‌ایم، در اینجا بیشترَک تفصیل نمی‌دهیم؛ و العِلمُ عِندَ اللّهِ تعالیٰ.

۳. أنوارالعقول، ص ۳۱۳.

این دو بیت در مفاتیح‌الأرزاقِ نوری (۴/۱) هم آمده و به امام ـ علیه السّلام ـ نسبت داده شده. همچنین در الهی‌نامهٔ عطّار (ط. ریتر، ص ۲۸ و ۲۸) آمده است.

< حیاة‌الحیوان ۳۵۶/۲: بدون نسبت.>.

۴. أنوارالعقول، ص ۳۱۰ و ۳۱۱، ش ۳۱۴.

<التّفسیر المنسوب إلی الإمام العسکري ـ چُنان که در یک دو مخطوطهٔ دیوان آمده ـ، تذکرة الخواص، مناقب الخوارزمي، جواهر المطالب، روضة العقلاء، الفصول المهمّة، نور الأبصار.

بیشترینهٔ این منابع هر چهار بیت را دارند.>

۵. أنوارالعقول، ص ۳۵۶، ش ۳۷۷ (۹ بیت دارد).

<بیت یا ابیاتی از آن در این منابع آمده: الفصول المهمّة، نور الأبصار، الکشکولِ شیخ بهاءالدّین عاملی، مجاني الأدب، أدب الدّنیا و الدّین، المستطرف.>.

ابیاتِ مذکور در متن در نفائس الفنونِ آمُلی (ط. شعرانی، ۲۴۹/۱) هم به نقل از دیوانِ منسوب به امام ـ علیه السّلام ـ آمده است.

بیتِ چهارم ـ بی یادکردِ نامِ گوینده ـ در مجمل‌الأقوال (نسخه‌برگردان، ۷۵ الف) و مرموزاتِ اسدی در مزموراتِ داودی (چ سخن، ص ۱۴۴) آمده.

همین بیت چهارم در فرائد غیاثی، یکجا (۶۱/۱) با تصریح به نام امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ به عنوانِ قائل، و جای دیگر (نگر: ۴۹۵/۲ و ۴۹۷) بدونِ تصریح به نام قائل، آمده است. همچنین در شذرات‌الذّهب (۲۷۳/۵) بی‌تصریح به نام قائل آمده.

بیتهای دوم تا چهارم در موضعی از روض‌الجِنان (ط. آستانِ قدس، ۱۵۷/۸) با لختی تفاوت و بدونِ یادکرد از گوینده آمده است. در دو موضعِ دیگرِ آن (۱۱۷/۱۱ و ۴۳۹/۲۰) بیتِ چهارم به عنوانِ «چنان که شاعر گفت» آمده.

۶. أنوارالعقول، ص ۹۵، ش ۱ (۷ بیت دارد).

<بیت یا أبیاتی از آن در این منابع آمده: الفقیه و المتفقّه، إحیاء علوم الدّین، تذکرة الخواصّ، مجاني الأدب، شرح المقامات الحریریّة، نور الأبصار، قناطر الخیرات، منهاج الیقین، جواهر الأدَب، جامع بیان العلم و فضله، جواهر العِقدَیْن.>

همچُنین در: الرّاح القَراح، ص ۱۱ و ۱۲؛ و: نفائس الفنونِ آملی، ط. شعرانی ۲۴۵/۱ و ۲۴۶؛ و: الکشکولِ شیخ ابراهیم آل عرفات، صص ۹۶ ـ ۹۷ (به نقل از دیوانِ منسوب)؛ و: هامشِ أنوارالعرفانِ اسفراینی، ص ۴۴ (به نقل از دیوانِ منسوب).

بیتهای یکم و دوم ـ با اندکی تفاوت ـ در روض‌الجنانِ (ط. آستانِ قدس، ۲۱۸/۵) آمده (به عنوانِ «چنان که شاعر گفت:...»).

بیتهای یکم و دوم و چهارم (دوبار) ـ بدونِ تصریح به نامِ قائل و به عنوانِ «قال الشّاعر...» در مُجمَل‌الأقوال (نسخه‌برگردان، ۲۶ الف و ب، و ۳۱ ب) آمده است.

بیتِ آخر بدونِ تصریح به نامِ قائل در بخشِ دیگر نفائس‌الفنون (ط. شعرانی ۱۵۹/۲) هم آمده است.

مصراعِ آخرِ آن (: «و الجاهِلونَ لِأَهلِ...») ـ بدون تصریح به نامِ قائل در دقائق‌التّأویل (ص ۲۱۳) آمده.

بیتِ دوم ـ به نقل از شرحِ دیوان ـ در کشکولِ شیخ بهاءالدّین (ط. اعلمی ۱۱۷/۳) آمده

است.

۷. أنوارالعقول، ۳۱۷ و ۳۱۸ (۷ بیت دارد).

<بیت یا ابیاتی از آن در این منابع آمده است: نور الأبصار، مجاني الأدب، الفصول المهمّة، شرح المقامات، مناقب الشّافعی بیهقی، مناقب الشّافعی رازی، الآداب الشّرعيّة، المقطوعات الأدبيّة، المِخلاة.

در بعضِ این منابع قائِل آن را «شافعی» دانسته‌اند>.

۸. أنوارالعقول، ص ۱۵۵، ش ۹۲. سرنویس دارد: **«وله في مرثية النّبيّ ـصلّى اللّه عليه و آله وسلّم»**.

این دو بیت در مناقب آل أبي‌طالب <علیهم‌السّلام> (ط. دارالأضـواء، ۱/ ۲۹۷ و ۲۹۸) هم آمده است.

۹. أنوارالعقول، ص ۱۱۹، ش ۳۳ (۶ بیت دارد).

<دو بیتِ نخستِ این شعر، در روضة العقلاء و نیز تکلمهٔ دیوانِ ابوالعتاهیه آمده و از این شاعر دانسته شده است.>

در الرّاح القَراح (ص ۱۲۲ و ۱۲۳) طیِّ شش بیت آمده و به امیر مؤمنان ـعلیه السّلام ـ نسبت داده شده است. در مُجمل الأقوال (نسخه‌برگردان، ۱۴۰ ب) بیتِ یکم و بیتی دیگر آمده و به نامِ گوینده تصریحی نرفته است.

در روض‌الجِنان (ط. آستانِ قدس، ۱۲/ ۳۵۸) هم از این شعر دو بیت آمده است: «محمّد بن الحسين بن عبيد گفت: بر کوشکی دیدم نوشته ـبِأَعالي الأَحجار ـاین بیتها:

بِـاللّٰهِ رَبِّكَ كَـمْ قَـصْرٍ مَـرَرْتُ بِـهِ ... قَدْ كانَ يُـعْمَرُ بِـاللَّذّاتِ والطَّـرَبِ

طارَتْ عُقابُ الْمَنايا في جَـوانِـبِه ... فَصارَ مِن بَعْدِهِ لِلْوَيْلِ والْـخَرَبِ».

۱۰. أنوارالعقول، ص ۴۱۴، ش ۴۴۳.

۱۱. أنوارالعقول، ص ۳۱۶ و ۳۱۷، ش ۳۲۲.

<همه یا بعضِ ابیاتِ آن آمده است در: جواهر المطالب، البدایه‌ی ابن‌کثیر، الفَـرَج بـعد الشّدّة، بحارالأنوار، المستطرف، نثر النّظم و حلّ العقد، ترجمة الإمام عليّ بن أبی‌طالب [علیهما السّلام]

من تاریخ دمشق.

در بعضِ منابع، این شعر از امام جعفر صادق ـ علیه السّلام ـ نقل شده است. >.

۱۲. أنوارالعقول، ص ۱۵۴، ش ۹۰ (۶ بیت دارد).

<چهار بیتِ آن در کشکولِ شیخ بهاءالدّین عامِلی و سه بیتِ آن در مجاني‌الأدب آمده، و به نامِ قائل تصریح نشده است >.

دو بیتِ نخست دو بار در روض‌الجِنان (ط. آستان، ۲۲۴/۵ و ۲۷۱/۷) آمده، بدونِ این که به نامِ قائل تصریح شود.

۱۳. أنوارالعقول، ص ۱۶۶، ش ۱۱۲ (پنج مصراع است).

<متنِ کامل یا مصراعهائی از این رَجَز در حیاة‌الحیوان، حماسة الظّرفاء، العقد الفرید، و مناقب آل أبي‌طالب <علیهم السّلام>، آمده است>.

ابن شهرآشوب ـ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْه ـ این رَجَز را به عنوانِ «انشاد» یادکرده (نگر: مناقب آل أبي‌طالبِ <علیهم السّلام>، ط. دارالأضواء، ۲۱۰/۳).

۱۴. أنوارالعقول، ص ۱۷۲، ش ۱۱۹.

<در مناقب آل أبي‌طالب علیهم السّلام [ط. دارالأضواء، ۲۹۴/۱ و ۲۹۵]، هر سه بیت آمده است. بیتِ سوم نیز بدونِ تصریح به نامِ قائل در المستطرف آمده.>

همچنین هر سه بیت آمده است در: الرّاح القَراح (ص ۲۴۰).

۱۵. أنوارالعقول، ص ۱۸۳، ش ۱۳۸ (پنج بیت است).

در متنِ أنوارالعقول پیش از متنِ ابیات آمده: «**رُوِيَ عن ابن‌عبّاس ـ رضي اللّه عنهما ـ قال: عاد النّبيّ ـ صلّى اللّه علیه و آله و سلّم ـ علیًّا، فوجد رأسه في حجر فاطمة ـ رضي اللّه عنهما ـ و هو یشكو شدّة الحمى ویقول**» و پس از نقلِ پنج بیت آمده است: «**قال النّبيّ صلّى اللّه علیه و آله وسلّم: الحمى منقذة كلّ مؤمن من النّار یا على**».

در یکی از دستنوشتها نیز سرنویسِ دیگری بوده که طابعِ أنوارالعقول در هامش آورده است (فلیراجع).

۱۶. أنوارالعقول، ص ۱۲۲ و ۱۲۳، ش ۳۷.

در متنِ أنوارالعقول پیش از دو بیتِ نخست نوشته شده: **«و قال ـ رضي اللّه عنه ـ عند قبر فاطمة ـ رضي اللّه تعالى عنهما ـ»** و پس از آن دو بیت نوشته شده است: **«فسمع هاتفًا یقول»**.

<همه یا بعضِ این بیتها آمده است در: روضة الرّیاحین، الفصول المهمّة، الکشکولِ بحرانی، مجاني‌الأدب>.

۱۷. أنوارالعقول، ص ۱۲۰، ش ۳۴.

<در عیون أخبار الرّضا علیه السّلام و بشارة المصطفى صلّى اللّه علیه و آله لشیعة المرتضى علیه السّلام و أدب الدّین و الدّنیا آمده است که شخصی در مجلسِ حضرتِ امام علیّ بن موسى الرّضا ـ علیهما السّلام ـ از برادرش شکایت کرد؛ آن حضرت این شعر را خواندند (البتّه با قدری اختلاف در ضبطِ نص). در عیون و بشارة سخن از **«فأنشأ یقول»** است، ولی در أدب الدّین، از **«فأنشد یقول»**.>

۱۸. أنوارالعقول، ص ۱۵۵، ش ۹۱.

این دوبیت در کشکولِ شیخ بهاءالدّین عامِلی ـ قُدّس سِرُّه ـ (ط. اعلمی، ۱۹/۳) هم به نقل از دیوان آمده است.

۱۹. أنوارالعقول، ص ۱۷۰ و ۱۷۱، ش ۱۱۷ (سه بیت).

بیت دوم بدونِ تصریح به نامِ قائل و با تفاوتی جُزئی، دوبار در روض‌الجِنان آمده (ط. آستانِ قدس، ۱۲۳/۹ و ۳۳۴/۱۵).

<هر دو بیتِ مذکور در سَلوَة در کشکولِ شیخ بهاءالدّین عامِلی [ط. اعلمی، ۲۰۴/۱] به نقل از دیوانِ منسوب آمده است، ولی بیتِ دوم در المنازل و الدّیار و الشّعر و الشّعراء و شرح ما یقع فیه التّصحیف، و همچنین، هر دو بیت، در دیوانِ أسود بن یَعفُر، به نامِ این شاعر آمده است. در صفّین بیتِ دوم به نامِ ابن یعقوب بن تمیمی آمده.

همچنین در منابعِ متعدّدِ دیگر بیت یا بیتهائی از این شعر آمده که برای تفصیلشان باید به هوامشِ أنوارالعقول رجوع کرد.

در بعضِ منابع آمده که مردی در حضورِ امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ بیت یا بیتهائی از این شعر را خوانده و... (نگر: المنازل و الدّیار، و: الکُنىٰ و الألقاب)>. آیا ممکن است

انتسابِ این دو بیت (یا چُنان که در أنوارالعقول است: سه بیت) به مولی‌الموحّدین ـ علیه السّلام ـ از اینجا ناشی شده باشد؟

نیز نگر: تعلیقات.

۲۰. أنوارالعقول، ص ۲۰۵ و ۲۰۶، ش ۱۶۵.

در أنوارالعقول پیش از متنِ شعر آمده: **«روي أن الأشعث بن قیس [الکندی] دخل علی أمیرالمؤمنین ـ علیه السّلام ـ بصفّین، وهو قائم یصلّی ظهره، [فقال]: قلت: یا أمیرالمؤمنین أدؤوب باللّیل ودؤوب بالنّهار! قال: فانسلّ من صلاته وهو یقول:».**

<سنجیدنی است با آنچه در دستور معالم الحکم آمده.

این شعر در تذکرة الخواصّ و مطالب السّؤل و ترجمة الإمام عليّ بن أبي‌طالب [علیهما السّلام] من تاریخ دمشق و بهجة المجالس و المحاسن والمساوی، و بیتی از آن در جواهر المطالب، آمده، و به امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ نسبت داده شده است. در الکشکولِ شیخ بهاءالدّین عامِلی و مجاني الأدب نیز به نقل از دیوانِ منسوب آمده. در برخی متونِ دیگر چون روضة العقلاء و الفَرَج بعد الشِّدّة و... نیز همه یا پاره‌ای از ابیاتِ این شعر هست.>

بیتهای سوم و چهارمِ این شعر ـ بی‌یادکردِ نامِ گوینده ـ در مُجمل‌الأقوال (نسخه‌برگردان، ۳۶ ب) آمده.

۲۱. أنوارالعقول، ص ۲۰۸، ش ۱۶۹.

۲۲. أنوارالعقول، ص ۲۰۶، ش ۱۶۶.

<در مجاني‌الأدب هم این دو بیت آمده و به امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ نسبت داده شده است.>

۲۳. أنوارالعقول، ص ۲۰۷، ش ۱۶۷ (سه بیت).

<در حماسة الظّرفاء این دو بیت آمده و گفته شده که بر گورِ امیر ابواسحاق مکتوب بوده است. در تنبیه المغترّین هم بدونِ نسبت به قائلِ خاص آمده>.

در نفائس‌الفنون (ط. شعرانی، ۲۵۳/۱) هم بدونِ نسبت آمده است.

۲۴. أنوارالعقول، ص ۱۱۷، ش ۲۹.

۲۵. أنوارالعقول، ص ۲۳۶ و ۲۳۷، ش ۲۰۴.

در أنوارالعقول نخست رَجَزی از مرحبِ یهودی یاد شده و آنگاه در پاسخِ آن، این رجز (در ۱۳ مصراع).

<همه یا پاره‌ای از این مصاریع آمده است در: خزانة الأدب، ارشادِ مفید، تاج العروس، مستدرکِ حاکم، بصائر ذوي التمییز، کنز العمّال، مناقبِ خوارزمی، بحار الأنوار، البدایة و النهایه‌ی ابن کثیر، کشف الغمّه، السّیرة الحلبیّة، تاریخ الطّبري، لسان العرب، أدب الکاتب، کفایة الطّالب، تذکرة الخواصّ، مقاتل الطّالبیّین، السّیرة النّبویّة و الآثار المحمّدیّة، ینابیع المودّة، تهذیب اللّغة، الرّوض الأنف، معجم الشّعراء، الکاملِ ابن اثیر، الدّرر اللّوامع، صفّین، مناقب آل أبي‌طالب <علیهم السّلام [>ط. دارالأضواء، ۱۵۴/۳]، همع الهوامع.

در تاج‌العروس ـ که سه مصراع از نُه مصراعِ أنوارالعقول در آن آمده ـ گُفتاوردی از ثَعلَب هست بدین قرار: «**لم تختلف الرّواة في أنّ هذه الأبیات لعليّ بن أبي‌طالب.**»>.

همچُنین این رَجَز در ۱۳ مصراع آمده است در: الرّاح القَراح، ص ۱۲۳.

۲۶. أنوارالعقول، ص ۲۰۳، ش ۱۶۳.

<در أمالي صدوق و المستطرف و الموشّی به امیرمؤمنان علی ـ علیه السّلام ـ نسبت داده شده است.

در محاضرات الأدباء و دیوان محمود الورّاق به این شاعر نسبت داده شده.

در نورالقبس و نیز شعر الخلیل بن أحمد از خلیل بن احمد فراهیدی دانسته شده.

در أدب الدّنیا و الدّین، از ابن رومی، و در مناقبِ بیهقی و مناقبِ رازی و توالی التّأسیس و تنبیه المغترّین (که تنها بیت دوم را دارد) از شافعی شمرده شده است.

در فاکهة الخلفاء (تنها بیتِ دوم) و روضة العقلاء و الصّداقة و الصّدیق و شرح المظنون به و اللّطائف و الظّرائف و مجاني الأدب و الآداب الشرعیّة بدون این که به گوینده‌ای منتسب گردد، آمده است.

همچُنین از برای این شعر، نگر: بهجة المجالس و کنز الفوائد.>

این دو بیت در تفسیرِ شیخ ابوالفتوح هم آمده (و البتّه آنجا به جایِ «ظهور»، «ظهیر» ضبط شده است). گویا شیخ گویندهٔ این دو بیت را نمی‌شناخته؛ چه فرموده: «و شاعر گفت: ...» (روض الجِنان، ط. آستان قدس رضوی ع، ۴۱/۲). سیّد احمد بن طاوس نیز در

زهرة‌الرّياض و نزهة‌المرتاض (ص ۱۰۸) هر دو بیت را ـبدون تصریح بـه نـامِ گـوینده (و بـا ضبطی مانند ضبط روض‌الجنان) ـ آورده است.

صاحب مُجمل الأقوال هم ـبدونِ تصریح به نامِ گوینده ـ ایـن دو بـیت را آورده است (نگر: نسخه‌برگردان، ۶۴ الف).

مؤلّفِ روض الأخبار این دو بیت را به محمودِ ورّاق نسبت داده. همچُنین بیتِ دوم در مرزبان‌نامهٔ وَراوینی و هر دو بیت در شُعَب الإیمانِ بیهقی آمده است. (نگر: حاصل اوقات، ص ۱۵۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸).

گفتنی است که هر چند در أدب الدّنیا والدّینِ ماوَرْدی این شعر به ابن رومی نسبت داده شده، در دیوانِ مطبوعِ وی، این بیتها دیده نمی‌شود. (نگر: حاصل اوقات، ص ۱۵۶). در نورالحقیقه هم ایـن دو بـیت بـه ابـن‌رومی نسـبت داده شـده است (نگـر: زهـرة‌الرّیـاض و نزهة‌المرتاض، ص ۱۰۸)، هامش.

۲۷. أنوارالعقول، ص ۲۶۱، ش ۲۴۰ (چهاربیت).

در متنِ أنوارالعقول این سند پیش از ابیات آمـده: «**قال محمّدبن عمرو البلخي، أنشـدنا أبومحمّدبن محمّد القاضي عن أبیه عن جدّه، لأمیرالمؤمنین علیه السّلام:**»

(وسندی اندَکَک متفاوت در یکی از نسخه‌هاست ـکه در هامشِ أنوارالعـقول ضـبط شـده).

<بیتِ نخستِ موجود در سَلوة‌الشّیعه و بیت دیگری که در أنوار و در سلوة نیست، در مطالب السّؤل هم به امیر مؤمنان ـعلیهم السّلام ـ نسبت داده شده، ولی در بهجة المجالس هر چهار بیتِ مذکور در أنوار از محمود ورّاق دانسته شده.>

۲۸. أنوارالعقول، ص ۲۶۹، ش ۲۴۹.

هر پنج بیتِ آن در جامع الأَخبار (ط. علاء آل جعفر، ص ۲۹۴) و الرّاح القَراح (ص ۳۹۲؛ و نیز نگر: ص ۴۱۴)، هم آمده است. چهار بیت آن (یعنی: بیتهای ۱ و ۲ و ۴ و ۵) در روض‌الجِنان (ط. آستانِ قُدّسِ رَضَوی ع، ۴/۲۶۰) آمده.

۲۹. أنوارالعقول، ص ۲۹۶، ش ۲۸۷.

فخر رازی این دو بیت را با بیتی دیگر در التفسیر الکبیرِ خود طیِّ بحث دربارهٔ آیهٔ ۲۶ از

سورهٔ ۳ آورده و گویندهٔ آن را «حکیم الشّعراء» گفته است. آقای دکتر علی‌اصغر حلبی «حکیم الشّعراء» را لقب متنبّي دانسته‌اند (نگر: تفسیر کبیر، ترجَمهٔ حلبی، صص ۳۲۹۳ - ۳۲۹۴؛ و: التفسیر الکبیر، ۷/۸).

۳۰. أنوارالعقول، ص ۳۰۳، ش ۳۰۱.

۳۱. أنوارالعقول، ص ۳۰۲ و ۳۰۳، ش ۲۹۹ (۶ بیت).

در أنوارالعقول سرنویسی دارد از این قرار: «**وله یخاطب نفسه في اللّیلة الّتي استشهد في غداتها**».

در مَقتَل الإمام أمیرالمؤمنین عليّ بن أبي‌طالب علیهما السّلامِ ابن ابی‌الدّنیا در دو جا (ط. محمودی، ص ۲۹ و ۴۲) این دو بیت آمده و یکجا تصریح شده که آن حضرت به این دو بیت «تمثّل» فرموده.

<در أنساب‌الأشراف (یک موضع) و طبقاتِ ابن سعد گفته‌اند که آن حضرت به این شعر «تمثّل» فرمود و در شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید و جواهرالمطالب به عنوانِ «إنشادِ» امیر مؤمنان - علیه السّلام - آورده شده. در موضعِ دیگر از أنساب الأشراف هم این شعر از قولِ آن حضرت آمده.

در تذکرة الخواصّ و نیز در هامشِ عمدة‌الطّالب این شعر را از ابوعمرو أُحَیْحَة بن جُلاحِ اوسی انصاری دانسته‌اند. در غرر الخصائص بیت چهارمِ ضبطِ أنوار آمده و از سعدون دانسته شده است.

در إحیاء علوم الدّین (و تهذیب إحیاء علوم الدّین) و کنزالعُمّال و النّهایه‌ی ابن اثیر و الفصول المهمّة و أسدالغابة و مُروج الذّهب و مناقب آل أبي‌طالب <علیهم السّلام> [ط. دارالأضواء، ۳۵۶/۳] و عمدة‌الطّالب و الکاملِ مبرّد و العُمده‌ی ابن رَشیق و [ط. مصر، ۱۴۱/۱] و الإمامة والسّیاسة و الإرشادِ مُفید و بحارالأنوار این دو بیت و در مقاتل‌الطّالبیّن تنها بیتِ یکم از امیرمؤمنان - علیه السّلام - نقل گردیده است. در الزّهرة نیز هر دو بیت آمده ولی به قائلِ آن تصریح نشده است.>

در تفسیرِ شیخ ابوالفتوح رازی - قُدِّسَ سِرُّه - می‌خوانیم: «... امیرالمؤمنین - علیه السّلام - ... ... چون پسر ملجم را بدیدی گفتی:

أُشْدُدْ حَيازيمَكَ لِلْمَوْتِ فَـإِنَّ الْـمَوْتَ لاٰقـيكَ
وَلاٰتَجْزَعْ مِنَ الْمَوْتِ إِذٰا حَـلَّ بِـوٰاديكَ»

(روض‌الجِنان، ط. آستانِ قُدسِ رضوی ع، ۲/۶۰)

نیز نگر: روض‌الجِنان، همان طبع، ۱۵/۳۸۳ و ۳۸۴.

در نفائس الفُنون (ط. شعرانی، ۱/۱۳۲ و ۱۳۳) این أشعار آمده و منقول از امیر مؤمنان ـعلیه السّلام ـ دانسته شده.

واعظِ کاشفی در روضة‌الشهداء (ط. شعرانی، ص ۱۶۶) هر دو بیت را از قولِ امیرالمؤمنین ـعلیه السّلام ـ نقل و به فارسی نیز ترجَمه کرده است.

۳۲. أنوارالعقول، ص ۳۰۶، ش ۳۰۷.

۳۳. أنوارالعقول، ص ۳۱۲، ش ۳۱۶.

۳۴. أنوارالعقول، ص ۱۸۵، ش ۱۳۹.

در أنوارالعقول چُنین سَرنویسی دارد: **«و کان ـرضي اللّه عنه کثيرًا ما يتمثّل بهذا البيت، و أراد به ابن‌ملجم».**

در مَقتَل الإمام أميرالمؤمنين عليّ بن أبي‌طالب عليهما السّلامِ ابن ابی‌الدّنیا (ط. محمودی، ص ۴۳) این بیت آمده است و خاطرنشان شده که آن حضرت چون ابن‌ملجم را می‌دید این سخنِ منظوم را بر زبان می‌آورد.

<در إرشادِ مفید و کشف الغمّة و الفصول‌المهمّة و تذکرة‌الخواصّ و طبقاتِ ابن سعد و الکاملِ ابن اثیر و مطالب السّؤل و أنساب الأشراف و مقاتل الطّالبیّین و شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید و نهایة الأرب و کنز العُمّال و نور الأبصار و بحار الأنوار و الزّهرة این بیت را از امیرالمؤمنین ـعلیه السّلام ـ نقل کرده‌اند.

در الکاملِ مبرّد و حَیاة الحیوان الکُبریٰ تصریح شده که آن حضرت به این بیت تمثّل فرموده و در سمط اللّآلی و خزانة الأدب و دیوان عَمْرو بن مَعدیکَرِب و حَیاة‌الحیوان‌الکُبریٰ، تصریح شده است که سَرایندهٔ اصلیِ بیت، عَمْرو بن مَعدیکَرِبِ زَبیدی بوده.>

در روض‌الجِنان (ط. آستان قدس رضوی ع، ۸/۲۸۴، و ۱۵/۳۸۴) و منهج‌الصّادقین (ط. شعرانی، ۴/۶۲) از زبانِ امیر مؤمنان ـعلیه السّلام ـ در بابِ ابن ملجم ـلعنهُ اللّه ـ نقل شده

(و به «انشاء» یا «انشاد» آن تصریحی نرفته). در مناقبِ ابن شهرآشوب ـرَضِيَ اللّهُ عنه ـ (ط. دارُالأضواء، ۳۵۵/۳) تصریح گردیده است که امام ـعلیه السّلام ـبدین بیت «تمثّل» فرمودند.

در الهادي للشاديِ ی میدانی هم این بیت از قول امیرمؤمنان ـعلیه السّلام ـ آمده است. نگر: هزار و پانصد یادداشت، دکتر محقّق، ص ۲۳۷.

۳۵. أنوارالعقول، ص ۳۴۰، ش ۳۵۲ (دوبیت).

این شعر همچُنین آمده‌است در: الرّاح القَراح (ص ۱۶۰ و ۱۶۱).

۳۶. أنوارالعقول، ص ۳۲۲، ش ۳۳۲.

این دو بیت نیز آمده است در: الرّاح القَراح (ص ۱۴۴).

۳۷. أنوارالعقول، ص ۹۹، ش ۶۶.

سرنویس دارد: **«[وقال علیه السّلام] في مذمّة النّساء».**

نیز نگر: تعلیقات.

این دو بیت در فرائدالسلوك هم آمده (ص ۳۷۰) و به امیرمؤمنان ـعلیه السّلام ـ نسبت داده شده است.

۳۸. أنوارالعقول، ص ۳۱۵ و ۳۱۶، ش ۳۲۱.

در یک دستنوشتِ أنوارالعقول پیش از ابیات، سندی آمده است از این قرار: **«روی الأدیب أبوعلي أحمد محمّد المرزوقي، عن أبي‌مسلم محمّدبن بحر، عن أبي‌العيناء، أنّه قال علیه السّلام:»**

<این چهار بیت در حماسة‌الظّرفاء و ینابیع‌المودّة به حضرت سیّدالشّهداء حسین بن علی ـصلوات اللّه علیهما ـ نسبت داده شده>.

۳۹. أنوارالعقول، ص ۳۵۷، ش ۳۷۹.

<در مجاني‌الأدب و زَهْرالرّبیع هم این دو بیت آمده و به مولی‌الموحّدین ـعلیه السّلام ـ نسبت داده شده است>.

در یکی از دستنوشتهای أنوارالعقول چُنین سرنویسی آمده است: **«و قال ـعلیه السّلام ـ**

: إنّ العقل لإقامة رسم العبوديّة، لا لإدراكِ الرّبوبيّة، و أنشأ ـ عليه السّلام ـ يقول:»

بیت نخستِ این شعر ـ بدون تصریح به نام قائل و به عنوانِ «قال الشّاعر» ـ در نفائس‌الفنون (ط. شعرانی، ۱۵۳/۲) آمده است.

بیت دوم ـ بدون تصریح به نامِ قائل و تحتِ عنوان «نظم» ـ در ترجَمهٔ معلّمِ یزدی (قرن هشتم) از رشف النّصائح الإیمانیّه (ص ۶۷) آمده.

۴۰. أنوارالعقول، ص ۳۵۴، ش ۳۷۴.

<این دو بیت در أنوارالرّبیع به نقل از دیوانِ منسوب آمده است.>.

۴۱. أنوارالعقول، ص ۳۵۸، ش ۳۸۰.

<این دو بیت در ألف لیلة و لیلة بدونِ انتساب به گویندهٔ خاص آمده است.>.

هر دو بیت را ابن‌یمین فریومدی، بدونِ انتساب به گویندهٔ خاص، نقل کرده است؛ نگر: دیوان ابن‌یمین، ص ۶۱۷.

۴۲. أنوارالعقول، ص ۳۵۹، ش ۳۸۳.

<این شعر در الکشکولِ شیخ بهاءالدّین محمّد عامِلی آمده [ط. اعلمی، ۲۹۹/۲] و از «قیراطی» دانسته شده است.>. در مُجمل‌الأقوال (نسخه‌برگردان، ۳۰ ب) هم بدون تصریح به نام شاعر آمده.

۴۳. أنوارالعقول، ص ۲۰۲، ش ۱۶۲.

۴۴. ظ. أنوارالعقول و شرحِ میبدی هم مانند امامی این شعر را ندارد.

۴۵. أنوارالعقول، ص ۴۰۳ و ۴۰۴، ش ۴۲۶ (۷ بیت).

<دو بیتِ نخستِ این شعر در تذکرة‌الخواصّ، و هر سه بیت با بیتِ دیگر در الفصول المهمّة، و دو بیتِ نخست با دو بیتِ دیگر در نورالأبصار و مناقبِ خوارزمی، به نقل از امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ آمده است.

در مجاني‌الأدب، دو بیتِ نخست با بیتِ دیگر، از ابومحمّد تیمی دانسته شده، و در روضة‌العقلاء و تکملهٔ دیوانِ أبوالعتاهیه، نشانی هم از انتساب به أبوالعتاهیه هست.

دو بیتِ نخست در أدب الدّنیا و الدّین و عیون‌الأخبار و محاضرة‌الأبرار، بدونِ تصریح به انتسابِ خاص، آمده است.>

دو بیتِ نخست را شیخ ابوالفتوح هم دو بار در روض‌الجِنان (ط. آستان قدس رضوی ع، ۱۳۱/۲ و ۳۲۸/۴) ـ با لَخْتی اختلاف در ضبط ـ آورده و گویا قائلِ آن را نمی‌شناخته است؛ چه یک جا نوشته: «شاعر در این باب گوید...»؛ و جای دیگر: «شاعر گوید...».

در مُجمل‌الأقوال (نسخه‌برگردان، ۷۶ الف) دو بیتِ نخست به همراهِ بیتی دیگر آمده است با این عنوان: **«لِبَعضِ الزُّهّاد في قَطعِ النَّظَرِ عَن المَخلوق»**.

۴۶. أنوارالعقول، ص ۴۰۵، ش ۴۲۸ (سه بیت).

<در الکشکولِ شیخ بهاءالدّین عامِلی هر سه بیت از دیوانِ منسوب نقل شده است.

نیز هر سه بیت در دیوان أبي‌العتاهیة آمده و در طراز المجالس هم بیتِ نخست با آن بیتِ دیگر که در سلوة نیست به نامِ أبوالعتاهیه ضبط شده است.

این شعر در الحماسة البصریّة و معجم الشّعراء از عمروبن حلزة اخی الحارث بن حلزة الیشکری دانسته شده است.

در أدب الدّنیا و الدّین، هر سه بیت، و در الکتابِ سیبویه، بیتِ نخست و آن بیتِ دیگر که در سلوة نیست، بدونِ تصریح به انتساب آمده.>

۴۷. أنوارالعقول، ص ۴۰۶، ش ۴۲۹.

هر دو بیت در روض‌الجِنان (ط. آستانِ‌قدس، ۱۲۶/۹) بدونِ تصریح به نامِ سَراینده آمده. همچُنین هر دو بیت در تحفة‌الملوك (صص ۱۰۴ ـ ۱۰۵) آمده است و به امیرمؤمنان ـ علیه السّلام ـ نسبت داده شده.

<این دو بیت در أدب الدّنیا و الدّین و محاضرات الأدباء و غرر الخصائص و المِخْلاة و الفتوحات الوهبیة بدونِ انتساب به قائلِ خاص آمده است.

در مناقب الشّافعیِ بیهقی و مناقب الشّافعیِ رازی این دو بیت را از انشادِ شافعی دانسته‌اند. در شعر الشّافعی (مجاهد مصطفی بهجت) این دو بیت از شافعی شمرده شده.

در نهایة الارب این دو بیت از انشادِ یحیی بن خالد آمده است.>

در مُجمل‌الأقوال (نسخه‌برگردان، ۸۹ الف) بیتِ یکم آمده و به «ابومُطیع» نسبت داده

شده.

ابن‌یمین هر دو بیت را بدون تصریح به نام سَراینده آورده است. نگر: دیوان ابن‌یمین، ص ۶۱۵.

۴۸. أنوارالعقول، ص ۹۸، ش ۵.

<در نورالأبصار این شعر به نقل از دیوانِ منسوب آمده است.>.

نیز ـ البتّه با تفاوتهائی در ضبط ـ آمده است در: مفاتیح‌الأرزاقِ نوری، ۸۸/۱؛ و: سفینهٔ تبریز (نسخه‌برگردان، ص ۷۲۷)؛ و: أنوار العرفانِ اسفراینی، ص ۴۴، هامش.

۴۹. أنوارالعقول، ص ۱۱۵، ش ۲۶.

در أنوارالعقول سَرنویس دارد، از این قرار: **«وله ـ کرّم اللّه وجهه ـ [عن الفرج بعد الضیق]:»**

<در البدایة و النهایة و تاریخ الخلفاءِ سیوطی و ترجمة الإمام عليّ بن أبي‌طالب [علیهما السّلام] من تاریخ دمشق و الحماسة البصریّة این شعر از امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ دانسته شده. هر چند در الحماسة البصریّة آمده که از حسّان بن ثابت انصاری هم روایت گردیده ولی طابعِ أنوار آن را در دیوانِ حسّان نیافته است.

در الکشکولِ شیخ بهاءالدّین محمّدِ عامِلی [ط. اعلمی، ۲۱۹/۲] و مجاني الأدب، شعر از ابوتمّام دانسته شده است که طابعِ أنوار آن را در دیوان أبی‌تمّام نیز نیافته.

در المستطرف چهاربیتِ نخست، و در أدب الدّنیا و الدّین همهٔ ابیات، از ابوحاتم شمرده شده، و در وفیات الأعیان و حیاة‌الحیوان از ابن سکّیت، و در سمط اللآلی از محمّد بن یسیر، و در بهجة المجالس از احمد بن محمود یا احمد بن صالح.

در الفَرَج بعدَ الشِّدّة چهار بیت از آن از انشادِ ابن مُقله آمده است.

در أمالی القالی و شرح المقامات و المستطرف نیز این شعر بیامده.>.

هر پنج بیت ـ بدون تصریح به نام گوینده ـ در مُجمل الأقوال (نسخه‌برگردان، ۳۸ الف آمده).

۵۰. أنوارالعقول، ص ۲۰۶ و ۲۰۷، ش ۱۶۷.

<این شعر را تذکرة‌الخواصّ از امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب ـ علیهما السّلام ـ نقل کرده

است.>.

بیتِ چهارم، به عنوانِ شعرِ منسوب به امیرمؤمنان ـ علیه السّلام ـ، در إرشاد المؤمنین (۵۴۱/۳) آمده است.

۵۱. أنوارالعقول، ص ۳۱۴ و ۳۱۵، ش ۳۲۰ (۷ بیت).

بیتِ دوم ـ بی یادکردِ نامِ گوینده ـ در مُجمل‌الأقوال (نسخه‌برگردان، ۵۸ ب) آمده.

<این شعر در بحارالأنوار <ج ۴۱، ص ۵۸، چ ۱۱۰ جلدی> و مناقب آل أبي‌طالب [علیهما السّلام] به نقل از سلوةالشّیعه آمده است.>

۵۲. أنوارالعقول، ص ۳۳۶، ش ۳۴۴ (۶بیت).

در یکی از دستنوشتهای أنوارالعقول چُنین سَرنویسی دارد: «**رُوِيَ أنّ رسول‌اللّه ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ آخی بین أصحابه و ترك عليًّا، فقال له في ذلك، فقال: أنا أخرتك لنفسي، أنت أخي و أنا أخوك في الدّنيا و الآخرة، فبكى ـ علیه السّلام ـ فقال:**».

<این شعر در قالبِ ۶ بیت هم در مناقب آل أبي‌طالب <علیهم السلام >[ط. دارالأضواء، ۲۱۲/۲ و ۲۱۳] و هم در بحارالأنوار دیده می‌شود.>.

در تفسیرِ شیخ ابوالفتوح رازی ـ قَدَّسَ اللّهُ رُوحَه العَزیز ـ می‌خوانیم: «و در امالی عمّم **الشّیخ المفید السّعید ابومحمّد عبدالرّحمن بن أحمد بن الحسين النّيسابوريّ ـ قَدَّسَ اللّهُ رُوحَهُ ـ** دیدم به خطِّ او که نوشته بود: **حَدَّثَنَا الشَّيْخُ أَبُومُحَمَّدٍ زَيْدُ بنُ عَلِيِّ الْحسنيّ مِنْ لَفْظِهِ، قالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بنِ جَعْفَرٍ، يَقُولُ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ النَّيسابُورِيَّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ الْعَنْبَرِيَّ مُذَكِّرَ الْبَصْرَةِ**، گفت: از عنبری که مُذَکِّرِ بصره بود شنیدم که: آن شب که امیرالمؤمنین علی ـ علیه السَّلام ـ بر جای رسول بخفت، شبِ غار، این بیتها بگفت:

أَقِيكَ بِنَفْسي أَيُّهَا الْمُرْسَلُ الَّذي	**هَدانا بِهِ الرَّحْمٰنُ مِنْ غُمَّةِ الْجَهْلِ**
وَيَفْديكَ حَوْبائي وَما قَدْرُ مُهْجَتي	**لِمَنْ أَنْتَمي مِنْهُ إِلَى الْفَرْعِ وَالْأَصْلِ**
وَمَن ضَمَّني إِذْ كُنْتُ طِفْلًا ويافِعًا	**وَأَنْعَشَني بِالْبِرِّ وَالْعَلِّ وَالنَّهْلِ**
وَمَنْ جَدُّهُ جَدّي وَمَنْ عَمُّهُ أَبي	**وَمَنْ أَهْلُهُ أُمّي وَمَنْ بِنْتُهُ أَهْلي**
لَكَ الْخَيْرُ إِنّي ما حَيِيتُ لَشاكِرٌ	**لِإِحْسانِ ما أَوْلَيْتَ يا خاتِمَ الرُّسلِ**

و هم این ابیات به اسنادی دگر از سلیمان بن جعفر الهاشميّ از صادق ـ علیه السَّلام ـ

از پدرانش، از امیرالمؤمنین ـعلیهم السّلام ـکه در روز مؤاخات این بیتها گفت بگفتم، چون رسول ـعلیه السّلام ـمرا گفت: **أَنْتَ أَخي فِي الدُّنيا والْآخِرة**، و پیش از بیتِ آخر این بیت زیادت:

وَمَنْ حينَ آخىٰ بَيْنَ مَنْ كٰانَ حٰاضِرًا   دَعٰاني وَآخٰاني وَبَيَّنَ مِنْ فَضْلي

و ممتنع نبود که بیتها آن شب انشاد [کذا في المطبوع؛ ظ. : «انشا»] کرده باشد، و این روز انشاد کرده، و این بیت الحاق کرده ـواللّهُ أَعلَم.»

(روض‌الجِنان، ط. آستان قدس رضوی ع، ۱۶۱/۳ و ۱۶۲).

نیز نگر: تفسیرِ گازُر، ط. مُحدِّث اُرموی، ۲۵۹/۱.

۵۳. أنوارالعقول، ص ۳۴۴ و ۳۴۵، ش ۳۵۶.

در أنوارالعقول چُنین سَرنویسی دارد: «و قال أيضًا يوم أحد، رواه محمّد بن إسحاق».

<ابیاتی از این شعر در الزّهرة، دستور معالم الحکم، مناقب آل أبي‌طالب <علیهم السّلام>، [ط. دارالأضواء، ۲۴۵/۱]، و مطالب السّؤل آمده است.

در الزّهرة این شعر به عنوانِ مرثیهٔ امام ـعلیه الصّلاة و السّلام ـاز برای حضرت حمزه ـعلیه السّلام ـدرج شده است.>

۵۴. أنوارالعقول، ص ۳۱۴، ش ۳۱۹.

<در المحاضرات دو بیتِ نخست و در دیوان أبي‌العتاهية بیتهای یکم و سوم و چهارم و در أبوالعتاهیه‌ی شکری‌فیصل، بیتِ سوم از أبوالعتاهیه شمرده شده است.

در الموشّی بیتِ یکم و دوم از علی بن ثابتِ کاتب دانسته شده.

بیت یا بیتهائی از این شعر نیز در زهر الآداب و الأمالي الخمیسیّة والزّهرة و بهجة المجالس و لباب الآداب والمستطرف و شرح المقامات و المِخْلاة و روضة العقلاء آمده است، بی آنکه به گویندهٔ خاصّی نسبت داده شود.>

در تفسیرِ ابوالفتوح رازی هر چهار بیت آمده ولی به نامِ قائلِ آن تصریح نگردیده است (نگر: روض‌الجِنان، ط. آستانِ قدسِ رضوی ع، ۳۱۶/۲).

همچُنین دو بیت در تفسیر گازر (ط. محدِّث اُرمَوی، ۲۰۴/۱) آمده است.

۵۵. أنوارالعقول، ص ۳۸۲ و ۳۸۳، ش ۴۰۴ (۷ بیت).

<ابیاتی از این شعر در مناقب آل أبي‌طالب <علیهم السّلام> [به نقل از: أمالیِ نیسابوری / مناقب: ط. دارالأضواء، ۱۶۲/۳] و بحار الأنوار آمده است.>

این شعر در هفت بیت در الرّاح القَراح (ص ۲۰۱) آمده.

۵۶. أنوارالعقول، ۳۴۱ و ۳۴۲، ش ۳۵۳ (۱۵ بیت).

أنوارالعقول چُنین سَرنویسی دارد: «**وله ـعلیه السّلام‌ـ یمدح النّبيّ ـصلّی اللّه علیه و آله و سلّم‌ـ یوم بدر، رواه محمّدبن إسحاق ـرحمة اللّه علیه‌ـ:**».

<همه یا پاره‌ای از متنِ پانزده‌بیتیِ أنوارالعقول در این منابع آمده است: البدایة والنّهایه‌ی ابن‌کثیر، دستور معالم الحکم، تذکرة الخواصّ، مناقب آل أبي‌طالب <علیهم السّلام>، [ط. دارالأضواء، ۱۲۰/۱ و ۱۷۰/۳]، بحارالأنوار>

۵۷. أنوارالعقول، صص ۳۳۱ـ۳۳۳، ش ۳۴۲ (۲۵ بیت).

<دو بیت در المستدرکِ حاکم و سراج الملوك و مطالب السّؤل و الفصول المهمّة و برد الأکباد و الأخبار الموفّقیات و زهر الآداب و مجاني الأدب و مُروج الذّهب و تذکرة الخواصّ و دستور معالم الحکم و البدایة و النّهایه‌ی ابن‌کثیر و ترجمة الإمام علی بن أبي‌طالب [علیهما السّلام] من تاریخ دمشق، از امیر مؤمنان ـعلیه السّلام‌ـ دانسته شده است.

در نهایة الأرب گفته شده که امام ـعلیه السّلام‌ـ بدین دو بیت تمثّل فرموده‌اند.

همچُنین این دو بیت را، نگر در: جواهر المطالب، و: الحماسة البصریة.

در حماسه‌ی بحتری هم این دو بیت بدونِ انتساب به سَرایندهٔ خاص آمده است.>.

در تفسیرِ شیخ ابوالفتوح رازی ـقُدِّسَ سِرُّه‌ـ می‌خوانیم: «حُمَیْد طَویل روایت کند از اَنَس مالک که گفت: چون فاطمه زهرا ـعلیها السّلام‌ـ با جوار رحمت ایزدی شد، امیرالمؤمنین ـعلیه السّلام‌ـ در مرثیهٔ او این دو بیت گفت:

لِكُلِّ اجْتِماعٍ مِنْ خَلیلَیْنِ فُرْقَةٌ   وَكُلُّ الَّذي دُونَ الْفِراقِ قَلیلٌ

وَإِنَّ افْتِقادي فاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدٍ   دَلیلٌ عَلیٰ أَنْ لايَدُومَ خَلیلٌ

آنگه در گورستان رفت و گفت: **السَّلامُ عَلَیْكُمْ یا أَهْلَ الْقُبُورِ، أَمْوالُكُم قُسِمَتْ وَدِیارُكُم سُكِنَتْ وَنِساؤُكُمْ نُكِحَتْ هٰذا خَبَرُ ما عِنْدَنا فَما خَبَرُ ما عِنْدَكُمْ**؛ سلام بر شما باد ای اهل گورها، مالهایتان بازبخشیدند و سراهایتان در او نشستند، و زنانتان شوهران باز کردند.

این خبر آن است که بنزدیک ماست، خبر آنچه بنزدیک شماست چیست؟ هاتفی از کناری آواز داد: **مٰا أَكَلْنا رَبِحْنٰا وَمٰا قَدَّمْنٰا وَجَدْنٰا وَمٰا خَلَّفْنٰا خَسِرْنٰا**؛ آنچه خوردیم سود کردیم، و آنچه از پیش بفرستادیم یافتیم، و آنچه بازگذاشتیم زیان کردیم.»

(روض‌الجِنان، ط. آستان قدس رضوی ع، ۱۱۳/۲).

همچُنین بیتِ دوم آمده است در: تجارب‌السَّلَف (نسخه‌برگردان)، ص ۳۷.

۵۸. أنوارالعقول، ص ۳۲۰، ش ۳۲۸ (۵ بیت).

۵۹. أنوارالعقول، صص ۱۸۶ ـ ۱۸۸، ش ۱۴۲ (۱۷ بیت).

در أنوارالعقول سرنویس دارد: «**وله في يوم أحد:**».

<ابیاتی از این شعر در دستور معالم الحكم و تذكرة‌الخواصّ و مناقب آل أبي‌طالب <عليهم‌السّلام> [ط. دارالأضواء، ۱۶۸/۱ و ۲۴۵] و ينابيع‌المودّة آمده است.>

۶۰. أنوارالعقول، ص ۲۰۹ و ۲۱۰، ش ۱۷۳.

<بیتهای یکم تا چهارم به نامِ امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ در مجاني‌الأدب آمده است>.

همچُنین بیتهای یکم تا چهارم در نفائس‌الفنون (ط. شعرانی، ۲۴۵/۱) به نقل از دیوانِ منسوب به امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ آمده.

۶۱. أنوارالعقول، ص ۹۶ و ۹۷، ش ۳.

<بیتِ ۵ بنا بر ضبطِ سلوة، بدونِ تصریح به قائل در أخلاق الوزیرین آمده است، و بیتِ ۶ در الكشكولِ شیخ بهاءالدّین محمّد عامِلی [ط. اعلی ۹۰/۳] به نقل از دیوان منسوب.

چند بیتی از این شعر در مفیدالعلومِ خوارزمی (درگذشت: ۸۳۲ هـ. ق.) به ابوبکر نسبت داده شده است.>

این شعر طیِّ دوازده بیت در الرّاح القَراح (ص ۲۹ و ۳۰) آمده است. چهار بیتِ نخستِ شعر ـ به نقل از دیوانِ منسوب به امیرالمؤمنین علیه السّلام ـ در نفائس‌الفنون (ط. شعرانی، ۲۵۶/۱) آمده.

۶۲. أنوارالعقول، صص ۳۸۰ ـ ۳۸۲، ش ۴۰۳ (۸ بیت).

در أنوارالعقول چُنین سَرنویس دارد: «**ولمّا رجع من أُحد، وناول سیفه فاطمة ـ رضي الله**

عنها ـ:».

<این دوبیت در أمالیِ شیخ طوسی و المستدرکِ حاکم و تاریخ طبری و إرشادِ مفید و تذکرة الخواصّ و معجم الشّعراءِ مرزبانی و مناقب آل أبي‌طالب <علیهم السّلام> [به نقل از طبری / مناقب: ط دارالأضواء، ۲۴۳/۱] و بشارة المصطفی <صلّی اللّه علیه وآله> و مناقبِ خوارزمی و الفُصول المهمّة و شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید از امیر مؤمنان امام علی ـ علیه السّلام ـ دانسته شده.>.

همچُنین آمده است در: تجارب‌السَّلَف (نسخه‌برگردان)، ص ۳۷.

پیوستِ تعلیقات

حواشی و یادداشتهائی که در دستنوشتهای سَلوةالشّیعة آمده

التَّذکِیرِ: در هامشِ M آمده: «التذکیر: با یاد دادن و پند دادن».

التَّبْصِیر: زیرِ سطر M آمده: «بینا کردن».

المُلتَقَطَةِ: در M حرفِ آخر هم ضمّه دارد و هم کسره و بالایش (ظ.) «معا» نوشته شده (یعنی به هر دو گونه می‌توان خوانْد).

یَنُصُّه: در هامشِ M آمده است: «النّص: آشکارا کردن».

۲

1: **مُحَمَّدُ النَّبیُّ...**: در هامشِ M نوشته شده است: **«قیل: کتب معویة إلی أمیرالمؤمنین(ع): یا أباالحسن! إنّ لي فضایلَ کثیرة کان أبي سیّدًا في الجاهلیّة و صرتُ ملکًا في الإسْلام و أنا صهر رسول اللّه وخالالمؤمنین وکاتبالوحي! فلمّا قرأ أمیرالمؤمنین(ع) کتابه، قال(ع): أباالفضایل یفخر علی [ظ.] ابن آکلةالاکباد؟ اکتب یا غلام، فأجابه [ظ.](ع): محمّد النّبيّ [...]»**.

2: **مَسُوطٌ** / در هامشِ M آمده است: **«السَوطُ: خلط الشيء... ...»**.

4: **سِبْطًا**: در هامشِ M آمده: **«السبط واحد الأسباط وهم وَلَد الولد و الأسباط من بني‌إسرائیل کالقبایل من العَرَب ه»**.

4: **نَجْلَايَ**: زیرِ سطرِ M آمده: «**النجلُ: الولَدُ**»؛ و در هامشِ آن نوشته شده: «**... وَاحِـدُ الأَسباط وَهُم وَلَدُ الوَلَد والنّجل النَّسلُ يقال نَجَله أَبُوه أي وَلَده هـ**».

4: **سَهْمٌ**: زیرِ سطرِ M آمده: «نصیب».

5: **طُرًّا**: در هامشِ M آمده، «**طُرًّا أي جميعًا**».

۳

1: **لَنَقْلُ**: زیرِ سطرِ M، زیرِ «**لَنَقْلُ**» نوشته شده: «مبتدا» و زیرِ «**أَحَبُّ**»، نوشته شده: «خبر».

۴

1: **مَا أَحْسَنَ**: زیرِ سطرِ M، زیرِ «**مَنْ**» نوشته شده: «فاعل»، و زیرِ «**الدُّنيَا**» و «**نَالَهَا**» عددِ «۲» گذاشته شده (به این معنا که مرجعِ ضمیر، «**الدُّنيا**» است).

٦

3: **أَدِلَّاءُ**: بالای سطرِ M نوشته شده: «جمع دليل كأشدّاء».

۷

2: **نَكَبَات**: در S ترجَمه شده به «سختیها».

3: **فلاترينَّ (S: و لَا تُرِيَنَّ)**: در S ترجَمه شده به «فرامنمای».

3: **تَجَمُّلًا**: در S توضیحًا زیرِ سطر نوشته شده: «نیکوحال».

4: **فَلَا**: در S ترجَمه شده به «نیست».

4: **امْرِءٍ**: در S زیرِ این لفظ و زیرِ «**مَالَ**» در مصراعِ دیگر علامتِ مشابهی گذاشته شده تا فاعلِ فعل را خاطرنشان کرده باشند.

4: **مُتَلَوِّنٍ**: در S توضیحًا نوشته شده: «متغیر».

4: **الرِّيحُ**: در S هم زیرِ این لفظ و هم زیرِ «**مَالَتْ**» عددِ مشترکی گذاشته شده تا فاعلِ «**مَالَتْ**» روشن شود.

4: **حَيْثُ تَمِيلُ**: در S ترجَمه شده به «هر کجا بجسبد باد».

5: **جَوادٌ**: در S توضیحًا نوشته شده: «ای هم جواد».

6: **فَمَا أَكْثَرَ**: در S ـظ. به عنوان ترجَمه ـ نوشته شده: «جه بسیار کرداند» یا «جه بسیار کرده‌اند» [؟].

6: **حِينَ تَعدُّهُمْ**: در S توضیحًا نوشته شده: **«أي حين أنت تعدّهم»**.

6: **لكنّهم**: در S زیرِ این قسمت و **«الإخوان»** در مصراعِ پیش، عددِ مشترکی گذاشته شده، تا مرجعِ ضمیر روشن باشد.

6: **النَّائِبَاتِ**: S توضیحًا نوشته شده: **«حادثات»**.

۸

1: **نَفْسِي**: در S زیرِ این قسمت و زیرِ «ها»ی **«لَيْتَهَا»**، عددِ مشترکی گذاشته شده است (به قصدِ تنبیه به مرجعِ ضمیر).

2: **مَخَافَةً**: در S ترجَمه شده به «از ترس».

۹

1: **مَالِي أَرَانِي**: در S ترجَمه شده: «چیست مرا می‌بینم خود را».

2: **إذَامَا رُمْتُ**: در S بالای «مَا» نوشته شده: «زاید»، و در توضیحِ **«رُمْتُ»** نوشته شده: **«طلبتُ»**.

2: **فَنِلْتُهَا**: در S توضیحًا نوشته شده: **«وجدتها»**. همچُنین زیرِ «ها» در اینجا و زیرِ **«مَرْتَبَةً»** در مصراعِ پیشین، عددِ مشترکی نهاده شده (به قصدِ تنبیه به مرجعِ ضمیر).

2: **طَمَحَتْ**: در S توضیحًا نوشته شده: **«نظرتْ»**.

2: **رُتَبِ**: در S ترجَمه شده به «مرتبها» [= مرتبه‌ها].

3: **يَعْمُرُ**: در S ترجَمه شده به «ابادان کرده».

5: **إخْبِسْ**: در S ترجَمه شده به «بازدار».

5: **لَايَجْمَحْ** (S: **لا تَجْمَحْ**): در S ترجَمه شده به «تا نکشد ترا».

۱۰

1: **ما**: در S ـ از راهِ ترجَمه ـ زیرِ آن نوشته شده: «آنچ».

1: **كَآئِنٌ**: در S ترجَمه شده به «بدیدآینده».

۱۱

1: **أَعْسَرْتَ**: در S ترجَمه شده به «درویش شوی».

2: **فَلَا تَيْأَسْ** (S: **و لا تيأس**): در S ترجَمه شده به «نومید مباش».

4: **يَتْبَعُهُ**: در S ترجَمه شده به «در پی او می‌آید».

4: **قِيلِ**: در هامشِ M نوشته شده: «**القيلُ: القَولُ**».

۱۲

1: **بَلَآءٌ** (S: **فَنَاءٌ**): در S توضیحًا نوشته شده: «عدم».

1: **ثُبُوتٌ**: در S ترجَمه شده به «ایستادنی».

2: **نَسَجَتْهُ**: در S ترجَمه شده به «بافته باشد او را».

4: **يَكْفِيكَ**: S ترجَمه شده به «بس است».

4: **مِنْهَا** (S: **فِيهَا**): در S توضیحًا نوشته شده: «دنیا» (یعنی: مرجعِ ضمیر، این لفظ است).

۱۳

1: **تَنْتَطِحُ**: در S ترجَمه شده به «سرو می‌زنند».

1: **مَا أَرَاهَا**: در S ترجَمه آمده: «نمی‌بینم».

2: **فَمَنْ**: در S ترجَمه شده به «هرکه».

2: **رَبِحَ**: در S ترجَمه شده به «سود کرد».

2: **مِنْهَا قِيَامٌ ثُمَّ مِنْهَا مُنْبَطِحٌ**: زیرِ سطرِ M، زیرِ «**مِنْهَا**» نوشته شده: «کباش»، و در هامشِ M نوشته شده: «**ألقاه على وجهه فانبطح**» (که توضیحِ لغوی است).

در S در توضیحِ این مصراع نوشته شده: «**أي منها فريق قايم و فريق منبطح**»؛ و در

ترجَمهٔ «**فریقٌ**» ـکه بجای «**مِنْها**»ی دوم کتابت کرده ـ نوشته: «گروهی». همچُنین در ترجَمهٔ «**مُنْبَطِحٌ**» نوشته است: «افکنده».

۱۴

1: **يُبْقِي**: در S ترجَمه شده به «باقی می‌گذارد».

1: **هٰذَا**: در S ترجَمه شده به «اینست».

2: **خَلَّدَ**: در S ترجَمه شده به «جاوید ماندی».

3: **خَاطِئَةٍ**: در S ترجَمه شده به «خطا کننده».

3: **فاتَهُ**: در هامشِ S نوشته شده: «فاته: درگذرد».

۱۵

1: **أَخْفَيْتَهُ**: در S ترجَمه شده به «باز می‌پوشم».

2: **تَصْرَعُنِي**: در S ترجَمه شده به «بیندازد مرا».

2: **أَشْتَكِي**: در S ترجَمه شده به «شکایت کنم».

2: **نَدِيدُ**: زیر سطرِ M، نوشته شده: «**النِد و النَدِيدُ: المِثْلُ**». در S ترجَمه شده به «نظیر».

3: **جَلِيدُ**: بالای سطرِ M نوشته شده: «**رجل جليد بيّنُ‌الجلادة**». در S توضیحًا نوشته شده است: «کوشیدن».

4: **البَرَايَا**: در حاشیهٔ S نوشته شده: «**البرايا**: آفریدگان» (ظ).

4: **قَائِدُ**: در S توضیحًا نوشته شده: «جاذب».

4: **بَرِيدُ**: در S ترجَمه شده به «پیکی».

۱۶

2: **أَ مَلِلْتَ**: در S توضیحًا نوشته شده: «**أي أَ سَئِمْتَ**».

3: **جَنَادِلِ**: در S زیرش نوشته شده: «**أي أحجار**».

4: **أَتْرَابِي**: در S ترجَمه شده به «هم‌زادان من».

۱۷

1: **اسْتُرْ**: در S ترجَمه شده به «بپوش».

1: **غَطِّ**: در S توضیحًا نوشته شده: «یعنی اُسْتر».

2: **خُطُوبِهْ**: در S توضیحًا نوشته شده است: **«الأُمور العظیمة»**.

3: **تَکَرُّمًا**: در هامشِ M (شاید به خطّی اندَککی متأخّر) نوشته شده: «**التّکرّم**: بزرگی نمودن».

3: **کِلِ الظَّلُومَ**: در S ترجَمه شده به «بازگذار ستمکار را»

3: **حَسِیبِهْ**: در S ترجَمه شده به «شمارکنندهٔ او».

۱۸

1: **یَکُرّانِ**: در هامشِ M نوشته شده: «**الکَرُّ: الرُّجُوع یُقَال: کَرَّهُ وکَرَّ بِنَفْسِه یتعدّی ولایتعدّی**».

در S ترجَمه شده به «باز می‌گردند».

2: **لَا بُدَّ**: در S ترجَمه شده به «چاره نیست».

2: **لاجتماع**: در هامشِ M (شاید به خطّی اندَککی متأخّر) آمده: «الاجتماع: فراهم آمدن».

2: **الشَّمْلِ**: در S ترجَمه شده به «پراکندگی».

2: **شَتِّ**: در S ترجَمه شده به «پراکنده شدن».

گفتنی است که: در S در هامشِ این سروده، یک حاشیهٔ ناخوانا در محلِّ صحّافی هست.

۱۹

1: **اسْتَمْتَعُوا**: در هامشِ M (شاید به خطّی اندَککی متأخّر) نوشته شده: «**الاستمتاع**: برخورداری کردن، **ویعدّی بالباء**».

2: **جَرَت**: در S ترجَمه شده به «برفت».

۲۰

1: الْإِدْلَاجِ: در هامشِ M نوشته شده: «أَدلَج القوم إذا سَارُوا من أَوَّل اللَّيل هـ»، و شاید به قلمی تازه‌تر در کنارهٔ صفحه آمده: «الإدلاج: در اوّل شب رفتن».

در S ترجَمه شده است: «بشب رفتن».

1: لِلرَّوَاحِ: در S ترجَمه شده: «مر شبانگاه را».

1: الْبُكَرِ: در S ترجَمه شده: «بامداد».

2: لَاتَضْجَرَنَّ: در S ترجَمه شده: «دل‌تنگ مشو».

2: لَايُعْجِزُكَ: درS ترجَمه شده: «عاجز نکند ترا».

2: مَطْلَبُهَا: در S زیرِ «ها»، و زیرِ «الحَاجَاتِ» در بیتِ پیشین، عددِ مشترکی گذاشته شده است تا مرجعِ ضمیر معلوم باشد.

2: فَالنُّجْحُ: در S ترجَمه شده: «ظفر یافتن»

3: عَاقِبَةً: در هامشِ S توضیحًا نوشته شده: «العاقبة: سرانجام».

4: جَدَّ: در S ترجَمه شده: «بکوشد».

4: فَاسْتَصْحَبَ: در S ترجَمه شده: «یاری خواهد».

4: فَازَ: در S زیرش نوشته شده: «پیروزی».

۲۱

1: بِلَاكَدَرٍ: در S ترجَمه شده به «بی‌تبرکی» [ظ. = بی تیرگی].

1: فَايْئَسْ: در S ترجَمه شده به «ناامید شو».

1: عَنِ (S: مِنَ) الظَّفَرِ: در S ترجَمه شده به «از پیروزی».

2: مَا عُمِّرْتَ: در S ترجَمه شده به «مادام که زنده باشی».

2: مُمْتَحَنٌ: در S ترجَمه شده به «آزموده ء».

2: الْمَيْسُورِ: در S ترجَمه شده به «آسانی».

3: أَنَّى: در S ترجَمه شده است به «از کجا».

3: بِهَا: در S یک نشان زیرِ این «ها» گذاشته شده که همان نشان در بیتِ نخست زیرِ «الدُّنیا» نهاده شده است و در واقع مرجعِ ضمیر را نشان می‌دهد. در M هم روی «بِهَا»

نشانه‌ای گذاشته شده است که عینًا روی «**الدُّنیا**»یِ مصراعِ یکمِ بیتِ نخست هم گذاشته شده (و نشان‌می‌داده است که مرجعِ ضمیرِ غائبِ مؤنّث، «**الدُّنیا**»ست).

3: **خُلِقَتْ**: در S توضیحًا نوشته شده: «**أي الدّنیا**».

4: **الجُبْنِ**: در S ترجَمه شده: «بزدلی».

۲۲

1: **اَمْرٍ**: در S هم زیرِ این لفظ و هم زیرِ «ـه»یِ «**لَهُ**»، عددِ مشترکی نهاده شده است تا نشانگرِ ضمیر و مرجعِ ضمیر باشد.

2: **لِلْمُهَیْمِنِ**: در S ترجَمه شده: «خذایرا».

۲۳

2: **لِلشّامِتِینَ**: در S به عنوانِ ترجَمه نوشته شده: «شادکامی‌کنندگان را».

2: **أَفِیقُوا**: در هامشِ S نوشته شده: «**أَفِیقُوا**: با هوش آیید».

2: **نَوَائِبَ**: در S توضیحًا نوشته شده است: «حوادث».

2: **تَدُورُ**: در S ترجَمه شده به «بگردد».

۲۴

1: **تُنَالُ**: در S ترجَمه شده است به «یافته شدی».

۲۵

2: **عَبْل**: در S هم این واژه و هم «**شَبْح**» که در حاشیه نوشته شده، هر دو به «پـهن» ترجَمه شده‌اند.

2: **شَدِیدُ القَصَرَة**: در M بالای «**القَصَرَة**» نوشته شده: «**أصل العنق وجمعها قَصَرٌ ه**». در S ترجَمه شده به «بن گردن».

2: **أُکِیلُکُمْ**: در S ترجَمه شده است به «می‌پیمایم شما را».

2: **السَّنْدَرَة**: کنارش در M نوشته شده: «**السندرة مکیال ضَخمٌ**». در S ترجَمه شده به

«تمام».

۲۶

1: **عِمَادٌ**: در S ترجَمه شده است به «ستونها».

1: **اسْتَنْجَدْتَهُمْ**: در S ترجَمه شده است به «یاری خواهی». در M زیرش نوشته شده: «**الاستنجاد**: یاری‌خواستن».

2: **فَمَا**: در S ترجَمه شده است به «نیست».

2: **خِلٍّ و صاحِبٍ**: در S زیرش (درست زیرِ واو) نوشته شده است: «دوست».

۲۷

1: **أَعْرَفُهُمْ**: در S ترجَمه شده: «شناسنده‌ترین ایشانست».

1: **أَقْمَعُهُمْ**: زیرِ سطرِ M نوشته شده: «**القمع: القهر**».

در S ترجَمه شده: «شکننده‌ترین ایشانست».

2: **فَدَانِ**: در S ترجَمه شده به «نزدیک شو».

2: **فَأَقْصِهْ**: کنارش در M نوشته شده است: «**أي أَبعِدْهُ**».

در S ترجَمه شده به «دور گردانش».

3: **الفَحْصَ**: در هامشِ M نوشته شده: «**الفَحص: البحث عن الشيء هـ**» (در هامشِ D نیز مشابهِ همین حاشیه ولی بدونِ «هـ» یِ پایانی آمده است). در S «**وَخَلِّ الفَحْصَ**»، ترجَمه شده است به «رها کن واپژوهیدن را».

3: **عَنْهُ**: در S توضیحًا نوشته شده: «فحص» (یعنی: ضمیر راجع است به این واژه).

3: **مُسْتَجْلِبٍ**: در S ترجَمه شده است به «گردکننده».

3: **عَطَبًا**: در S ترجَمه شده است به «هلاکت را».

3: **بِفَحْصِهْ**: در S توضیحًا نوشته شده: «**أي بتفحصه**».

۲۸

2: **لِمَنْ**: در S ترجَمه شده است: «از برای که».

3: غَيْرِهَا: در S در زیرِ «ها» و نیز زیرِ «أَرْضٍ»، نشانِ مشترکی گذاشته شده که رجوعِ ضمیر را نشان می‌دهد.

3: تُصْرَعْ: در S ترجَمه شده است: «افکنده شوی تو».

4: كَدٌّ: در S ترجَمه شده است: «رنج».

5: غَنِيٌّ كُلُّ مَنْ يَقْنَعْ: در M، زیرِ سطر، آمده: «ومنه قول النّبيّ(ع): القناعة كنز لا يَنفدُ» (بدون نقطه‌گذاری کامل).

در حاشیهٔ D نیز همین نوشته به طرزی مغلوط و لایُقرَء آمده است؛ ظاهرًا کاتب قادر به خواندن نبوده، لذا از روی نسخهٔ اساسش نقّاشی کرده.

۲۹

1: لَوَجَدْتَنِي: در S ترجَمه شده: «یافتی مرا».

1: أَقْطَارِ: در S ترجَمه شده: «کنارهای».

1: تَعَلُّقِي: در S ترجَمه شده: «چنگ‌درزدن من».

2: الحِجَى: S توضیحًا نوشته شده است: «عقل».

2: الغِنَى: در S کنارِ «اللُّهَى» که در هامش نوشته شده است، توضیحًا نوشته شده: «من المال».

2: مُفْتَرِقَانِ: در S ترجَمه شده به «جداشونده».

2: أَيَّ تَفَرُّقِ: در S ترجَمه شده به «چه جداشدنی».

۳۰

1: اشْتَبَكَ القَنَا: در S ترجَمه شده به «بهم درشود نیزها [= نیزه‌ها]». زیرِ «القَنَا» و «ها» ی «لَهَا» هم، عددِ مشترکی گذاشته شده است که در واقع نشان‌دهندهٔ ضمیر و مرجعِ آن است.

2: مَسَالِكُ: در S ترجَمه شده به «راهها».

۳۱

1: حَيَازِيمَكَ: در S ترجَمه شده به «پیش سینه خود را».

1: **لَاقِيكَا**: در S ترجَمه شده: «فرارسنده است بتو».

2: **لَاتَجْزَعْ**: در S ترجَمه شده به «فریاد مکن».

2: **حَلَّ**: در S ترجَمه شده: «فروذ آید».

۳۲

1: **مَن ... مُساعِدَهُ**: در S ترجَمه شده است: «هرکه نباشد بخت او یاری‌کننده او را».

1: **فَحَتْفُهُ**: در S ترجَمه شده: «هلاکت او».

1: **يَجِدَّ**: در S ترجَمه شده: «بکوشد».

2: **مُوَلِّيَةٌ**: در S ترجَمه شده: «برگردانندهٔ».

2: **لَاتَعْرِضَنْ**: در S ترجَمه شده است: «فراپیش میا».

2: **بِالْحَرَاكِ**: در M، زیرِ «بِالحَرَاكِ» نوشته شده: «**الحركة**».

۳۳

3: **وَلَمْ تَزَلْ في غَفْلَةٍ**: در S ترجَمه شده به «همیشه باشی تو در فراموش‌کاری».

۳۴

1: **حِبَآءَهُ**: در M زیرِ سطر نوشته شده است: «**الحبآءُ: العطآءُ**».

1: **عَذِيرَكَ**: در هامشِ M نوشته شده: «**العذير: الحال التي يحاولها المرء يعذر عليـ...**». در S ترجَمه شده است: «بیار عذر».

1: **مُرادِ**: در M زیرِ سطر نوشته شده است: «**وكان ابن‌مُلجم من قبيلة مراد**». در S توضیحًا نوشته شده: «از قبیله [مراد]».

۳۵

1: **وَكِبْتُ**: در S ترجَمه شده است: «برنشینم من».

1: **الأَبْطَالُ**: در S ترجَمه شده به «شجاعان».

۳٦

2: در S این بیت به صورتِ زیرنویس چُنین ترجَمه شده است: «اگر باشد جرم فروگذاشتن، ازو بزرگی است؛ و اگر باشد عذاب کردنی، بدرستی که من سزاوارم».

همچُنین در S زیرِ «عَفْوٌ» و «فَهْوَ» یک عددِ مشترک و زیرِ «تَعْذِیبٌ» و «لَهُ» یک عددِ مشترکِ دیگر نهاده شده است که نمودارِ ارجاعِ ضمیر می‌باشد.

۳۷

2: **خَلَآءُ**: در هامشِ M نوشته شده: «**الخلآء: المکان الَّذِي لا شيء فيه**».

۳۸

1: زیر مصراعِ یکمِ M چیزی نوشته شده که خوانده نشد.

۳۹

1: **كَيْفِيَّةٌ**: در M زیرش نوشته شده: «مبتداء» و در ادامه با اندکی فاصله نوشته شده: «**و الجملة خبرهما**» (ظ.).

2: **النَّسَمِ**: در M کنارش نوشته شده: «**جمع نسمه و هي النَّفس**».

۴۰

2: **أَقبَلَتْ**: در M زیرِ سطر نوشته شده: «دنیا».

۴۱

در هامشِ M به تناسبِ همین مضمون ـ بل از راه ترجَمه ـ شعری پارسی نوشته شده است:

«للصاحب العامل الكامل ...

نَزد کَریم رَاز ودیعَت... نزد کرام خلق بود راز سر بمهر

در خانه‌ئیست بسته‌در و گُم‌شده کلید رازی که نزد من بود و خانه در بمُهْر».

[نیز سنج: دیوان ابن‌یمین، ص ۶۱۷، ط. باستانی‌راد؛ و تعلیقاتِ ما].

۴۳

1: **إذَا اجْتَمَعَتْ عُلْيَا مَعَدٍّ وَمَذْحِجٍ**: در M زیرِ «**عُلیَا**» نوشته شده: «**تأنيث الأعلى**» و بالای «**مَذْحِجٍ**» نوشته شده: «**قبيلة من اليمن**» که این فِقرهٔ اخیر به طرزِ نه چندان خوانائی در هامشِ D نیز دیده می‌شود. همچُنین در هامشِ M آمده است: «**صحاح ـ ومَذحِج على وَزن مَسجِدٍ قبيلة**».

3: **تَنْدِقُّ**: در M زیرش نوشته شده: «تنکسِرُ».

۴۷

1: **خَافِقَةٍ**: در هامشِ M نوشته شده: «**الخُفوق: الاِضْطِراب**».

۴۸

6: **حَاجٍ**: در M زیرِ سطر نوشته شده: «**جمع حَاجة**».

۴۹

2: **وَأَوْطَنَت**: در هامشِ M نوشته شده: «**أَوطَنَهُ أَي اتَّخَذهُ وَطَنًا**».

۵۲

2: **بِالنَّهْلِ**: در M بین‌السّطور نوشته شده: «**النَّهل: الشرب الأوّلُ**».

2: **بِالْعَلِّ**: در M بین‌السّطور نوشته شده: «**والعَلُّ: الشرب الثاني**».

3: **نَجْلَهُ**: در S بالایش نوشته شده: «**وَلَدُهُ**».

4: **حِينَ**: در S زیرِ سطر ترجَمه شده: «آن هنگام».

4: **آخَىٰ**: در S در بالای سطر نوشته شده است: «آخی: برادری داد».

4: **بَيَّنَ**: در S ترجَمه شده است: «هویدا کرد».

5: **مَا حَيِيتُ**: در S ترجَمه شده: «مادام که زنده باشم».

5: **أَوْلَيْتَ**: در S ترجَمه شده است: «دادی تو».

۵۳

1: **وَرَأَيْتُ**: در M روی حرفِ آخر هم فتحه و هم ضمّه گذاشته شده و بالایش نوشته‌اند: **«معا»** (یعنی هم **«رَأَيْتَ»** می‌توان خواند و هم **«رَأَيْتُ»**).

1: **بَغَوا**: در S زیرش نوشته شده: «ظلموا».

1: **لَجُّوا**: در S ترجَمه شده: «بستهیند» (کذا؛ شاید: بستیهیدند).

2: **نَفَرْنَا**: در M بالایش نوشته شده: «خرجنا». در S زیرش نوشته شده: «مشینا».

3: **الغُرَفِ**: در S ترجَمه شده: «خانها».

3: **العَوالِي**: در S ترجَمه شده: «بلند».

4: **أَوْدَى**: در هامشِ M نوشته شده است: **«أودَى: هَلَكَ»**. در S ترجَمه شده: «هلاک کرد».

4: **غَيْرَ آلٍ**: در S ترجَمه شده: «جز تقصیرکننده».

5: **غَادَرْتُ**: زیرِ سطرِ M نوشته شده: «ترکت». در S ترجَمه شده: «فروگذاشتم».

5: **كَبْشَهُمُ**: در هامشِ M نوشته شده است: **«كبش القوم: سيّدهم»**. در S ترجَمه شده: «بزرگ ایشان را».

5: **فِي الْمَجَالِ**: در S ترجَمه شده است: «در جای جولان کردن».

6: **فَخَرَّ**: در S توضیحًا نوشته شده: «سقط».

6: **رَفَعْتُ**: در S ترجَمه شده: «برداشتم».

6: **حُودِثَ**: در هامشِ M نوشته شده: **«ومحادثة السَّيفِ: جلاؤه»**. در S ترجَمه شده: «نواورده بوذند».

۵۴

1: **مَا اعْتَاضَ**: در S ترجَمه شده: «عوض نگرفت».

1: **النَّوَالِ**: در S ترجَمه شده: «عطا».

3: **لِلْمُتَكَرِّمِ**: در هامشِ M به خطّی ظ. تازه‌تر نوشته شده: **«التكرُّم**: بزرگی نمودن».

4: **حَبَاكَ**: در هامشِ M نوشته شـده است: «**وحبا حبوة أي أعطاهُ ه**». در S تـرجَـمه شده: «عطا دهد».

4: **سَلِسًا**: در S ترجَمه شده است: «آسان».

4: **مِطَالِ**: در S ترجَمه شده است: «دفع کردن».

۵۵

1: **لَاقَيْتَ**: در S ترجَمه شده است: «فرارسیدی تو».

1: **بُهْمَةٍ**: در هامشِ M نوشته شده است: «**البُهمَةُ: الفارس الَّذي لايَدرِي من أَين يُوتَى من شدَّة باسِه ويقال للجيش بُهمة ومنه قولهم فلان فارسُ بُهمةٍ وليث غابة**». در S ترجَمه شده: «دلیر».

1: **مُعاوِدَ**: در S ترجَمه شده به «بازگرداننده».

1: **الإقْدامِ**: در S ترجَمه شده به «فراپیش آمدن».

2: در M در هامشِ این بیت یادداشتی هست که مفهوم نشد.

3: **بِمُهَنَّدٍ**: در هامشِ M ـ توضیحًا ـ نوشته شده: «**السَّيف المطبُوع من حديد هِندٍ**». در S ترجَمه شده: «بشمشیری».

3: **عَضْبٍ**: در S ترجَمه شده: «بران».

3: **رَقيقٍ**: در S ترجَمه شده: «تنک».

3: **رَوْنَقٍ**: در M بین‌السّطور نوشته شده است: «**رونق السَّيف: ماؤه وحسنه**».

3: **يَبْرِي**: در S ترجَمه شده: «می‌برد».

3: **الفَقَارَ**: در S ترجَمه شده است: «پشت مهره» (ظ.).

3: **حُسَامِ**: در S ترجَمه شده است: «برندهٔ».

4: **تَجَلَّتْ**: در S زیرش نوشته شده است: «**ظهرت**».

4: **خِلَالِ غَمَامِ**: در S ترجَمه شده: «میان ابر».

5: **مِقْدَامِ**: در S ترجَمه شده: «فراپیش‌شونده».

6: **يَقُومُ**: در S ترجَمه شده: «بایستد».

۵٦

2: **فَلَاقوا**: در S ترجَمه شده: «فرا رسيدند».

2: **إِسَارٍ**: در S ترجَمه شده است: «اسير كردن».

3: **كُمَاةٌ**: در S ترجَمه شده: «دليران».

4: **بِيضٌ خِفَافٌ قَوَاطِعٌ**: در S به طورِ زيرنويس و تحت‌اللّفظ توضيح داده شده: «سيوف سبک برندگان».

4: **قَدْ حَادَثُوهَا**: در S ترجَمه شده است: «نو كردند آنرا».

4: **بِالْجِلَآءِ**: در S بالايش نوشته شده: «بزداييدن».

5: **غَادَرُوا**: در S ترجَمه شده: «فروگذاشتند».

5: **نَاشِيءٍ**: در M بين‌السّطور نوشته شده است: **«الحدث الّذي جاوز حدّ (ظ.) الصِغَر»**. در S ترجَمه شده: «جوان».

5: **نَجْدَةٍ**: در M ، زيرِ سطر، نوشته شده: «شجاعة». در S ترجَمه شده: «دليرى».

5: **كَهْل**: در S ترجَمه شده است: «سى و سه ساله».

6: **نَوَائِحُ**: در S ترجَمه شده است: «نوحه‌كنندگان».

6: **الغَيِّ**: در S ترجَمه شده به «گمراه».

۵۷

1: **فُرْقَةٌ**: در S ترجَمه شده است: «جدايى است».

2: **افْتِقَادِي**: در S ترجَمه شده است: «گم‌يافتن من».

۵۸

1: **جَاشَتِ**: در M ، زير سطر، نوشته شده است: **«غلت»**. در S زيرش نوشته شده: **«تحركت»**.

2: **بُويِعَ**: در S ترجَمه شده: «بيعت كنند».

2: **يَعْدِلُ**: در S ترجَمه شده: «بگردد»، و توضيحًا در حاشيه نوشته شده است: **«من العدول»**.

3: **فَثَمَّ**: در S زیرش نوشته شده: «آنجا».

4: **فَلَاتَخْذُلُوهُ**: در S ترجَمه‌وار نوشته شده: «فرومگذارید».

۵۹

3: **رَشَدُ**: در S ترجَمه شده: «راه راست».

4: **وَالَاهُ**: در S ترجَمه شده: «دوستی کرد با او».

4: **يَمْثُلُ**: در هامشِ M نوشته شده: «**مَثَلَ بِهِ يمثُل مثلاً أي نكل به**» این حاشیه به طرزی مغلوط و ناخوانا در هامشِ D هم آمده و گویا کاتب قادر به درست‌خواندن نبوده.

5: **تَضَمَّنَ**: در S ترجَمه شده: «با خود گرفت».

5: **أُحُدُ**: در S توضیحًا نوشته شده: «کوه اُحُد».

6: **غَادَرْنَاهُ**: در S ترجَمه شده: «بگذاشتیم او را».

6: **مُنْجَدِلًا**: در هامشِ M نوشته شده: «**يقال: طعنه فجدَلَهُ أي رَمَاهُ بالأرضِ فانجدل سَقَطَ**».

6: **لِلصَّائِحِ**: در هامشِ M نوشته شده است: «**الصَّفِيحةُ: السَّيف العَرِيضُ وكذلك الحجر العريض**». در S زیرش نوشته شده: «**و للسُّيوفِ**».

6: **تَقِدُ**: در S ترجَمه شده: «افروخته می‌شود».

7: **أَرْدَتْهُ**: در S ترجَمه شده: «هلاک کرد او را».

7: **قِدَدُ**: در S ترجَمه شده: «پاره‌پاره».

8: **كَانُوا الذَّوَائِبَ**: در هامشِ M نوشته شده: «**الذوابة من الشّعر وَالجَمع الذّوايبُ**» (ظ.). در S هم چیزی شبیهِ «بزرگان» بالای آن نوشته شده است.

8: **فِهْرٍ**: در S توضیح داده شده: «**من قبيلة فهر**».

8: **شُمَّ الأُنُوفِ**: در S ترجَمه شده: «بلند بيناها».

8: **الفَرْعِ**: در S ترجَمه شده: «شاخ».

9: **أَوْدَى**: در S ترجَمه شده به «هلاک کرد».

9: **العَجَاجِ**: در S بالایش نوشته شده: «گرد».

9: **أَبَيًّا**: در تصویرِ موجود از M روشن نیست که دو حرف پیشین این کلمه چگونه

حرکتگذاری شده است. آیا «أَبِيًّا» است؟ یا «أُبِيًّا»؟ ظاهرًا صورتِ نخست است و از همین رو کاتب زیرِ سطر نوشته: «أو أبيًا» (گویا می‌خواسته توجّه دهد که هم «أُبَيّ» می‌توان خوانْد و هم «أَبيّ» ـ والعلم عند اللّٰه).

9: **مُجْتَهِدُ**: در S ترجَمه شده به «کوشش‌کننده».

10: **فَظَلَّتْ**: در S ترجَمه شده است: «روز گذشت».

10: **الطَّيْرُ** (S: **الذِّيبُ**): در S زیرش نوشته شده است: «گرگ».

10: **الضِّبْعَانُ**: زیرِ سطرِ M نوشته شده: «**الضِبعان الذَّكَرُ مِنَ الضَّبُعِ**». در S ترجَمه شده به «کفتار».

10: **مُقْتَعِدُ**: در هامشِ M نوشته شده: «**اقتعد أي أخذَهُ قُعُودًا**».

11: **الفِرْدَوْسِ**: در S ترجَمه شده به «بهشت».

11: **طَيِّبَةٌ**: در S ترجَمه شده به «پاک».

11: **يَعْرُوهُمْ**: در S ترجَمه شده است: «رسد بایشان».

11: **صَرَدُ**: در M، بین‌السّطور، نوشته شده است: «**الصرد البَرد فارسي مُعرَّبٌ يقال يَومٌ سَرْدٌ**». در S ترجَمه شده به «سرما».

12: **كُلَّمَا**: در S ترجَمه شده است به «هرگاه».

12: **مَشْهَد**: در S ترجَمه شده به «جای حاضر آمدن».

13: **وَفَوْا**: در حاشیهٔ S توضیحًا نوشته شده است: «**وفوا: وفا کردند**» (ظ.).

13: **بِيضُ المَعَارِفِ**: در S ترجَمه شده است به «سپیدرویان».

14: **كَقَتْلَى**: در S ترجَمه شده: «چون کشتگان».

14: **الرَّصَدُ**: در S ترجَمه شده است به «نگاه‌بان». در M، در هامش، نوشته شده: «**الرَّصَدُ القومُ (ظ.) يرصُدُونَ اى يَرقُبُونَ**».

٦٠

1: **تَقَرَّ**: در S ترجَمه شده است: «روشن شود».

2: **عُنْفُوَانِ الصِّبَى**: در S ترجَمه شده است: «اوّل کوذکی».

2: **تَنْمو**: در S ترجَمه شده: «افزون می‌شود».

3: **الغِيَرِ**: در هامشِ M نوشته شده: «**الغِيَرُ الاِسمُ مِن غَيَّرْتُ الشيءِ فتغيَّر**». در S «**حَادِث الغِيَرِ**» ترجَمه شده است به «پدیدآینده گردشها».

4: **زَلَّتْ**: در S ترجَمه شده است: «بلغزد».

4: **فُرُشٍ**: در S ترجَمه شده: «بسترها».

4: **السُّرُرِ**: در S توضیحًا نوشته شده است: «**جمع السَّرير**».

5: **كَالقَوْطِ و العَكَرِ**: در هامشِ M نوشته شده است: «**القَوطُ القطيعُ مِنَ الغَنَمِ و العَكَر جمع عكرة و هي القطيع الضّخم من الإبل**».

٦١

4: **مَا**: در S، در هر دو مورد، توضیحًا نوشته شده است: «مدت».

5: **لا**: در S توضیحًا در زیرِ سطر نوشته شده است: «تأکید نفی».

6: **جِراحَةٌ**: در S زیرِ این لفظ و نیز زیرِ «**ها**»یِ «**فَلَهَا**»، عددِ مشترکی نهاده شده است؛ مُراد از این کار، تنبیه به مرجعِ ضمیر بوده.

6: **خُلُقٌ**: در S زیرِ این لفظ و نیز زیرِ «ـه»یِ «**لَهٗ**» (به قصد نشان دادنِ ضمیر و مرجعِ ضمیر) عددِ مشترکی نهاده شده است.

6: **دَوَآءٌ**: در S ترجَمه شده است به «درمان».

در S بالای صفحه ـکه در واقع نخستین صفحهٔ موجود از دستنوشت هم هست ـ، حاشیه‌ای آمده که ظ. ناظر به این بیت باشد؛ و آن این است: «**الفآء في فلها زايدة لأنّ دخول الفاء لايصح في خبر المبتداء إلّا أن يتضمّن المبتدآء معنى الشرط**».

٦٢

1: **ذَمِيمٍ**: در هامشِ M نوشته شده است: «**يقال ذَمَمتُه فهو ذَمِيمٌ**».

1: **بِرِعْدِيدٍ**: در M زیرِ سطر، نوشته شده: «**جَبَانٍ**».

1: **بِمُلِيمٍ**: در هامشِ M نوشته شده است: «**أَلَامَ الرَّجُل: استحقَّ (ظ.) الملامَةَ**».

پاره‌ای از
مآخذ و منابع مورد استفادهٔ پژوهنده

آدابُ المتعلّمين، [المنسوب إلى] نصيرالدّين الطّوسي، تحقيق و توثيق: السّيّدمحمّدرضا الحسينيّ الجلاليّ، ط: ۱، شيراز: انتشارات كتابخانهٔ مدرسهٔ علميّهٔ امام عصر عَجَّلَ اللّهُ تعالى فَرَجَه، ۱۴۱۶ هـ. ق.

آينهٔ پژوهش (مجلّه)، سال ۱۱، شمارهٔ ۶ (پياپى: ۶۶).

ابومسلم‌نامه، به روايت ابوطاهر طرطوسى، به اهتمام حسين اسماعيلى، ۴ ج، چ ۱، تهران: انتشارات معين (و) نشر قطره (و) انجمن ايرانشناسى فرانسه، ۱۳۸۰ هـ. ش.

[الـ]اثنىٰعشريّة في المواعظ العدديّة، السيّد محمّد الحسينيّ [العيناثي الجزينيّ] العامليّ، قم: مكتبة المصطفوي، بى‌تا.

إرشاد المؤمنين إلى معرفة نهج‌البلاغة المُبين، السّيّد يحيى بن إبراهيم الجحّاف، تقديم: السّيّد محمّدحسين الحسينيّ الجلاليّ، حَقّقه و عَلّق عليه: محمّدجواد الحسينيّ الجلاليّ، ۳ ج، ط: ۱، قم: دليلِ ما، ۱۴۲۲ هـ. ق. / ۱۳۸۰ هـ. ش.

استناد نهج‌البلاغه، امتيازعليخان عرشى، ترجَمه و تعليقات و حواشى: دكتر سيّدمرتضى آيت‌اللّه‌زادهٔ شيرازى، چ ۱، تهران: انتشارات أميركبير، ۱۳۶۳ هـ. ش.

اسرارالتّوحيد فى مقامات الشيخ ابى‌سعيد، محمّد بن منوّر ميهنى، مقدّمه و تصحيح و تعليقات: دكتر محمّدرضا شفيعى كدكنى، ۲ ج، چ ۲، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۷ هـ. ش.

الإسلام و الشّيعة (الإماميّة) في أساسها التّاريخي وكيانها الاعتقادي، محمود الشّهابيّ الخراساني،

ج ۲، ط. ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱ هـ. ش.

الإصباح على المصباح في معرفة الملك الفتّاح، الناصر لدين‌اللّه إبراهيم بن محمّد بن أحمد المؤيّدي، تحقيق السيّد عبدالرحمٰن بن حسين شايم، ط ۱، عمّان: مؤسّسة الإمام زيد بن عليّ (ع) الثقافيّة، ۱۴۲۲ هـ. ق.

الٰهی‌نامه، فريدالدّين عطّار نيشابوری، تصحيح و مقدّمه از: هلموت ريتر، چ ۲ [افست]، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۸ هـ. ش.

الأنساب، أبوسعيد عبدالكريم بن محمّد بن منصور التّميمي السّمعاني، اعتنى بنشره: د. س. مَرجليوث، مكتبة المثنّى، بغداد، ۱۹۷۰ م.

الأنساب، عبدالكريم السّمعاني، تقديم و تعليق: عبداللّه عمر البارودي، دارالكتب العلميّة، ۱۴۰۸ هـ. ق. / ۱۹۸۸ م.

أنوارالعرفان، ملّا اسماعيل اسفراينی رويينی، تحقيق: سعيد نظری توكّلی، چ ۱، قم: بوستان كتاب قم، ۱۳۸۳ هـ. ش.

اين برگ‌های پير (مجموعهٔ بيست اثرِ چاپ ناشدهٔ فارسی از قلمرو تصوّف)، مقدّمه، تصحيح و تعليقات: نجيب مايل هروی، ج ۱، چ ۱، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱ هـ. ش.

أعيان الشّيعة، السی دمحسن الأمين العاملي، بيروت.

أمل الآمِل، الشّيخ محمّد بن الحسن الحُرّ العاملي، تحقيق السّيّد أحمد الحسينيّ [الإشكوري]، ۲ ج، قم: دارالكتاب الإسلامي، ۱۳۶۲ هـ. ش.

بُغية الوُعاة في طبقات اللغويّين والنّحاة، جلال‌الدّين عبدالرّحمن السّيوطي، تحقيق محمّد أبوالفضل إبراهيم، ۲ ج، صيدا (و) بيروت: المكتبة العصريّة، ۱۴۱۹ هـ. ق. / ۱۹۹۸ م.

بلاغت نهج‌البلاغه، دكتر جليل تجليل، چ ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹ هـ. ش.

بيان العَروض، نظم: عبدالقاهر الجرجانيّ، و يعقوب النيسابوريّ، حقّقه: الشيخ قيس العطّار، ط. ۱، قم: ۱۴۱۷ هـ. ق.

تاريخ الخُلفاء، جلال‌الدّين السّيوطی، عنى بتحقيقه: إبراهيم صالح، ط: ۱، دمشق: دارالبشائر، ۱۴۱۷ هـ. ق. / ۱۹۹۷ م.

تاريخ تشيّع در ايران (از آغاز تا قرن دهم هجری)، رسول جعفريان، قم: انصاريان، ۱۳۸۰ هـ. ش. / ۱۴۲۲ هـ. ق.

تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطّی، نجیب مایل هروی، چ ۱، تهران: کتابخانه، موزه و مرکزِ اسناد مجلس شورای اسلامی (و) سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ هـ. ش.

تأثیر شعر عربی بر تکامل شعرِ فارسی، دکتر ع. م. دودپوتا، ترجمهٔ دکتر سیروس شمیسا، چ ۱، تهران: صدای معاصر، ۱۳۸۲ هـ. ش.

تأویل الآیات الظّاهرة في فضائل العترة الطّاهرة، السّیّد شرف‌الدّین عليّ الحسینيّ الإستراباديّ الغَرَويّ، تحقیق: حسین الأستادولي، ط: ۳، قم: مؤسّسة النّشر الإسلاميّ، ۱۴۲۱ هـ. ق.

تجارب السَّلَف (نسخه‌برگردان)، هندوشاه صاحبی نخجوانی، [با مقدّمه و ملحقات از آیة‌اللّه علّامه حاج سیّدمحمّدعلی روضاتی]، به اهتمامِ امیر سیّدحسن روضاتی، چ ۱، اصفهان: نشر نفائسِ مخطوطاتِ اصفهان، ۱۴۰۲ هـ. ق. / ۱۳۶۱ هـ. ش.

تحفة الملوك، عليّ بن ابی‌فحص بن فقیه محمود الاصفهانيّ، تصحیح: علی‌اکبر احمدی دارانی، چ ۱، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۲ هـ. ش.

تدوین السّنّة الشّریفة، السیّد محمّدرضا الحسینيّ الجلاليّ، ط. ۲، قم: مکتب الإعلام الإسلامي، ۱۴۱۸ هـ. ق. / ۱۳۷۶ هـ. ش.

تذکرة الشّعراء، دولتشاه سمرقندی، به اهتمام ادوارد براون، چ ۱، تهران: اساطیر، ۱۳۸۲ هـ. ش.

تراثنا (نشرةٌ فصلیّةٌ تصدرها مؤسّسة آل‌البیت علیهم‌السّلام لإحیاء التّراث)، السّنة التّاسعة، العدد الأوّل (۳۴)، محرّم، صفر ـ ربیع‌الأوّل ۱۴۱۴ هـ. ق.

تصحیح تُراثنا الرّجاليّ مع التّعریف بالمجهولین مِن رُواته، محمّدعلي النجّار، ج ۱، ط. ۱، قم: مؤسّسة دارالهجرة، ۱۴۱۰ هـ. ق.

تعلیقات نقض، میر جلال‌الدّین حسینی اُرمَوی (محدّث)، ۲ ج، تهران: انجمن آثار ملّی، ۱۳۵۸ هـ. ش.

التفسیر الکبیر، الفخر الرازي، ط. ۳ (افست از روی چاپ قدیم)، بیروت: دارإحیاء التراث العربيّ، بی‌تا.

التّفسیر المنسوب إلی الإمام أبي محمّد الحسن بن عليّ العسکري علیهم السّلام، تحقیق و نشر: مدرسة الإمام المهدي علیه السّلام، ط. ۱، قم: ۱۴۰۹ هـ. ق.

تفسیر کبیر: مفاتیح‌الغیب، فخر رازی، ترجمهٔ علی‌اصغر حلبی، ج ۸، چ ۱، تهران: اساطیر، ۱۳۸۳ هـ. ش.

تفسير كبير: منهج‌الصّادقين في إلزام المخالفين، ملّا فتح‌اللّه كاشانی، به تصحيح آيـة‌اللّـه مـيرزا ابوالحسن شعرانی، چ ۵، تهران: اسلاميّه، ۱۳۷۸ هـ. ش.

تفسير گازُر (جِلاء الأَذهان و جَلاءُ الأَحزان)، أبوالمحاسن الحسين بن الحسن الجرجـاني، بـه تصحيح و تعليقِ ميرجلال‌الدّينِ حسينی اُرمَوی (مُحدِّث)، تهران، ۱۳۳۷ هـ. ش. / ۱۳۷۸ هـ. ق.

التّفهيم لأوائل صناعة التّنجيم، ابوريحان محمّد بن احـمد بيرونی خـوارزمی، بـه تـصحيح جلال‌الدّين همائی، چ۴، تهران: مؤسّسهٔ نشر هما، ۱۳۶۷ هـ. ش.

الثّقات العيون في سادس القرون، الشيخ آقابزرگ الطهراني، قم: إسماعيليان.

جامع الأخبار أو معارج اليقين فی أصول الدّين، الشّيخ محمّد بن محمّد السَّبْزَواری، تـحقيق: علاء آل جعفر، مؤسّسة آل البيت عليهم‌السّلام لإحياء التُّراث، ط. ۱، ۱۴۱۴ هـ. ق.

جامع الدّروس العربيّة، مصطفى الغلاييني، چ ۱، قم: دفتر نشر نويد اسلام، ۱۳۷۹ هـ. ش.

جواهر الأدب في أدبيّات وإنشاء لغة العرب، أحمد الهاشمي، ط ۴، طهران: انتشارات استقلال، ۱۳۷۹ هـ. ش.

چهار مقاله (متن و تعليقات)، احمد بن عمر بن علیّ نظامی عروضی سمرقندی، به سـعی و اهتمام و تصحيحِ دكتر محمّد معين، چ ۲، تهران: انتشارات زَوّار، ۱۳۸۱ هـ. ش.

حاصل اوقات (مجموعه‌ای از مقالاتِ استاد دكـتر احـمد مـهدوی دامـغانی)، بـه اهـتمام دكـتر سيّدعلی‌محمّد سجّادی، چ ۱، تهران: سروش (انتشارات صدا و سيما)، ۱۳۸۱ هـ. ش.

حديث برادری در سيرهٔ نبوی صلّى اللّه عليه وآله، محمّدرضا هدايت‌پناه، چ ۱، قـم: بـوستان كتاب، ۱۳۸۳ هـ. ش.

حديث‌پژوهی، مهدی مهريزی، ج ۱، چ ۱، قم: دارالحديث، ۱۳۸۱ هـ. ش. / ۱۴۲۳ هـ. ق.

خزينة الأمثال (ترجَمهٔ منتخب مجمع الأمثال)، حسين شاه متخلّص به حقيقت، به اهتمام احمد مجاهد، چ ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹ هـ. ش.

خلاصهٔ الغدير در قرآن، سنّت و ادبيّات تاريخی اسلام، علّامه عبدالحسـين امـينی، گـزيده و ترجَمهٔ دكتر محمودرضا افتخارزاده، تهران: انتشارات مهام، چ ۱، ۱۳۸۰ هـ. ش.

دائرة‌المعارف تشيّع، زير نظر احمد صدر حاج سيّد جوادی، بهاءالدّين خرّمشاهی و كـامران فانی، تهران: نشر شهيد سعيد محبّی.

دراسةٌ حَول نهج‌البلاغة، محمّدحسين الحسينيّ‌الجلالي، ط: ۱، بـيروت: مـؤسّسة الأعـلمي للمطبوعات، ۱۴۲۱ هـ. ق.

دریای جان، هلموت ریتر، ترجَمهٔ دکتر عبّاس زریاب‌خوئی و دکتر مهرآفاق بایبردی، ج ۱، چ ۱، تهران: انتشارات بین‌المللی الهُدی، ۱۳۷۴ هـ. ش.

دقائق التّأویل وحقائق التّنزیل، ابوالمکارم محمود بن ابی‌المکارم حسنی واعظ، پژوهش: جویا جهانبخش، چ ۱، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۱ هـ. ش.

الدّیباج الوضيّ في الکشف عن أسرار کلام الوصيّ [علیه السّلام] (شرح نهج‌البلاغة)، المؤیّد باللّه أبوالحسین یحیی بن حمزة بن عليّ الحسینيّ، تحقیق: خالد بن قاسم بن محمّد المتوکّل، إشراف عبدالسّلام بن عبّاس الوجیه، ط ۱، صنعاء: مؤسّسة الإمام زید بن عليّ الثقافیّة، ۱۴۲۴ هـ. ق.

دیوان امام علی علیه السّلام (اشعاری که منسوب به امام علی علیه السّلام است)، ترجَمهٔ مصطفی زمانی، انتشاراتِ نصایح، چ ۱، ۱۳۷۴ هـ. ش.

دیوان ابن‌یمین فریومدی، به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی‌راد، چ ۲، تهران: کتابخانهٔ سنائی، ۱۳۶۳ هـ. ش.

ذکرِ جمیلِ سعدی (مجموعهٔ مقالات و اشعار به مناسبت بزرگداشت هشتصدمین سالگرد تولّد شیخ اجل سعدی علیه الرّحمة)، گردآوری: کمیسیون ملّی یونسکو، ویرایش و انتشار: ادارهٔ کلّ انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی، چ ۲، ۱۳۶۶ هـ. ش.

الرّاح القَراح، الحاج ملّاهادی بن المهدي السّبزواري، صحّحه و قدّم له و علّق علیه: مجید هادي‌زاده، چ ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ هـ. ش.

الرّجال، ابن‌الغضائريّ (أحمد بن الحسین الغضائريّ الواسطيّ البغداديّ)، تحقیق السیّد محمّدرضا الحسینيّ الجلاليّ، ط: ۱، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۲ هـ. ق. / ۱۳۸۰ هـ. ش.

رسالة السّبعین في فضائل أمیرالمؤمنین علیه السّلام، امیر سیّدعلی همدانی، ترجَمه و شرحِ دکتر محمّد یوسف نیّری، چ ۱، شیراز: انتشارات نوید شیراز، ۱۳۷۵ هـ. ش.

رشف النّصائح الإیمانیّة و کشف الفضائح الیونانیّة، شهاب‌الدّینِ سهروردی، ترجمهٔ معین‌الدین جمال بن جلال‌الدین محمّد مشهور به معلّمِ یزدی، به تصحیح و توضیحِ نجیب مایل هروی، چ ۱، تهران: چاپ و نشرِ بنیاد، ۱۳۶۵ هـ. ش.

روضة الشّهداء، ملّاحسین واعظ کاشفی، به تصحیح و حواشی آیةاللّه حاج شیخ ابوالحسن شعرانی، تهران: انتشارات اسلامیّه، بی‌تا.

روضة‌الواعظین، الشیخ العلّامة محمّد بن الفتّال النیشابوري، ۲ ج، تحقیق: غلامحسین المجیدي (و) مجتبی الفرجي، قم: منشورات دلیلِ ما، ۱۳۸۱ هـ. ش.

رياض العلماء وحياض الفضلاء، العلّامة الميرزا عبداللّه أفندي الإصبهانيّ، تحقيق: السّيّد أحمد الحسينيّ [الإشكوريّ]، ۷ ج، قم.

زن در انديشهٔ اسلامى، مهدى مهريزى، چ ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۳۸۱ ه. ش.

زندگى‌نامه و خدمات علمى و فرهنگى مرحوم استاد احمد تُرجانى‌زاده، ويرايش و تنظيم: اميد قنبرى، چ ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگى، ۱۳۸۲ ه. ش.

زهرةالرّياض و نزهةالرّياض، جمال‌الدين أحمد بن موسى بن طاوس الحلّي، تحقيق السيّد محمّد الحسينيّ النيسابوريّ، ط ۱، قم: بوستان كتاب قم، ۱۴۲۴ ه. ق./ ۱۳۸۲ ه. ش.

سفينهٔ تبريز (نسخه‌برگردان)، گردآورى و [كتابت شده] به خطِّ ابوالمجد محمّد بن مسعود تبريزى، چ ۱، تهران: مركز نشر دانشگاهى، ۱۳۸۱ ه. ش.

سيّد بن طاووس در عرصهٔ علم و عمل، عبدالعلىّ محمّدى شاهرودى، چ ۱، قم: نصايح، ۱۳۸۰ ه. ش.

سير شعر و ادب از دورهٔ قبل از اسلام عرب تا پايان دورهٔ عبّاسى و مقايسهٔ افكار سعدى و متنبّى و داورى ميان دو شاعرِ نامىِ پارسى و تازى، دكتر سيّد امير محمود انوار، چ ۱، تهران: انوار دانش، ۱۳۸۰ ه. ش.

شخصيّت و حقوق زن در اسلام، مهدى مهريزى، چ ۱، تهران: شركت انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۸۲ ه. ش.

شرحُ حِكَمِ نهج‌البلاغة، الشّيخ عبّاس القمّي، تقديم و تحقيق: الدّكتور باقر قربانى زرّين، ط. ۱، طهران: بنياد نهج‌البلاغه، ۱۴۱۷ ه. ق. / ۱۹۹۷ م.

شذرات الذّهب في أخبار مَن ذهب، أبوالفلاح عبدالحيّ بن العماد الحنبليّ، ۸ج (۴ مجلّد)، بيروت: دارالكتب العلميّة.

شفاء الصّدور في شرح زيارة العاشور، علّامه حاج ميرزا أبوالفضل طهرانى، تحقيق و پاورقى و نشر: سيّدعلى موحّد ابطحى، ج ۲، قم، ط. ۳: ۱۴۰۹ ه. ق.

الطّليعة من شعراء الشّيعة، الشّيخ محمّد السّماويّ، تحقيق كامل سلمان الجبوريّ، ۲ ج، ط. ۱، بيروت: دارالمؤرّخ العربي، ۱۴۲۲ ه. ق.

عروض و قافيهٔ عربى، حميد حسنى، چ ۱، تهران: شركت انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۸۳ ه. ش.

علوم حدیث (فصلنامهٔ علمی ـ تخصّصی)، سال ۴، شمارهٔ ۲ (پیاپی: ۱۲).

العُمدة في محاسن الشّعر وآدابه ونقده، أبوعليّ الحسن بن رَشيق القَيرَوانيّ الأَزْدِيّ، حقّقه: محمّد محيي‌الدّين عبدالحميد، ط: ۲، شوّال ۱۳۷۴ هـ. ق.، مصر: مطبعة السّعادة.

الغدير في الكتاب والسّنّة والأدب، عبدالحسين أحمد الأميني النّجفي، ۱۱ ج، بيروت: دارالكتاب العربي، ط. ۴، ۱۳۹۷ هـ. ق. / ۱۹۷۷ م.

الفائق في غريب الحديث، جاراللّه محمود بن عمر الزّمخشريّ، تحقيق محمّد أبوالفضل إبراهيم (و) علي محمّد البجاوي، ۴ ج، ط. ۳، دارالفكر، ۱۳۹۹ هـ. ق. / ۱۹۷۹ م.

فاطمة الزّهراء عليها السّلام بهجة قلب المُصطفىٰ صلّى اللّه عليه وآله وسلّم، الشّيخ أحمد الرّحمانيّ الهمداني، ط: ۳، طهران: المنير، ۱۴۲۰ هـ. ق. / ۱۳۷۸ هـ. ش.

فرائد السّلوك، به تصحیح و تحشیهٔ دکتر نورانی وصال و دکتر غلامرضا افراسیابی، چ ۱، تهران: پاژنگ، ۱۳۶۸ هـ. ش.

فرائدِ غیاثی، جلال‌الدّین یوسف اهل، به کوشش دکتر حشمت مؤیّد، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱: ۱۳۵۶ هـ. ش، ج ۲: ۱۳۵۸ هـ. ش.

فرزانه‌ای که با نهج‌البلاغه زیست (یادمانِ مرحوم استاد دکتر سیّدجواد مصطفوی)، تهیّه و تنظیم: سیّدمهدی مصطفوی، چ ۱، قم: انتشارات دارالفکر، ۱۳۷۰ هـ. ش.

فرهنگ، کتاب ششم، تهران: مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، بهار ۱۳۶۹ هـ. ش.

فرهنگ عاشورا، جواد محدّثی، چ ۵، قم: نشر معروف، ۱۳۸۰ هـ. ش.

فهرست کتابخانهٔ اهدائی آقای سیّدمحمّد مشکوٰة به کتابخانهٔ دانشگاه تهران، محمّدتقی دانش‌پژوه، ج ۳، تهران: انتشارات دانشگاهِ تهران، ۱۳۳۲ هـ. ش.

فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ج ۲: ابن یوسفِ شیرازی، تهران، چاپخانهٔ مجلس، ۱۳۱۸ هـ. ش. ج ۵: محمّدتقی دانش‌پژوه (و) علینقی منزوی، تهران، چاپخانهٔ دانشگاه تهران، ۱۳۵۶ هـ. ش.

فهرسة الكتب والرّسائل ولِمَن هي من العلماء والأئمّة والحُدود الأفاضل، المجدوع (الشيخ إسماعيل بن عبدالرّسول الاجيني)، حقّقه وعلّق عليه وقدّم له: علينقي منزوي، طهران: منشورات مكتبة الأسدي، ۱۳۴۴ هـ. ش. / ۱۹۶۶ م.

فیض القدیر فیما یتعلّق بحدیث الغدیر، شیخ عبّاس قمی، چ ۲، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، ۱۳۷۶ هـ. ش.

قاموس الصّحيفة، السّيّد أبوالفضل الحسيني، ۱۳۹۸ هـ. ق.

كبريتِ احمر در شرائط منبر، محمّدباقر خراسانی قاینی بیرجندی، چ ۴، تهران: اسلاميّه، ۱۳۸۰ هـ.ش.

كتاب الأوائل، محمّد مقدّسِ اصفهانی، ط ۱، اصفهان: مؤسّسهٔ نشرِ نفائسِ مخطوطات، ۱۳۸۱ هـ. ق./ ۱۳۴۰ هـ. ش.

كتاب البُلغه، ادیب یعقوب کُردی نیشابوری، به اهتمام مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، چ ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵ هـ. ش.

كتاب الصّافي في تفسير القرآن، محمّد بن المرتضى المعروف بالمولى محسن الفيض الكاشانيّ، تحقيق السّيّدمحسن الحُسينيّ الأمينيّ، ط: ۱، طهران: دارالكتب الإسلاميّة، ۱۴۱۹ هـ. ق. / ۱۳۷۷ هـ. ش.

كتاب الوافي، المولىٰ محمّدمحسن المشتهر بالفيض الكاشاني، تحقيق: ضياءالدّين الحسيني العلّامة الأصفهاني و ...، اصفهان: مكتبة الإمام أميرالمؤمنين علي عليه السّلام العامّة.

کتابخانهٔ ابن طاوس و احوال و آثارِ او، إتان کُلبِرگ، ترجمهٔ سیّدعلی قرائی (و) رسول جعفریان، چ ۱، قم: کتابخانهٔ عمومی آیةاللّه العظمی مرعشیِ نجفی (ره)، ۱۳۷۱ هـ. ش.

کتاب ماه ادبیّات و فلسفه (ماهنامهٔ تخصّصی اطّلاع‌رسانی و نقد و بررسی کتاب)، س ۶، ش ۱۰ (پیاپی: ۷۰)، مرداد ۱۳۸۲ هـ. ش.

كشف المَحَجَّة لِثَمَرَةِ المُهْجَة، رضيالدّين أبوالقاسم عليّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن طاوس، تحقيق محمّد الحَسّون، ط: ۲، قم: مكتب الإعلام الإسلاميّ، ۱۴۱۷ هـ. ق./ ۱۳۷۵ هـ ش.

الكشكول، الشيخ إبراهيم بن مهدي آل عَرَفات، تحقيق عبدالغني العَرَفات، ط ۱، مؤسّسة أمّالقرىٰ للتّحقيق و النّشر، ۱۴۱۸ هـ. ق.

الكشكول، الشيخ بهاءالدّين محمّد العاملي، ط: ۷، بيروت: مؤسّسة الأعلمي، ۱۴۲۰ هـ. ق. / ۱۹۹۹ م.

کلمهٔ طیّبه، حاج میرزا حسین نوری، با مقدّمهٔ حاج سیّد هدایةاللّه مسترحمی، تهران: انتشارات اسلاميّه.

گزیدهٔ رسائل إخوان الصَّفا، ترجَمه و توضیح: دکتر علی‌اصغر حلبی، چ ۱، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰ هـ. ش.

گلستان، سعدی شیرازی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ ۴، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۴ هـ. ش.

مجالس المؤمنین، علّامه قاضی سیّدنوراللّه شوشتری، تصحیح سیّد احمد عبد منافی، تهران: کتابفروشی اسلامیّة، چ ۳، ۲ ج، ۱۳۶۵ هـ. ش.

مجلّهٔ زبانشناسی، س ۱۹، ش ۲ (پیاپی: ۳۸)، پائیز و زمستان ۱۳۸۳ هـ. ش.

مَجمعُ الآداب في مُعجَم الألقاب، کمال‌الدّین أبوالفضل عبدالرّزّاق بن أحمد المعروف بابنِ الفُوَطيّ الشّیبانيّ، تحقیق محمّد الکاظم [المحمودي]، ۶ ج، ط: ۱، طهران: وزارة الثّقافة و الإرشاد الإسلاميّ (مؤسّسة الطِّباعة و النّشر)، ۱۴۱۶ هـ. ق.

مُجمل الأقوال في الحِکَم و الأمثال (نسخه‌برگردان)، احمد بن احمد بن احمد دمانیسی سیواسی، نسخه‌برگردانان: ایرج افشار (و) محمود امید سالار، تهران: طلایه، ۱۳۸۱ هـ. ش.

مجموعهٔ آثارِ ثقة‌المحدّثین مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی، تحقیق ولی فاطمی، چ ۱، قم: دارالثّقلین، ۱۳۷۹ هـ. ش. / ۱۴۲۱ هـ. ق.

محاضَراتُ الأُدباء و مُحاوَراتُ الشُّعراء و البلغاء، أبوالقاسم حسین بن محمّد الرّاغب الإصبهاني، ۴ ج، بیروت: منشورات دار مکتبة الحیاة.

مرآة العقول في شرح أخبار آلِ الرّسول ـ صلّی اللّه علیه و علیهم أجمعین ـ، العلّامة شیخ الإسلام مولیٰ محمّدباقر المجلسيّ، تهران: دارالکتب الإسلامیّة.

مرموزات اسدی در مزمورات داودی، نجم‌الدّین رازی، مقدّمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمّدرضا شفیعی کدکنی، چ ۱ (ویرایش ۲)، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱ هـ. ش.

مشایخ فقه و حدیث در جُماران، کُلین و دَرَشت، عزیزاللّه عُطارِدی، چ: ۱، تهران: انتشارات عُطارِد، ۱۳۷۳ هـ. ش.

مطلوب کلّ طالب من کلام عليّ بن أبي‌طالب (علیه السّلام)، رشیدالدّین وَطواط، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمود عابدی، تهران: بنیاد نهج‌البلاغه، ۱۳۷۴ هـ. ش.

معارج نهج‌البلاغة، عليّ بن زید البیهقيّ، تحقیق: أَسعَد الطَّیِّب، ط. ۱، قم: بوستان کتاب قم، ۱۴۲۲ هـ. ق. / ۱۳۸۰ هـ. ش.

مَعالم العلماء، الحافظ محمّد بن عليّ بن شهرآشوب المازندراني، منشورات المطبعة الحیدریّة، نجف، ۱۳۸۰ هـ. ق. / ۱۹۶۱ م.

معجم الأدباء (إرشاد الأریب إلی معرفة الأدیب)، یاقوت الحَمَوی الرّومي، تحقیق: الدّکتور

إحسان عبّاس، ۷ ج، ط. ۱، بيروت: دارالغرب الإسلامي، ۱۹۹۳ م.

معجم الأدباء، ياقوت الحَمَوي، ۲۰ ج، دارالفكر.

معجم البلدان، شهاب‌الدّين أبوعبداللّه ياقوت بن عبداللّه الحَمَويّ الرّوميّ البغداديّ، ۵ ج، بيروت: دار بيروت، ۱۴۰۸ هـ. ق. / ۱۹۸۸ م.

المُعجَم المُفَهرَس لِألفاظ نهج‌البلاغة، محمّد دشتی (و) سیّد کاظم محمّدی، قم: انتشاراتِ مشهور، ۱۳۸۰ هـ. ش.

مفاتیح الأرزاق یا کلید در گنجهای گهر، محمّد یوسف نوری، مقدّمه و تنقیح [؟!] و توضیح: هوشنگ ساعدلو، با همکاری: مهدی قمی‌نژاد، ج ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چ ۱، ۱۳۸۱ هـ. ش.

مفتاح الهداية و مصباح العناية (سیرتْ‌نامهٔ سیّد امین‌الدّین بلیانی)، به روایتِ محمود بن عثمان، تصحیح: منوچهر مظفّریان، چ ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار، ۱۳۸۰ هـ. ش.

مفردات نهج‌البلاغة، سیّدعلی‌اکبر قُرشی، ج ۱، چ ۱، تهران: نشر قبله، ۱۳۷۷ هـ. ش.

مَقامِع الفَضل، آقا محمّدعلی کرمانشاهی، تحقیق و نشر: مؤسّسة العلّامة المجدّد الوحيد البهبهاني (رحمه اللّه)، ط: ۱، قم: ۱۴۲۱ هـ. ق.

مقتل الإمام أميرالمؤمنين عليّ بن أبي‌طالب عليهما السّلام، أبوبكر عبداللّه بن محمّد بن عبيداللّه المعروف بابن أبي‌الدّنيا، تحقيق الشّيخ محمّدباقر المحموديّ، ط ۱، مجمع إحياء الثّقافة الإسلاميّة، طهران: ۱۴۱۱ هـ. ق.

مقتل الحسين عليه‌السّلام، أبوالمؤيّد الموفّق بن أحمد المكّي الخوارزمي (أخطب خوارزم)، تحقيق و تعليق العلّامة الشّيخ محمّد السّماوي، قم: منشورات مكتبة المفيد [افست].

مناقب آل أبي‌طالب عليهم السّلام، رشيدالدّين محمّد بن عليّ بن شهرآشوب السّرويّ المازندرانيّ، چ سنگی قدیم طهران، به اهتمام شیخ محمود بروجردی (ره).

مناقب آل أبي‌طالب [عليهم السّلام]، أبوجعفر محمّد بن عليّ بن شهرآشوب السّرويّ المازندرانيّ، تحقيق و فهرسة: د. يوسُف البقاعي، ط: ۲، بيروت: دارالأضواء، ۱۴۱۲ هـ. ق. / ۱۹۹۱ م.

موسوعة النّحو و الصَّرف و الإعراب، الدّكتور إميل بديع يعقوب، (افست از روی چاپِ «دارالعلم للملايين») تهران: استقلال، ۱۳۷۹ هـ. ش.

مینوی بر گسترهٔ ادبیّات فارسی (مجموعهٔ مقالات)، به کوششِ ماه‌مُنیر مینوی، چ ۱، تهران:

توس، ۱۳۸۰ هـ. ش.

نفائس الفنون في عرايس العيون، شمس‌الدّین محمّد بن محمود آملی، به تصحیح و پاورقی حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، چ ۲، تهران: اسلامیّه، ۱۳۸۱ هـ. ش.

نقض (معروف به: بعض مثالب النّواصب ...)، نصیرالدّین ابوالرّشید عبدالجلیل قزوینی رازی، به تصحیح میر جلال‌الدّین محدّث، تهران: انجمن آثار ملّی، ۱۳۵۸ هـ. ش.

نهج‌البلاغه، ترجَمه و شرح: حاج سیّد علینقی فیض‌الإسلام، تهران: فقیه، چ ۶، زمستان ۱۳۷۹ هـ. ش.

وقف، میراثِ جاویدان (فصلنامهٔ فرهنگی، تحقیقی، اجتماعی و تاریخی)، س ۷، ش ۱ و ۲ (پیاپی: ۲۵ و ۲۶ / ویژهٔ نهج‌البلاغه)، بهار و تابستانِ ۱۳۷۸ هـ. ش.

هزار و پانصد یادداشت، دکتر مهدی محقّق، چ ۱، تهران: مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک‌گیل، ۱۳۷۸ هـ. ش.

یوم الطّفّ (مقتل الإمام أبي‌عبدالله الحسین الشّهید علیه السّلام)، هادي النّجفی، ط. ۱، قم: ۱۴۱۳ هـ. ق.